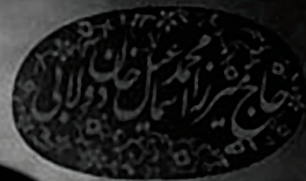


۹۶
خالد

سال یازدهم، شماره ۹۶
ربیع الاول ۱۴۳۴، بهمن ۱۳۹۱



پای درس اخلاق
مرحوم حاج میرزا محمد اسماعیل دولابی

به خدا اعتماد کن

همه می توانند زیر یک خیمه جمع شوند

راه سوم مخصوص کسانی است که دلشان می خواهد در صفحات ما شریک باشند. مقاله، عکس، شعر و هر مطلب دیگری که فکر می کنید با موضوع مجله متناسب است برای ما پست کنید تا پس از بررسی از آن استفاده کنیم. راستی اگر عکس هایی قدیمی از هیأت و عزاداری دارید دست به کار شوید و برای ما بفرستید تا به نام خودتان در مجله چاپ شود. اصل عکس را هم به شما برمی گردانیم. خیالتان راحت.

آدرس خیمه: تهران. خیابان سمیه. نرسیده به نجات الاهی پلاک ۲۴۱ طبقه ۴

این صفحه ویژه شما خوانندگان خیمه است. شمایی که سال هاست با ما همراهید و کم و کاستی های کارمان را تذکر می دهید. راستش را بخواهید از انتقادهای تان برای اصلاح کارمان استفاده می کنیم و با تشویق های تان برای ادامه راه مصمم تر می شویم. پس به عنوان کسانی که زیر یک خیمه و به خاطر یک نفر جمع شده ایم دست یاری تان را می فشاریم.

برای ارتباط با ما راه اول استفاده از سامانه پیامکی **۳۰۰۰۶۹۶۱** است که حرف های کوتاه و فوری را راحت تر به ما منتقل می کنید. راه دوم تماس با شماره **۰۲۱-۸۸۹۳۴۹۷۰** است که هر روز از ۸ صبح تا ۵ عصر می توانید زنگ بزنید و با مسئول مربوطه حرف بزنید.

شعرارسالی از سید ابراهیم حسنی

آفتاب عالم تاب

قلب مادر غیبت جمله در ماتم شده
عشق تو بر دل نه دراز و رمز بندگی
وز قدومت ابرها خیس و گریان می شود
واله و حیران منم یکدمی بر من بتاب
تا به سوی قبله ات سر نهیم ما بر رکوع
کز رخ نورانیت رشحه ای آخر نبود
بی نسیم عطر تو زود و پژمرد و خطاب
تا بیایم من دمی روی خورشید غزل
منتظر باشد تو را شامگاهان و پگاه
کن نگاهی چاره کن باور و ایمان ما

ای که از عشق تو مست عالم و آدم شده
ای طلوع از روی تو آفتاب زندگی
آسمان از چهره ات نور باران می شود
در فراغ آن رخت بین مرادر پیچ و تاب
ای تو ماه پشت ابر کی کنی بر ما طلوع
در فراغت آفتاب می دمدم اما چه سود
گل اگر بشکفت در زیر تیغ آفتاب
کرد و گفت بر من متاب ای تو خورشید ازل
چشم عالم سوی تو خیره خیره در نگاه
ای سروسامان ماهم تو در پنهان ما



من اشاره‌ای کردم، راجع به عکس‌ها، عکس‌های قدیمی، باز هم خیلی جای کار دارید. درباره اشعار محلی، محلی‌خوانی، بومی‌سرای، اینجا هم خیلی مطلب هست. نوحه و مرثیه محلی، به زبان‌های محلی، محلی‌سرایان، این هم یک سرفصل جداگانه دارد.

لطف کنید، برای مجله موضوع تعیین کنید، هر کس به شکل تخصصی روی آنها کار کند. شما می‌گویید خیمه، مادر مازندران خیمه نداریم.

حالا داستان خیمه و فرهنگ خیمه مثلاً در تهران یک چیز دیگر است.

شما سقافار را با خیمه در کنار هم بگذارید، یک دنیا فاصله است.

در سقافار مردم مازندران دخیل می‌بندند، نذر می‌کنند و...

در خیمه‌ها، در تهران، اصلاً دیدن آن آدم را دگرگون می‌کند.

حالا بروید به زینبیه‌ها، مجالس زنانه، مثلاً مادر ساری دسته تعزیه‌خوانی زنانه ملا عظمت Mella - Azemet داشتیم. همه نقش‌آفرینان این تعزیه زن‌ها بودند، خیلی حرف و حدیث دارد. شنیدنی و خواندنی، هیأت‌های نوجوانان و...

هنوز موضوع هیأت‌ها داریم، هیأت‌های خانگی، هفتگی، ماهانه و...

خیلی جای کار دارید.

حسین اسلامی

نداشته باشید، و ۱۰۰ درصد تکیه دارید. ما روستای بدون تکیه نداریم، نمی‌گویند حسینی. می‌گویند تکیه.

در روستاهای متوسط و بزرگ اگر یک مسجد دارید، حتماً چهار تا پنج تکیه دارید. داستان تکیه چیز دیگر است و جالب‌تر،

سقافار، همان برج نگهبانی عباس (ع) از خیمه‌های حسین (ع) در شب عاشورا است.

یک دنیا مطلب و راز و رمز در آن نهفته است. اصلاً نقاشی‌ها و زینت‌آلات و مطالب نوشته شده در سقافارها یا سقافارها با حسینی‌ها کاملاً فرق دارد. یک داستان دیگر است. ده‌ها مقاله می‌توانید تهیه کنید. همین تکایا هم باز در هر منطقه‌ای یک آداب و رسوم ویژه خودش را دارد. شما با این مسائل سر و کار دارید،

بابا تکیه‌ها، به قول شما پیر غلامان، مرثیه‌سرایان، آهنگسازان مرثی، نوحه‌خوان‌ها، اینها برای خودش یک دنیا مطلب دارد. حالا بحث تعزیه و تعزیه‌خوان‌ها و... بحث دیگر است.

بحث تعزیه، تاریخ تعزیه، شیوه اجرا، خاطرات سالمندان از این مراسم، و... مطالب ویژه مجله شما هست، شیوه برگزاری مراسم محرم، قبل از محرم، از اول محرم تا دهم، بعد از دهم محرم، مراسم ماه صفر، در همین مازندران برای جمع‌آوری و نوشتن مراسم عزاداری یک دایره‌المعارف نیاز هست، شما برای همین سرفصل، در هزار شماره هم مطلب تازه و خواندنی دارید. تازه، مگر عزاداری فقط در مازندران است؟

عزیزان اهل خیمه، سلام، خدا قوت

۱- تلفنی با روابط عمومی شما صحبت کردم و گفتم که واژه خیمه را با (خط نقاشی) یا به اصطلاح گرافیکی ننویسید، آرم یا نشانه که نیست، نام واژه است. باید مردم بتوانند بخوانند. اینکه هنر نیست مردم نتوانند بخوانند،

۲- مجله خیلی تهرانی است، ایرانی نیست، از شهرستان‌ها چندان خبری ندارد.

۳- مجله برای هیأت‌ها است. حوزه، دانشگاه، بیمارستان، کارخانه و... برای خودشان نشریه تخصصی دارند. این مجله برای کار دیگر است. در همان راستا گام بردارید و قلم بزنید.

۴- هیأت‌ها، خیمه‌ها، تکایا، حسینی‌ها ما در تاریخ مسجد داریم. خانقاه داریم. تکیه داریم و لنگر Langar- هر کدام کاربرد ویژه خودشان را داشتند. اما تکیه با حسینی و خیمه و با هیأت هم فرق دارد. هر کدام کار خاصی دارند، و هر تکیه در هر مکانی یک جایگاه ویژه خودش است. شما نمی‌توانید تکیه در شرق مازندران را با غرب مازندران یکسان بشمارید. در مرکز یعنی بخش مرکزی مازندران هم باز داستان چیز دیگر است. و باز به عنوان مثال، در ساری نام محله با واژه تکیه برابر است، تکیه یعنی محله، محله‌ی نو تکیه داریم، محله چهار تکیه، محله پیر تکیه و...

تکیه یعنی محله، یعنی شناسنامه یک محل، شما در روستاهای مازندران ممکن است مسجد

از دیار افغان

با عرض سلام و خسته نباشید خدمت مسئولین نشریه خیمه. بنده سید محمد جواد هاشمی متولد شهر قم و تبعه افغانستان هستم. حدود چهار، پنج سال پیش با توجه به اوضاع بد فرهنگی در کشور افغانستان هیأتی را در افغانستان تأسیس و شروع به فعالیت کردیم. الحمدلله گروه هیأت انصار المهدی (عج) موفق شدند تا هیأت انصار المهدی (عج) را بیش از پیش فعال کنند و خار چشم وهابیت باشد. متأسفانه در کشور افغانستان با توجه به اینکه غرب و وهابیت تسلط کامل بر روی مردم و دولت دارند، کار مذهبی بسیار دشوار است. البته کار مذهبی و فرهنگی به روش ما سخت و دشوار است و علتش هم وضعیت خاص هیأت انصار المهدی (عج) می‌باشد چون با توجه به تجربیات بنده و برادرانم در قم، شکل‌گیری هیأت

بسیار شبیه هیأت مذهبی در ایران می‌باشد. در این چند سال ما موفق شدیم تا در بین مردم افغانستان نفوذ خاصی پیدا کنیم که هیچ‌یک از هیأت‌های مذهبی در افغانستان نتوانستند که چنین نفوذی در میان ملت مظلوم و بی‌پناه افغانستان داشته باشند گرچه در این راه پرخطر که ما از هر سو مورد تهاجم قرار می‌گرفتیم هم از طرف کشورهای غربی و هم از وهابیت و همچنین سختی‌هایی که نیاز به شرح بیشتری دارد که متأسفانه فعلاً وقتش را ندارم تا شمارا در جریان بگذارم. به هر حال هشدار بنده را فراموش نکنید. افغانستان و مخصوصاً شیعیان مظلوم افغانستان مطمئناً نقش بسیار مهمی را در آینده در جهان اسلام و تشیع خواهند داشتند که این موضوع را غرب به خوبی درک کرده و تمرکز خاصی به روی شیعیان افغانستان کرده‌اند. که شاید صدایش سال‌ها بعد

به گوش برسد که شاید در آن زمان دیگر کار از کار گذشته باشد و یا حداقل به مویی بند باشد. غرب و وهابیت بسیار زیرکانه و چراغ خاموش و به سرعت در حال کار روی فرهنگ و عقیده مردم افغانستان هستند که شما کمتر خبری از شیعیان افغانستان شنیده‌اید. ناگفته نماند به این سبک هیأت‌ها در افغانستان نداریم گرچه تلاش داریم تا با تأسیس چند هیأت دیگر به این سبک موجب این شویم تا رابطه بین مردم افغانستان و ایران روز به روز گرم‌تر شود که متأسفانه در حال حاضر چنین نیست و همگان می‌کوشند که این رابطه بین اهل تشیع افغانستان و ایران روز به روز بدتر شود. بنده چند روز دیگر به افغانستان برمی‌گردم. حرف‌های ناگفته زیاد دارم که متأسفانه نتوانستم حضوراً خدمت برسم.

سید جواد هاشمی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

محمد رضا انزری

سر دبیر:

عطاء الله اسماعیلی

تحریریه:

هیأت: حمید محمدی محمدی

محمد رسولی، حسن صدایی عارف،

زهره کهندل

اهل بیت: محمد رضا باقری

وجیهه محمد طاهری

فرهنگ: راحله شاکر

ریحانه فدایی، محسن قرنی

قرآن: سعید موسوی

آزاده غلامی، جواد نصیری

مدیر هنری: احسان حسینی

عکس: حسین موسوی فراز

مهدی رضایی مهر - محمد علی رضایی

مالی: رسول کریمی

بازرگانی: علیرضا یزدان طلب

هماهنگی: محمد مهدی قاسمیپور

روابط عمومی: محمد جواد رزاقی

پشتیبانی: امید مقتصدی

با تشکر از:

حجت الاسلام سید حمید میر باقری

احمد جمشیدی، صدرا امانی

سعید قائد، حمید توانا

چاپ: انتخاب رسانه

توزیع: نشر گستر امروز

تولید شده در هیأت قرآنی احياء

+ مجله جدید + مجله محیا + انتشارات خیمه + سایت خیمه

خیمه

ربیع الاول ۱۴۳۴
پهمن ۱۳۹۱

کارکرد تربیتی و اخلاقی هیأت‌های خانگی
در گفت‌وگو با دکتر محسن ایمانی

۶۸



نگینی در کویر
قدم به قدم به زیارت آستان
امامزاده ابو جعفر محمد (ع)
در یزد

۴۸

پای صحبت‌های ماهر خسار
مداح پیشکسوت اهل مشهد

۲۶



خیمه یاد تو بهشت من است

بجای حضرت سید الشهدا خوش آمدید

بسم الله

۶ یادداشت سردبیر

۸ این سلسله جلیل

یادداشت آیت الله رضا استادی
درباره اجداد آیت الله آقا مجتبی
تهرانی

۱۰ با اجازه شیخ محمد حسین

زاهد سیاسی شدم
گفت‌وگو با حاج حبیب الله
عسگر اولادی و مروری بر
خاطرات هیأتی و سیاسی اش

هیات

۱۶ نمایندگی مجلس را به خاطر منبر

رها کردم!

در روزهای فراگیر شدن
«احساس تکلیف» حجت الاسلام
و المسلمین صالحی خوانساری
از تکلیفش می گوید

۲۰ برق هیأت روی دوش بچه

دبستانی‌ها

بنیانگذاران خردسال بیت‌الحسن،
حالا پیرمردی شده‌اند برای
خودشان!

۲۴ هیأت حاجیه بی بی

نگاهی به عزاداری و تأسیس اولین
هیأت عزاداری در تربت حیدریه

۲۶ می گویند زبان مداحان ترمز

ندارد!

پای صحبت‌های حاج مهدی
ماهر خسار مداح پیشکسوت اهل
مشهد

قرآن

۳۲ بعضی آیات شانس دارند

گفتاری منتشر نشد از حجت الاسلام
و المسلمین قرآنی در حسینیّه
خیمه در جمع فعالان فرهنگی

۳۶ شاگرد مصطفی اسماعیل

به بهانه درگذشت استاد محمد
علی اوحدی، استاد پیشکسوت
تلاوت قرآن

۳۸ ترجمه مجتبی بهترین است

با حجت الاسلام محمد رضا
صفوی درباره ترجمه‌های قرآن

۴۰ به خدا اعتماد کن

پای درس اخلاق
مرحوم میرزا اسماعیل دولابی

اهل بیت علیهم السلام

۴۶ حلال نمی کنم

سخنان آیت الله خوشوقت درباره
حضرت رقیه، واکنش‌های زیادی
به دنبال داشت

۴۸ نگینی در کویر

قدم به قدم به زیارت
آستان امامزاده ابو جعفر محمد
علیه السلام در یزد

۵۴ کلیدواژه‌های نیکو کاری

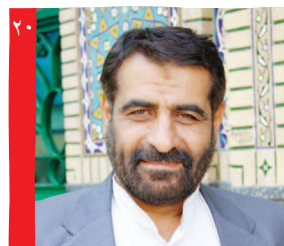
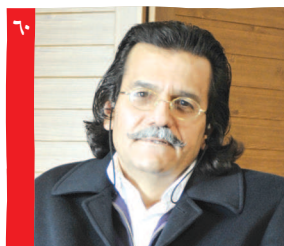
بازخوانی بند پنجم و ششم از
نامه سی و یکم نهج البلاغه

نشانی: خیابان سمیه / نرسیده به خیابان
استاد نجات‌الهی / پلاک ۲۴۱ / طبقه چهارم
تلفن: ۷۳ - ۸۸۹۳۴۹۷۰
صندوق پستی: ۱۹۴۱ - ۱۵۸۱۵

خیمه در ویرایش و تلخیص مطالب آزاد است.
برگشت دادن مطالب رسالی امکان پذیر نیست.

پیامک بفرستید ۳۰۰۰۶۹۶۱

info@kheimeh.com



گفتاری منتشر نشده از
حجت الاسلام والمسلمین
قرائتی در حسینیه خیمه



سخنان آیت الله خوشوقت درباره
حضرت رقیه، واکنش های زیادی
به دنبال داشت



گفت و گو با حاج حبیب الله
عسگر اولادی و مروری بر
خاطرات هیأتی و سیاسی اش



مهرت ای ماه در سرشت من است | شکر گویم خدای را شب و روز | پای بوسیت سرنوشت من است

هوالباقی

جناب حجت الاسلام والمسلمین استاد نقویان
مصیبت والدین سخت و سنگین است.
ما را در غم خود شریک بدانید.

اهالی خیمه

هوالباقی

مداح و شاعر اهل بیت استاد حاج غلامرضا سازگار
تسلیت ما را در غم از دست دادن همسر گرامی تان پذیرا باشید.

اهالی خیمه

فرهنگ

هنرمند امروز اسیر خود است
محمد مهدی رسولی هنرمندی
است که دل در گرو آل الله دارد

هنرمدachi، سرمایه ملی

فرهنگ نام مجالس
و آیین های سوگواری شیعی
معرفی اجمالی یک طرح بزرگ

در هیأت تربیت می شدیم
کارکرد تربیتی و اخلاقی
هیأت های خانگی در گفت و گو
با دکتر محسن ایمانی

گنجینه ای پنهان
یادی از مرحوم قاسم ملکی
شاعر اهل بیت به بهانه انتشار
کتاب اشعارش

اشک فولاد



امر ما را احیا کنید!

■ محمد رضا زائری

رسالت فرهنگی ما در حوزه تبلیغ دین را این سخن گهربار و راهبردی امام هشتم علیه السلام تبیین می‌کند که: رحم الله من أحیا أمرنا... رحمت خداوند بر کسی که امر ما را زنده کند. پرسیدند چگونه؟ پاسخ داد: يتعلم علومنا ثم یعلمها الناس فإن الناس لو علموا محاسن کلامنا لاتبعونا... معارف ما را فراگیرد و سپس به دیگران تعلیم دهد زیرا که اگر مردمان از نیکویی‌های مکتب ما باخبر شوند از ما پیروی خواهند کرد. مونتگمری وات مستشرق و اسلام پژوه مشهور معاصر می‌گوید: اگر تعالیم اسلامی و سخنان پیامبر و اهل بیت به گوش مردم اروپا می‌رسید بسیاری از ایشان آنها را می‌پذیرفتند. و پروفیسور دهر مندرنات شاعر و ادیب هند در سومین همایش بین المللی باران غدیر در حالی که اشک می‌ریخت می‌گفت: اگر امروز برخی در جهان اسلام را نمی‌شناسند و با امام علی و فرزندان‌ش بیگانه‌اند به خاطر کوتاهی ماست! ما باید کلمات نهج البلاغه را مانند آب و برق که به خانه‌ها سیم کشی و لوله کشی می‌کنند به در خانه‌های مردم برسانیم.

اسلام غریب بوده و امروز دوباره به غربت دچار شده است. این واقعیت تلخ را پیش از این رسول

خدا پیش بینی کرده بود که فرمود: الإسلام بدء غریبا و سيعود غریبا کما کان، لیکن مظلومیت پیامبر و اهل بیت و غربت اسلام از این است که ارزش‌های متعالی و انسان ساز و سعادت آفرین آن شناخته نشده است و جرم و گناه ما در این غربت اگر از دشمنان بیشتر نباشد کمتر نیست. تعبیری که از احیاگر غدیر علامه امینی نقل شده این است که (نقل به مضمون): ما بیش از بنی امیه و بنی عباس به این مکتب ظلم کردیم، از آن رو که اسلام را وارونه معرفی کردیم و حقایق و عظمت‌های آن را به درستی نشان ندادیم.

فقیه و محدث بزرگ شیعه مرحوم شیخ طوسی در مجلس دوم امالی (حدیث ۲۳) از شیخ مفید روایتی را نقل می‌کند که به خوبی حساسیت و اهمیت تبلیغ و ضرورت جهاد برای معرفی مکتب اهل بیت را نشان می‌دهد. ایشان می‌فرماید کسی به محضر امام صادق علیه السلام عرض کرد: من در کشورهای اهل شرک رفت و آمد دارم ولی برخی از مؤمنان مرا می‌ترسانند و می‌گویند اگر در آنجا بمیری با آنان هستی و به کیش آنان محشور می‌شوی. وی می‌گوید حضرت در جواب از من سؤال کردند: إذا كنت ثم تذكر أمرنا و تدعو إليه؟ وقتی آنجا هستی دغدغه تبلیغ و طرح امر

فرسنگ با یک گام آغاز می شود " و ما با دست های خالی و پاهای ناتوان دل خوش کرده ایم که در آشوب و هیاهوی روزافزون و رنگارنگ نیت ها و عزیمت ها، تنها نیت و عزیمت خود را در راه احیای امر سروران و پیشوایان خود هزینه کنیم و می دانیم آنان چنان بزرگوار و کریمند که به ناتوانی و سبک وزنی مان نمی نگرند بلکه از لطف و احسان خویش همین متاع ناچیز را بسیار می شمارند و به خوبی می خرند.

مخاطب تشنه و منتظر است حتی همین جادر کنار خودمان، و عنایت حاضر و ناظر است و تنها این ماییم که باید همت کنیم و با توشه اخلاص همه بضاعت خود را در عرصه های گوناگون دینداری و شنیداری و نوشتاری برای احیای امر خاندان نور به میدان آوریم و همگان را با زیبایی ها و نیکویی های مکتب آنان آشنا سازیم.

آنان خود چنان به این موضوع حساس بوده اند که در روایات داریم: احادیث ما را با خط خوش بنویسید. معنای این سخن آن است که پیشوایان مان از ما توقع دارند در هر عرصه ای پیام و رسالت آنان را به بهترین زبان و جذاب ترین شکل و مؤثر ترین شیوه به مشتاقان برسانیم. چنین باد.

بعون الله تعالی.

چون من از اندیشه ها و افکار و دیدگاه های مکتب اهل بیت آگاه می شدند همه گمشده خود را در قرآن و نهج البلاغه می یافتند و سر از کوه های چین و جنگلهای هند در نمی آوردند.

هیأت قرآنی احیاء به عنوان یک مجموعه فرهنگی و تبلیغی رسالت خود را در این می داند که به وسایل گوناگون در احیای این امر الهی بکوشد و بر مبنای فرمان و رهنمود امام هشتم علیه السلام: رحم الله من احیا امرنا، به تبلیغ و معرفی محاسن مکتب اهل بیت بپردازد. انتشار مجلات خیمه، جدید و محیا در کنار فعالیت انتشارات خیمه برای نشر کتاب هایی در حوزه مناسک آیینی و شاعران دینی، پژوهشکده و کتابخانه تخصصی امام حسین علیه السلام، بخش آموزش، سایت های اطلاع رسانی، تولید محصولات فرهنگی در حوزه سبک زندگی دینی و برپایی مجالس و مراسم آیینی در همین راستاست.

بی تردید بضاعت ناچیز ما در این مجموعه کوچک هیچ نسبت معقولی با ضرورت ها و نیاز های جهان معاصر برای آشنایی با حقایق مکتب اهل بیت ندارد، اما آرزو داریم که اگر خدا به عنایت خود اندک بهره ای از اخلاص مان دهد در این راه قدم برداریم. گفته اند که: "مسیر طولانی هزار

ما را داری و به سوی آن دعوت می کنی؟ می گوید عرض کردم آری، سپس پرسیدند: وقتی در این کشور اسلامی هستی آیا به یاد امر ماهستی و به سوی آن دعوت می کنی؟ گفتم خیر، سپس آن حضرت برای رفع نگرانی او فرمودند که اگر آنجا از دنیا بروی به تنهایی مانند یک امت محشور می شوی و نور تو پیش رویت حرکت می کند.

امروز جهان تشنه تر از همیشه در انتظار آب گوارا و زلال معارف مکتب اهل بیت است و مردم کشورهای مختلف با زبان ها و قومیت ها و گرایش های گوناگون خسته تر از همیشه چشم به راه کسانی هستند که آن محاسن را به زبان روز و در قالب های مناسب و قابل فهم و درک آنان عرضه کنند، بی آنکه از خود چیزی بر آن حقایق بیفزایند یا آنها را به سلیقه ها و برداشت ها و تنگ نظری های نفسانی خود بیالایند.

تجربه هدایت یافتن اندیشمندان و نخبگان از ادیان و مذاهب گوناگون به خوبی این واقعیت را نشان می دهد. هیچ فراموش نمی کنم نخستین بار که دکتر یحیی (کریستیان) بونو استاد فرانسوی را دیدم با ذکر خاطرات تلخی از سرگشتگی و حیرت جوانان اروپایی و داستان تغییر آیین خود چنین گفت که اگر آن جوانان



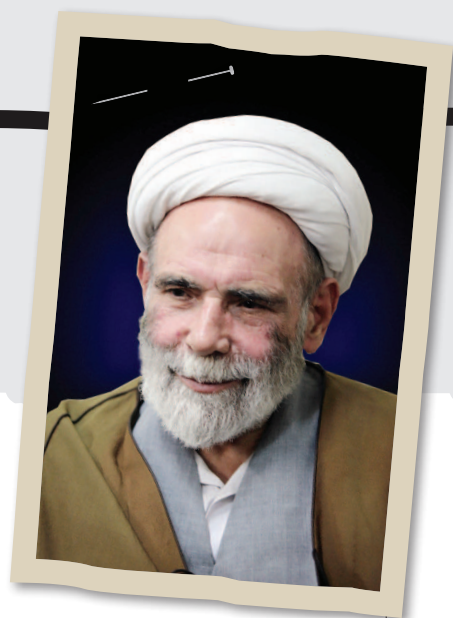
این سلسله جلیل

یادداشت آیت الله رضا استادی
در باره اجداد آیت الله آقا مجتبی تهرانی



جَد سَوَم حاج آقا مجتبی رحمة الله علیه، آقا میرزا موسی طهرانی بوده است. حاج آقا بزرگ طهرانی می نویسد: المیرزا موسی الطهرانی امام المسجد المعروف باسمه فی طهران و من اجلاء العلماء بها. و در جای دیگر نوشته: من فقهاء طهران و اعلامها. بین سقاخانه نوروز خان که در خیابان بوذرجمهری (پانزده خرداد فعلی) واقع است و چهارسو بزرگ بازار تهران، دو مدرسه و دو مسجد بنا شده بود؛ مدرسه میرزا ابوالحسن خان ایلچی نزدیک سقاخانه نوروز خان بود که بنا به وصیت او توسط آصف الدوله ساخته و از این جهت مدرسه آصفیه هم خوانده می شد. این مدرسه در اوائل طلبگی ما به صورت مخروبه ای بود و سپس به صورت پاساژ یا مانند آن در آمده است. (فاعتبروا یا اولی الابصار) مدرسه دوم، مدرسه محمدیه که روبروی مسجد

جامع واقع شده است و حقیر کتاب صمدیه را در آنجا و نزد بزرگوارانی که اهل قائن بود خواندم و دو مسجد یکی مسجد جامع معروف که در دهه های اخیر حاج آقا مجتبی (ره) در بخشی از آن اقامه جماعت می کرد و مسجد دوم، مسجد معروف به مسجد میرزا موسی است که تاریخ ۱۲۸۲ در ساختمان آن دیده می شود. یعنی بیش از ۱۵۰ سال از عمر آن می گذرد و برخی می گویند این مسجد و حجرات آن که به این خاطر مدرسه هم بوده توسط میرزا موسی وزیر (متوفای ۱۲۸۲) ساخته شده. در هر صورت عالم جلیلی که از بزرگان علما و فقهای طهران بوده یعنی مرحوم میرزا موسی طهرانی جد سوم حاج آقا مجتبی امام آن مسجد و بلکه مسجد به نام او است. از این میرزا موسی دو فرزند می شناسیم، میرزا



اقامه جماعت می کرد، بسیار محترم و معزز بود. پس از وفات آقا میرزا موسی ظاهراً با درخواست علاقمندان به طهران بازگشت و در مسجد مزبور اقامه جماعت می نمود و بسیار مورد توجه متدینان بود و بعد از وفات ایشان برادر بزرگ حاج آقا مجتبی، آقای حاج آقا مرتضی طهرانی در آن مسجد اقامه جماعت می کنند.

بنابر این شجره طایفه حاج آقا مجتبی به این صورت است: حاج آقا مجتبی فرزند حاج میرزا عبدالعلی فرزند میرزا غلامحسین شهید فرزند میرزا احمد فرزند میرزا موسی که مسجد میرزا موسی به نام اوست و این عزیزان در طول این ۱۵۰ سال همه اهل علم و تقوی و ترویج مکتب اهل بیت بوده اند. امید است آقا زاده های مرحوم حاج آقا مجتبی که از طرف مادر هم به شیخ انصاری می رسند در این راه توفیق بیشتری داشته باشند.

مشخص است، از این شهید گاه گاه در کتاب های تاریخ مشروطه یاد شده است.

پس از میرزا غلامحسین عموی حاج آقا مجتبی مرحوم آقا میرزا موسی در مسجد میرزا موسی اقامه جماعت می کرد و علامه طهرانی می نویسد او یکی از مجلّات بحار الانوار را تصحیح و نیز تفسیری هم داشته است.

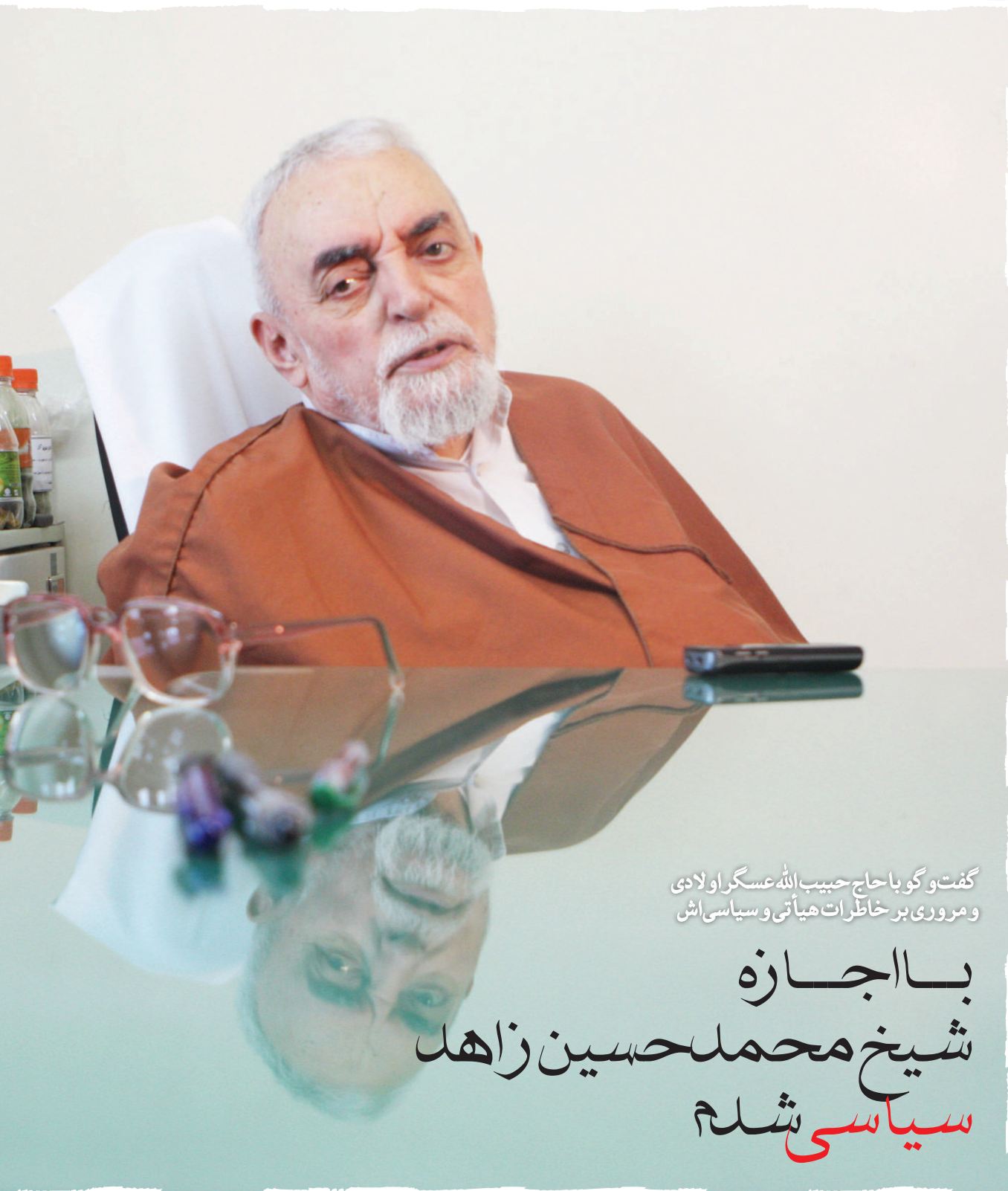
وی در سال ۱۳۷۳ ق از دنیا رفته است و آنطور که به خاطر دارم در وادی السلام نزدیک مزار هود و صالح دفن شده که پس از چندی مرحوم حاج شیخ هادی مقدس معروف به حاج مقدس که در بازگشت از حج خانه خدا در عتبات از دنیا رفت نزدیک قبر آقا میرزا موسی دفن شد.

در اواخر زمان حیات آقا میرزا موسی حاج میرزا عبدالعلی پدر حاج آقا مجتبی به مشهد هجرت کرده بوده در حرم امام رضا علیه السلام (بالای سر)

ابراهیم و میرزا احمد. پس از میرزا موسی، میرزا ابراهیم که او هم عالمی جلیل بوده در مسجد اقامه جماعت می کرده و گویا بعد از پدر مدت امامت او طولانی نبوده، زیرا نوشته اند قبل از سال ۱۳۰۰ ق از دنیا رفته است. بعد از میرزا ابراهیم برادرش میرزا احمد که به گفته علامه طهرانی از برادرش افضل بوده امامت مسجد را به عهده داشت و نزدیک سال ۱۳۰۲ از دنیا رفت. این میرزا احمد جد دوم حاج آقا مجتبی است.

از میرزا ابراهیم نیز دو فرزند روحانی می شناسیم، میرزا غلامحسین و میرزا موسی دوم. میرزا غلامحسین جد اول حاج آقا مجتبی است و در قضایای مشروطه با آقا میرزا مصطفی آشتیانی فرزند میرزا محمد حسن آشتیانی در حرم حضرت عبدالعظیم در سال ۱۳۲۷ ق ترور و شهید شده اند و محل قبر او در حرم حضرت عبدالعظیم

گفت و گوی ویژه



گفت و گو با حاج حبیب الله عسکراولادی
و مروری بر خاطرات هیأتی و سیاسی اش

باجازه شیخ محمد حسین زاهد سیاسی شدم

عکس ها: محمود عبدالحسینی

عطاالله اسماعیلی

برخی افراد را نمی شود فارغ از فعالیت سیاسی تصور کرد. شاید حاج حبیب الله عسگر اولادی هم از این دست افراد است و گرچه این روزها حسابی گرم نامه نگاری و سخنرانی های سیاسی است ولی او علاوه بر سیاست حرف های بسیاری برای گفتن دارد. خاطراتی از سال های نوجوانی و جوانی اش و حرف های تازه ای از ارتباطش با شیخ محمد حسین زاهد. در دفتر ساده اش در ساختمان مرکزی کمیته امداد با او به گفت و گو نشستیم. گرچه مصاحبه مان نیمه تمام ماند به امید زمانی دیگر.

شروع کردم ولی چون پدرم بر اثر جنگ بین المللی دوم ورشکست شده بود و شرایط مالی نامناسب نبود بنده ۲ ماه تعطیلی را در خیاطی کار می کردم. چون مادرم در خانه خیاط بود و کمک پدرم بود. من خیاطی را نزد سیدی بزرگوار به نام سید محمد مدنی یاد گرفتم و ریشه های دینی من هم آنجا تقویت شد. ۶ ابتدایی ام که تمام شد برادر بزرگم صادق که در تهران بود مرا به تهران دعوت کرد. من به تهران آمدم و کاری در آنجا بر ایام در نظر نگرفته بود.

من یک سالی در کنار دایی مرحوم عبدالله توسلی که یکی از اخیار زمان خودش بود زندگی کردم و آن زمان هنوز طلبه نشده بودن و این شخصیت یک انسان مومن و متقی و خیر بود و خمیره کار خیر را او در من پدید آورد.

ایشان بسیار مقید بود که جلسات دینی در منزلش داشته باشید که در هفته ۲ یا ۳ جلسه داشتیم که در اثر آن جلسات من با روحانی به نام حاج سید محمد مصطفوی آشنا شدم. خدار حمتش کند ایشان پدر سید حسن و سید حسین مصطفوی بود. من دوره ۷ ساله ای را خدمت ایشان بودم و یک دوره تفسیر قرآن را گذراندم. در همین مدت یک شخصیت برجسته دانشگاهی به نام سید محمد مشکات هم جلسهای داشت که توفیق داشتم هفته ای یک جلسه می رفتم. به خاطر این، این مطالب را عرض می کنم که نسل جوانمان بدانند که مراحل شکل گیری جوان و نوجوان خیلی در مسیر مؤثر است.

■ ظاهر در جوانی سابقه فعالیت اقتصادی در بازار هم داشته اید؟

در همان ایام نوجوانی یک تاجر متدین از قم به تهران آمده بود به نام حاج حسین مستقیم، که در قم تجارت داشت که دایی ام مرا به ایشان معرفی کرد که ۲ یا ۳ سال من در تجارت خانه ایشان کار می کردم که ایشان هم مردی متدین بود که من در خودم زمینه های تدین را از ایشان آموختم که برادری هم به نام حاج محمود

شما اول سیاسی شدید یا اول هیأتی شدید؟

من اول مسلمان شدم. در شناسنامه من برخلاف همه فامیلان مسلمان قید شده است. من اول مسلمان شدم و بعد وارد هیأت و کار سیاسی شدم. (باخنده می گوید)



■ کمی از خانواده تان بگو بید با لآخره آن هادر تربیت مذهبی شما نقش داشته اند.

من از یک خانواده مذهبی هستم که پدر و مادرم هر دو مذهبی جدی بودند. هر دو اصالتا دماوندی بودند و من در تهران متولد شدم و علت آن هم این است که سال تولد من در دماوند زلزله بزرگی آمد و زندگی ما را در آنجا به هم زد و پدر و مادرم به تهران تشریف آوردند و من در تهران متولد شدم. لذا زادگاه من تهران است. پدر و مادرم بسیار متدین بودند و من به خاطر ندارم که قبل از نماز صبح بیدار شده باشم و آن ها خواب باشند و این یک سنت مستمر آن ها بود. پدرم، من و برادرم اسدالله را در سن ۷ یا ۸ سالگی به نماز جماعت می برد و بسیار مقید نماز جماعت و نماز اول وقت در مسجد بود. مادرم نیز به همین صورت. غیر از مدتی که مادرم حیات داشت و من در زندان بودم به خاطر ندارم که ایشان وقت اذان صبح خواب بوده باشند و بسیار بر توسل به پیامبر و عترت معصوم به ویژه امام زمان تاکید داشتند و بسیار مشوق من در مسلمان زیستن بودند.

یک بار که از من گله مند بود به من گفت من تو را حبیب الله نامیدم که حبیب الله بشووی. مثلاً من بدون وضو به تو شیر ندادم و در توسلاتم از خدا خواستام که به تو توجه کند. من این را از این جهت گفتم که جوانان توجه کنند که ریشه خانوادگی در ایمان و عمل صالح و توسل بسیار سر نوشت ساز است.

بنده در شرایط ۶ یا ۷ سالگی در تهران بودم که از آن به بعد به دماوند رفتم و سال اول ابتدایی را در دماوند



داشت. بنده در این مدت چون پدر و مادرم دماوند بودند منزل برادر بزرگم در کوچه غریبان زندگی می کردم. یک شب ماه رمضان از منزل بیرون آمدم که نزدیک مسجد امین الدوله صدای حزینی از مسجد شنیده می شد. جذب شدم و داخل رفتم. مرحوم شیخ محمد حسین زاهد خودش مناجات می کرد که مرا به خودش جذب کرد و جو یا شدم و دیدم که ایشان درس طلبگی هم می دهد در خود مسجد امین الدوله و در مسجد جامع تهران. توسط یک قاری عزیزی که مدتی باهم در دفتر حاج حسین همکار بودیم، خواستم که از حاج شیخ محمد حسین زاهد بخواهد که به من اجازه بدهند که من به خدمت ایشان بروم و اجازه گرفت و من توفیق پیدا کردم. آیت الله سید محسن خراسی و آیت الله حاج آقا رضا استادی هم از کسانی اند که تقریباً باهم درس را شروع کردیم.

من آنجا تحصیل را شروع کردم و شب ها در مسجد بودم و روز ها هم ناگزیر بودم در بازار تهران کار کنم. صبح و شب طلبه بودم. در همین مسیر کنار مسجد امین الدوله مسجد کوچکی بود که مرحوم حاج شیخ احمد مجتهدی در آن مسجد کوچک حدیث تفسیر می کرد و از ما می خواست آن ها را حفظ کنیم و در خدمت ایشان یک دوره حفظ حدیث را گذراندم و ادبیات را هم خدمت مرحوم شیخ محمد حسین زاهد و بعد فقه و اصول را خدمت آیت الله مصطفوی و آیت الله شهرستانی در مدرسه فیروز آبادی گذراندم. من خیلی به این اساتید بدهکار هستم. یک عزیز بزرگوار هم به نام شیخ محمد علی غفاری سبزواری که در همین مدت جلساتی را گذاشتند و در مدرسه مروی سابق که در آنجا اسلام شناسی را بحث می کردند که مرد بسیار روشن و آگاهی بودن که بر ما چندان موثر بودند.

■ **اوضاع سیاسی آن روزها چطور بود؟**

در همین جریانی که مادر خدمت مرحوم زاهد بودیم در این ایام نهضت ملی ایران برای ملی شدن صنعت نفت شروع شد. بنده به وسیله بعضی از دوستان در برنامه های مذهبی مرحوم آیت الله کاشانی شرکت داشتم و در ملی شدن صنعت نفت من جوان فعالی بودم که حدوداً ۱۶ سالم بود. مرحوم آیت الله کاشانی به اراک و کرمانشاه و لبنان و بیروت تبعید شدند ولی مبارزات ادامه داشت که ۲ یا ۳ سال مان بودند که مبارزات را ادامه می دادند و جمعیت فدائیان اسلام به رهبری شهید عزیز و گرانتقد نواب صفوی و یک سازمان دیگر هم به نام مجاهدین بود به رهبری شمس قنات آبادی. البته من در هیچ کدام از این ها عضو نشدم. احزاب جبهه ملی هم راه افتادند. از جمله حزب زحمت کشان دکتر بقایی که از راه مذهبی آیت الله کاشانی حمایت می کردند و من آنجا هم عضو نشدم.

■ **دلیل خاصی داشت که به عضویت این حزب ها در نمی آمدید؟**

نمی توانستم اعتماد کنم. در اصل حرکت مذهبی آیت الله کاشانی بودم و باهمه آن ها در مجامع عمومی همکاری داشتم اما عضویت نداشتم. مرحوم شیخ محمد حسین زاهد مراقب ما بود و روش خوبی داشت. در آن زمان هایی که برای نسل جوان بسیار سیاه و تاریک بود. ایشان روز های جمعه در دولت آباد به باغ اجلالیه می آمد و قرائت قرآن را نظارت می کرد و تفسیر می گفت که حدود ۱۵۰ نفر بودیم که آنجا جمع می شدیم. هیأتی به نام انصار الحسین آن مراسم را اداره می کرد که کار هیأتی من از اینجا شروع شد.

■ **آن زمان چند سالتان بود؟**
۱۸ سالم بود.

■ **سر و شکل هیأت آن زمان مانند همین هیأت های سنتی الان بود؟ یعنی یک منبری و مداح و...؟**

خیر. آن زمان هیأت سنتی بود که روشن فکر ترین اسلام شناس ها در آنجا صحبت می کردند. مانند آیت الله خامنه ای و هاشمی رفسنجانی و حجت الاسلام والمسلمین باهنر. این آقایان در هیأت های مختلف سخنرانی می کردند و بیشتر دعوت می شدند به هیأت انصار الحسین که هیأتی مقید نسبت به خط امامت و ولایت بود و الان هم آن هیأت هست و جلسات سیار دارد. از اینجا شروع شد و من روز ۳۰ تیر خدمت مرحوم شیخ محمد حسین زاهد بودم که از مسجد جامع صدای شلیک شنیده شد. من اطلاعات به دست آوردم که در اثر کنار زدن دکتر مصدق و روی کار آمدن

قوام السلطنه مردم جلوی مجلس اعتراض کرده اند. من خدمت شیخ محمد زاهد عرض کردم که اجازه می دهید ما هم برویم شرکت کنیم؟ فرمودند موضوع چیست؟ گفتم این است که آیت الله کاشانی امروز که ۳۰ تیر است هر نوع کار و کسب را تا بازگشت حکومت ملی دکتر مصدق حرام کرده اند. فرمود بله بروید. بنده رفتم به بهارستان و این اولین کار و شرکت فعال در امور سیاسی بود.

■ **یعنی هم فعالیت هیأتی و هم فعالیت سیاسی شما به شیخ محمد حسین زاهد بر می گردد؟**

بله. البته من در دوره ای باز داشت هم شدم. در ۱۳۲۷ آیت الله کاشانی غصب فلسطین را از طرف صهیونیست ها مورد اعتراض قرار داد و اعلام راهپیمایی کرد. من در این راهپیمایی شرکت داشتم که جلوی بهارستان به راهپیمایی کنندگان حمله کردند که چند شهید و مجروح داشتیم و پس از یکی دو روز بنده را باز داشت کردند. در سن ۱۶ سالگی برای اولین بار زندانی شدم که یک دور کوتاه ۲ یا ۳ روزه مراحل زندان و بازجویی را آن وقت گذراندم. روز ۳۰ تیر یکی از وظایفی که به گردنمان گذاشته شد این بود که شهدا را از میدان بهارستان به منزل آیت الله کاشانی ببریم. شاید ۳ دفعه اتفاق افتاد. هر دفعه این روحانی مجاهد که منزلش در پامنار بود و پله های زیادی می خورد دست به کمر از پله ها بالا می آمد و به شهدا ادای احترام می کرد و دعا می کرد. بار سوم که ما به آنجا رفتیم ایشان آمد و گفت شعار ها چیست؟ و ما گفتیم شعار این است که یا مرگ یا مصدق. زنده باد مصدق. فرمود چرا خودش را نمی گوید؟ خودش را بگوید. از آنجا که ما آمدیم بیرون شعار این شد که: ما بنده یزدانیم، ما پیرو قرآنیم، ما شاه نمی خواهیم. و یک دسته از آنجا به سمت بهارستان و یک دسته به سمت بازار که منبع نیرو بود رفتند. ما که به سمت بهارستان می رفتیم مردم از این شعار خیلی استقبال کردند و خیلی محکم جواب دادند. ظاهراً به شاه خبر دادند که شعار مردم این شده و گفت نیروی مسلح را جمع کنید و همه را از صحنه خارج کنید. ساعت حدوداً ۱ بعد از ظهر بود که نیرو های مسلح را جمع کردند و بردند و حدوداً ۴ بعد از ظهر شاه قوام السلطنه را عزل کرد و دوباره مصدق را نخست وزیر کرد. آن شب هیچ نیروی مسلح و نظامی در شهر نبود و خود ما جوان ها و بزرگ تر ها گفتیم که امشب باید امنیت شهر را حفظ کنیم. شب ۳۱ تیر در ۱۳۳۱ شبی بود که مردم به عنوان نظامی های بدون اسلحه و تمرین و آموزش شهر را اداره کردند و نقل شد که آن شب هیچ اتفاقی در تهران نیفتاد.





مرحوم شیخ محمد حسین زاهد مراقب ما بود و روش خوبی داشت، در آن زمان هایی که برای نسل جوان بسیار سیاه و تاریک بود

سال ۴۰ انجام شد. در فروردین و اسفند سال ۴۰ دو اتفاق افتاد. فروردین آیت الله بروجردی به رحمت خدا رفتند و اسفند آیت الله کاشانی. دولت هم دولت دکتر علی امینی بود که در تشییع جنازه آیت الله کاشانی آمد و کاری کرد که ریشه شناخت ما از امام شد. رفت قم و با مراجع صحبت کرد. البته شاه ملعون بعد از فوت آیت الله بروجردی به آیت الله حکیم تسلیت گفت که حوزه را از ایران بیرون ببرد و حوزه در مقابلش نباشد. آیت الله کاشانی هم که در اسفند فوت کرد تقریباً خیال شاه راحت شد که کسی نیست. اما در همین رحلت آیت الله بروجردی چند اتفاق افتاد. یکی اینکه مهم ترین تجلیل از یک عالم، در تشییع جنازه ایشان اتفاق افتاد که تا آن روز نداشتیم. جاده قم از وسط راه بسته بود. یک اتفاق دیگری در این مدت افتاد که همه کسانی که منتظر مرجعیت بودند شروع کردند

به توزیع رساله های ایشان. امام از کسانی بود که مطرح بود ولی نه رساله داده بود و نه دیده می شد که او را بشناسند. اتفاق بعدی هم این بود که کیهان از مراجع تقلید در قم و تهران و نجف و مشهد و شیراز و تبریز و... یک بیوگرافی ارائه داد. حدوداً ۲۵ مرجع تقلید از بین این مجتهدین حائز شرایط معرفی کرد. در این معرفی حاج آقا روح الله را هم معرفی کرد. ما هم تصور کردیم که باید راجع به مراجع تحقیق کنیم. در تحقیقات مان در ۱۳۴۱ به این رسیدیم که یک روحانی که از ۱۳ سالگی خودش را خدایی کرده است، حاج آقا روح الله

است. آن زمان رسم بود که برای آیت الله بروجردی هر کس ختم می گرفت. یک روحانی به نام میرجهانی در یکی از ختم های مرحوم بروجردی در مسجد حاج ابوالفتح در جنوب تهران منبر رفت و یک باب تازه ای را باز کرد. بالای منبر رفت و گفت چرا می گویند که مانند این افراد دیگر پیدانی شود. بزرگانی هستند که می شناسیدشان و به سراغ آنها بروید. ایشان ضربه ای وارد کرد. یک کتابی به نام مرجعیت و روحانیت بعد از تشییع جنازه آیت الله بروجردی منتشر شد. در این کتاب که نسخه هایش موجود است مرحوم آیت الله مطهری و طالقانی و بهشتی و مهندس بازرگان و تعدادی از این ها مقاله داشتند. تفسیری که هر کدام از این ها از استقبال مردم در تشییع جنازه کردند این بوده است که از این قدرت مردم به خوبی استفاده نشده است. باید از این نیروها استفاده کرد و این کتاب تلنگری زد و از اینجا بود که مردم بیشتر متوجه حضرت امام شدند و برای مرجعیت به سوی ایشان متمایل شدند.

گرفتند و برایش تقاضای اعدام کردند، عده ای نزد آیت الله بروجردی رفتند و گفتند که برای ایشان تقاضای اعدام کردند. یاد هست که از آیت الله بروجردی به دستگاه پیغام دادند که مجتهد در اجتهاد خودش قابل تعقیب نیست. اگر هم ایشان این مساله ترور را تأیید کرده باشند مجتهد است و نمی توان در اجتهادش تعقیب کرد. به قدری دو دسته طرفداران مصدق و کاشانی با هم بدرفتاری کردند که ما می یوس شدیم. ۳ دسته بودیم که می یوس شدیم. یک دسته فدائیان اسلام بودند چون آن ها هم بعد از ترور حسین علادر مسجد امام دچار اختلافاتی شدند و بعد از شهادت این شهدای بزرگوار فدائیان اسلام هم دچار تردید شدند. ما هم که طرفدار جهش و جنبش مذهبی در راستای ملی شدن صنعت نفت بودیم سرخورده شدیم و از صحنه سیاسی در ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۹ کنار رفتیم. اما

یک هیأتی تأسیس کردیم که حدود ۵۰ نفر بودیم. یک آیه قرآن شعار مان بود و نام این هیأت، «مؤید» شد. به ذهنمان زد که یک شرکتی تأسیس کنیم و این کار را کردیم. شرکتی به نام مؤید و روزی یک تومن در آن شرکت پس اندازی می کردیم و یک مؤسسه خیریه ای درست کردیم که روزی ۵ ریال در آن پس اندازی می کردیم. مؤسسه خیریه برای درمان و جشن عروسی و ختم و... از ۵۰ نفر ۱۲ نفر قبول کردیم که هر شب به نوبت یکی از ماصحبت کنیم. به قدری زده شده بودیم که نه مداح و نه واعظ هیچ کس را نمی توانستیم

قبول کنیم. ۱۲ نفر مان قرار کردیم صحبت کنیم و چند نفر مداح و قاری شدند و مستقل از همه هیأت ها شروع به کار کردیم و این هیأت و شرکت و مؤسسه خیریه ابتکاری بودند و نقصی که داشت این بود که کسی را نمی پذیرفتیم.

■ یادتان هست چه کسانی در هیأت مؤید بودید؟

مرحوم شفیق. مرحوم ساری نژاد. مرحوم حاج ابوالفضل حیدری. آقای سید رضائیری. ۵۰ نفر بودیم. سال ۱۳۳۷ جبهه ملی مجدداً شروع به فعالیت کرد و عده ای برادران پیشنهاد داشتند که با جبهه ملی همکاری کنیم و این پیشنهاد را می نیاورد و نرفتیم. با فاصله ای نهضت آزادی تأسیس شد و با اینکه دو روحانی جلیل القدر آیت الله طالقانی به طور مستقیم و شهید مطهری، غیر مستقیم این ها را تأیید می کردند اما ما با آن ها همکاری نکردیم و کار خودمان را ادامه دادیم تا تصویب نامه انجمن های ایالتی و ولایتی در

■ هیأت های حسینی در این ماجرا دخیل نبودند؟

چرا هیأت ها دخیل بودند و هیچ حزبی دخیل نبود. حرکت مذهبی بود و علت آن هم این بود که بر اساس فتوا بود. برادر بزرگ من صادق توده ای بود و ۲ سال است که فوت کرده. من و ایشان از پامنار سرازیر می شدیم و مردم جلوی ناوایی تجمع کرده بودند و برادر من پرسید چه خبر است؟ گفتیم؛ آقا فردا کسب و کار را حرام کرده اند و مردم می خواهند نان فردای شان را فراهم کنند. گفت داری مزخرف می گویی. گفتیم نه بیا برویم و بپرسیم. رفتیم جلوی ناوایی که روبروی منزل آیت الله کاشانی بود و گفتیم اینجا چه خبر است؟ گفتند مگر نمی دانی؟ آیت الله گفته اند فردا کسب و کار تعطیل است و ما آمده ایم نان فردای مان را تهیه کنیم و این اشاره به این دارد که چقدر مذهب نقش داشت و فتوا چقدر مؤثر بود. در صورتی که خود دکتر مصدق که استعفا کرد در متن ماجرا نبود و نمایندگان مجلس مثل بقایی و حائری زاده و مکی و... در مجلس بودند و رهبری می کردند. اما رهبر اصلی فتوای فقهی بود. تا عصر ۳۰ تیر حزب توده در مقابل دکتر مصدق بود. عصر ۳۰ تیر کنار دکتر مصدق قرار گرفت و شروع کرد علیه مذهبی ها با دکترا مصدق صحبت کردن. همین مردمی که روز ۳۰ تیر این جور حرکت کردند یک سال و یک ماه که گذشت در ۲۸ مرداد و زمانی که مصدق را بازداشت کردند هیچ حرکتی نکردند. یادم هست که گروهی در جنوب شهر حرکت کردند. مرحوم طیب و شعبان بی مخ تاجلوی سبزه میدان آمدند و شعارشان این بود که هم شاه هم مصدق. وقتی رسیدند دیدند هیچ خبری نیست پس شعارشان را عوض کردند و گفتند زنده باد شاه و مرگ بر مصدق و از آنجا به شمال شهر رفتند و کیهان را آتش زدند و البته دو دسته نیروی مسلح هم با هم می جنگیدند. یک دسته سرهنگ ممتاز، از خانه مصدق در خیابان فلسطین امروز دفاع می کردند و یک دسته دیگر از کاخ سلطنتی. جنگ در ۲۸ مرداد در خیابان فلسطین و خیابان کاخ آن روز بود. و جاهای دیگر تهران خبری نبود. امتحان سختی بود. فاصله بین دو بخش متحد ایجاد شد به صورتی که دکتر مصدق در عرض یک سال رهبر فدائیان اسلام را دستگیر کرد و برای آیت الله کاشانی مشکلاتی در خانه شان ایجاد کردند که آنجا کسی به نام حداد شهید شد که مجلس روضه را به هم زدند. البته شوروی هم را انگلیس و آمریکا پشت پرده با هم سازشی داشتند و حزب توده آهنگ اتحاد شوروی را داشت. حتی زمانی که همه کشور می گفتند نفت در سراسر کشور باید ملی شود، حزب توده شعار داد صنعت نفت فقط در جنوب باید ملی شود. یادم هست که در وقت ملی شدن صنعت نفت از آیت الله بروجردی خواستند که ایشان هم دخالت کنند. ایشان گفتند ما برای دست آخر بگذارید. کاشانی را که

یک هیأتی تأسیس کردیم که حدود ۵۰ نفر بودیم. یک آیه قرآن شعار مان بود و نام این هیأت، «مؤید» شد

مجلس حضرت سیدالشهدا خون آشام آید

جلسات هفتگی مخترانی در مع و رماکی اهل بیت (علیه السلام)

با حضور واعظان
و ذاكران سرشناس كشور

سه شنبه ها ۶ عصر
حسينيه خيمه



هیأت

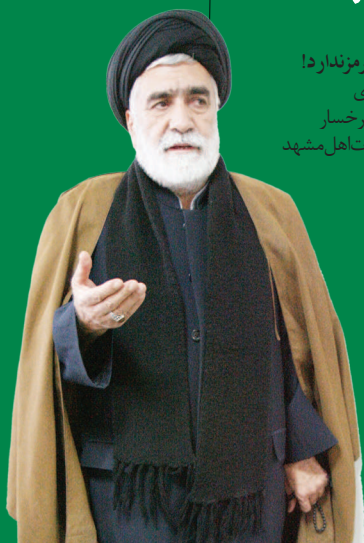


نماینده‌گی مجلس را به خاطر
منبرها کردم!
حجت الاسلام والمسلمین
صالحی خوانساری از تکلیفش
می‌گوید

برق هیأت روی دوش بچه
دبستانی‌ها
بنیانگذاران خردسال بیت‌الحسن،
حالا پیرمردی شده‌اند برای
خودشان!

هیأت حاجیه بی‌بی
نگاهی به عزاداری و تأسیس
اولین هیأت عزاداری در
شهرستان تربت حیدریه

می‌گویند
زبان مداحان ترمز ندارد!
پای صحبت‌های
حاج مهدی ماهر خسار
مداح پیشکسوت اهل مشهد





در روزهای فراگیر شدن «احساس تکلیف» حجت الاسلام و المسلمین صالحی خوانساری از تکلیفش می گوید نمایندگی مجلس را به خاطر منبر رها کردم!

محمد رسولی

اهمیت منبر آنجایی معلوم می شود که نماینده مجلس باشی، اما به خاطر منبر قید نمایندگی را بر نمی تابی به منبرت برسی. شاید این حرف را باید به بعضی از دوستانی زد که هر چند وقت یک بار «احساس تکلیف می کنند»، ولی اگر به توانمندی های خود بهتر نگاه کنند به این نتیجه برسند که تکلیفشان در جای دیگر است. از حرف های سیاسی که بگذریم، خانواده «صالحی خوانساری» از آن دست خانواده هایی هستند که هر کدام گوشه ای از دستگاه اهل بیت علیهم السلام مشغول خدمت هستند. دو برادر صاحب نام تر این خانواده، حاج آقامر تضی و حاج احمد آقا هستند که اولی عمرش را در خطابه گذرانده و دیگری در ذاکری خاندان وحی. جالبش اینجاست که فرزندان هر کدام از این دو برادر راه پدران خود را رفته اند. شروع منبرهای حجت الاسلام سیدمرتضی صالحی خوانساری، این واعظ ۷۳ ساله همزمان با شکل گیری انقلاب بوده و از زندان طاغوت تا مجلس شورای اسلامی منبر رفته است. او امروز از تجربه ۵۰ سال و عطش برای مامی گوید.



خانواده صالحی خوانساری در فضای معارف مکتب اهل بیت علیهم السلام، چه در نسل گذشته و چه در نسل امروز نام‌های آشنایی از خود به جای

گذاشته‌اند و هر کدام به نوعی یاد رکسوت خطیب یا در لباس ذاکری خدمت کرده‌اند. کمی در خصوص خانواده و گذشته تان بر ایمان بگوئید.

زادگاه ما خوانسار است. خوانسار شهری است خوش آب و هوا، مردمانش همه مومن، ادیب، شاعر، فقیه و خوش صدا هستند. الان هم همین طور است. یادم می‌آید قدیم وقتی اذان ظهر گفته می‌شد اکثر بازاری‌ها می‌آمدند دم مغازه و روی سکو اذان می‌گفتند. الان هم از شهرهایی است که خیلی دست نخورده و بیش از ۴۰۰ سال است که تربیت فقیه و مجتهد از این شهر قطع نشده.

مرحوم پدرم با این که معمم نبود اما بسیار عاشق دین و اهل بیت علیهم السلام و علاقمند به روحانیت بود و عمرش را در مساجد و پای منبرها گذراند. من دوره ابتدایی را گذرانده و آماده دبیرستان شده بودم. یک روز عصر که با پدر کنار مسجد محل ایستاده بودیم، دیدیم سه نفر طلبه با عبا و قبا و بدون عمامه (یعنی هنوز به مرحله عمامه گذاری نرسیده بودند) داشتند گذر می‌کردند. پدرم یک نگاهی به من کرد و پرسید آقا مرقضی، می‌خواهی مثل این‌ها بشوی؟ من هم گفتم که خیلی دلم می‌خواهد. چند روز بعد از آن پدرم دستم را گرفت و به خود شهر خوانسار رفتم. کاسبی در شهر بود که ما خریدهایمان را از او می‌کردیم، پدرم برای درس من را به او سپرد، او هم من را فرستاد به دبستان اسلامی. مدارس اسلامی توسط مرحوم شیخ عباسعلی اسلامی تازه در کشور تاسیس شده بود. سر کلاس که رفتم دیدم همه مطالبی که گفته می‌شود در من قبلاً خواننده‌ام. این مطلب را با پدر مطرح کردم، ایشان هم به آن کاسبی که واسطه ما و مدرسه بود مراجعه کرد. آنجا بود که آن کاسب فهمید من می‌خواهم طلبه شوم اما او به اشتباه خیال کرده بود که می‌خواهم به مدرسه اسلامی بروم. بعد دست من را گرفت و برد حوزه علمیه خوانسار که در آن روز تنها حوزه علمیه شهر بود. مدرسه قدیمی و ۴۰۰ ساله‌ای که به دستور مریم بیگم دختر یکی از صفویه‌های اول ساخته شده بود. یادم می‌آید متولی این مدرسه به پدرم گفت حتماً پسر شما تنبل است که نمی‌خواهد مدرسه برود و آمده حوزه! گفتم اتفاقاً چون تنبل نیستم می‌خواهم طلبه بشوم. بعد هم یک سوال تقسیم اعشاری برای من طرح کرد و من بلافاصله حلش کردم و فهمید که بحث تنبلی نیست. بعد از این معرفی شدم خدمت عالم تراز اول شهر خوانسار، مرحوم آیت‌الله حاج آقا حسین علوی نجفی

خوانساری. ایشان یکی از طلبه‌ها را بعنوان استاد برای من انتخاب کردند و درس را از صرف و نحو عربی و تجوید قرآن شروع کردم. سه سال در آن مدرسه بودم اما بیش از سه سال پیش رفتم.

سال ۳۷ به خاطر شغل برادر بزرگم، مجبور شدیم که خانواده‌گی به تهران بیاییم. از آن پس تا چند سال، نصف سال را در قم و نصف سال را در تهران در مدرسه مرحوم آیت‌الله مجتهدی تهرانی و مدرسه حاج ابوالفتح درس می‌خواندم. به امر مرحوم آیت‌الله العظمی سیداحمد خوانساری که امام جماعت مسجد سید عزیزالله بازارو از مجتهدین درجه اول بودند ماهی ۱۵ تومان شهریه به من می‌دادند. این روال ادامه داشت تا زمانی که آیت‌الله میرزا علی آقای فلسفی، برادر مرحوم فلسفی خطیب مشهور، از نجف به تهران آمدند. ۱۰-۱۵ نفر از طلبه‌هایی که با هم بودیم از ایشان دعوت کردیم در مدرسه حاج ابوالفتح و در حجره من برای ما درس خارج بگویند. اوقاف شاه دخالت کرد و گفت طلبه‌ای که می‌خواهد در مدرسه حاج ابوالفتح بماند باید امتحان دهد و اگر قبول شد می‌تواند در حجره زندگی کند و از موقوفات مدرسه استفاده کند. مرحوم آقای مرتضوی، که از فضلا و خطیبای تهران بودند، به من گفت صالحی بیا امتحان بدهیم ولی نمانیم، مابه‌اوقاف شاه نیازی نداریم. امتحان دادیم و قبول هم شدیم، اما حجره را تحویل دادیم و رفتم در مسجد لرزاده که آیت‌الله فلسفی آنجا نماز می‌خواندند و تا هفت سال در آنجا خارج فقه و اصول را گذراندم.

■ **فکر می‌کنم شروع منبرهایتان با اوج‌گیری ایام انقلاب بود، فضای منبرهای آن دوره چه ضرورت‌ها و نیازهایی داشت؟**

بله، کم‌کم افتادیم در نهضت و مخالفت با رژیم و فعالیت‌های انقلابی. پیغام‌های امام بود که پشت هم می‌آمد، «طلبه‌هایی که در محرم و صفر به تبلیغ می‌روند از شب هفتم-هشتم به بعد حقایق را بگویند، در مقابل شاه و آمریکا و اسرائیل صحبت کنند و...» از آن به بعد منبرهای ماسیاسی شد و مدام چه در قم و چه در تهران، تحت تعقیب بودیم. ۱۵ خرداد سال ۴۲ که امام و بزرگان دیگری مثل شهید مطهری، مرحوم آقای فلسفی، آیت‌الله مکارم را گرفتند، بنده را هم یک طلبه بیست و دو ساله بودم دستگیر کردند. اولین زندان بنده به همراه بزرگان در کمیته مشترک ساواک و شهرتانی گذشت. چهل روزی که در زندان بودیم، به امر آقای فلسفی زندان را به مکتب تبدیل کرده بودیم. مادر زندان سخنرانی می‌کردیم و بزرگان ایرادهایمان را می‌گرفتند، خیلی چیزها را همان جا یاد گرفتیم، زندان بابرکتی بود.

از آن به بعد تقریباً تحت نظر رژیم بودیم. اگر جایی منبر داشتیم باید یکی دو شب خانه نمی‌رفتیم، یا

همه باید تبلیغ کنند

ضرورت زندگی جامعه امروز می‌طلبد که هر کس در هر شغل و وضعیت و هر سطح زندگی، چه زن و چه مرد، چه عالم و چه عامی وظیفه دارد به عنوان یک مسلمان به اندازه بضاعتش دین و اولیاء دین را تبلیغ کند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند بهترین مومنین کسانی هستند که در آخرالزمان می‌آیند، مرا و ائمه بعد از من را ندیده‌اند، حجت زمانشان هم از نظرشان غایب است، اما ما را نادیده دوست دارند و دینم را یاری می‌کنند. در یک نقل دیگر ایشان فرمودند که ای کاش برادرانم را ملاقات می‌کردم، یکی دو نفر از اطرافیان‌شان عرض کردند یا رسول‌الله مگر ما برادران شما نیستیم؟ پیغمبر جوابی ندادند و دوباره فرمودند کاش برادرانم را ملاقات می‌کردم، دوباره آن‌ها همان سوال را کردند و تا سه بار این مسأله تکرار شد. بار سوم پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود

شما اصحاب من هستید، برادران من کسانی‌اند که بعد از من و شما می‌آیند، ما را ندیده‌اند حجت‌شان هم از نظرشان غایب است، اما دوست و ناصر ما هستند و دین را در

آخرالزمان با چنگ و دندان حفظ می‌کنند. به حکم این روایات برای هر مسلمان بهترین کارهای اجتماعی علاوه بر معیشت زندگی، دینداری و تبلیغ دین و اولیاء دین است. این تبلیغ می‌تواند در قالب سخن یا شعر یا ذاکری آن‌ها باشد. قرآن کریم هم می‌گوید «و من أحسن قولاً ممن دعا الی الله». بهترین گفتار را کسانی دارند که دیگران را دعوت به سوی خدا می‌کنند. باز خداوند می‌فرماید آن‌هایی که تبلیغ دین خدا را می‌کنند و فقط از خدا خوف و خشیت دارند خداوند نگهبان و حسابدار این‌هاست.



سخنرانی کردن برای یک جمع کلان که سلايق و سطوح مختلفی در بینشان هست کار بسیار مشکلی است و یک هنر است. اما بنده واقعا عاشق منبر هستم و هنوز هم به همان منوال سابق منبر می‌روم



مثلاً بارها نامه احضار از ساواک می‌آمد، مامی رفتیم آنجا و پس از بازجویی‌های یکی دو شب نگاهمان می‌داشتند. آخرین زندانم هم اردیبهشت ۵۷ و ایام فاطمیه بود. در مسجد جامع کرج منبر می‌رفتم و نامه امیر المومنین علیه‌السلام به عثمان بن حنیف را شرح می‌دادم. روز نهم منبرم وقتی می‌خواستم وارد مسجد شوم بچه‌های آنجا به من گفتند حاج آقا امروز شما را می‌گیرند. گفتم کی؟ گفتند این‌هایی که دور حوض مسجد پر سه می‌زنند، اجازه بدهید شما را از در حوزة فراتان بدهیم. گفتم اگر بناسنت این‌ها من را بگیرند هر جا بروم دستگیرم می‌کنند پس منبرم را می‌روم. رفتم منبر، چون آب هم از سرم گذشته بود غوغا کردم و هر چه دلم خواست گفتم. از منبر من را کشیدند پایین اما بچه‌ها سریع آمدند دورم را گرفتند و سوار ماشینی کردند. برادر مرحومم راننده بود، توی مسیر گفت که داداش یک ولوو دارد تعقیبمان می‌کند. رسیدیم کنار دیوار دانشکده کشاورزی کرج که یک ماشین از جلو و یک ماشین از عقب راهمان را سد کرد و پیاده‌مان کردند. من را بردند و یک شبانه‌روز بدون غذا نگه‌داشتند و فردا بعد از ظهرش به تهران منتقل کردند. دوباره رفتم به همان کمیته مشترک! ۱۶ شبانه‌روز آنجا بودم. نزدیک ۱۵ خرداد که شد، رژیم چون از این روز می‌ترسید برخی زندانی‌ها را آزاد می‌کرد که مردم همه‌جا نکنند. من را هم آزاد کردند. وقتی داشتم آزاد می‌شدم دیدم که شهید محلاتی را دارند به زندان می‌برند. بعدا فهمیدیم که ایشان شب‌ها تلفنی با امام صحبت می‌کردند و تلفن شنود بوده و دستگیرشان می‌کنند. این آخرین زندان من بود تا زمان انقلاب که امام گفت مردم بروند در زندان‌ها را باز کنند و همه زندانی‌ها آزاد شدند. در عوض سران رژیم گرفتار همان زندان‌ها شدند. در زندان سال ۴۲، آقای فلسفی با صلابت خطاب به رئیس زندان گفت: آقای سرهنگ پرور، از قول من به شاه بگو امروز اینجا جای ماسست اما روزی می‌رسد که جای شماهاست. همین جور هم شد. وقتی سران طاغوت دستگیر شدند بنده رفتم دیدم که در همان سلول‌هایی که ماشک‌نجه

می‌شدیم، همه‌باز جوها و ساواکی‌ها در همان سلول‌ها هستند. وقتی انقلاب شد دیگر هر کس هر کاری که بلد بود برای انقلاب انجام می‌داد. بنده هم جزو بنیانگذاران کمیته انقلاب و معاون مرحوم آیت‌الله خسرو شاهی بودم. بعد هم به جای مرحوم شهید مفتاح مسئول کمیته منطقه ۴ شدم یک سال و اندی بعد هم مسئول کمیته تهران شدم. زمانی که به امر مقام معظم رهبری، سه نیروی شهربانی، ژاندارمری و کمیته ادغام شدند بنده می‌خواستم دیگر کنار بکشم، اما آقا دستور دادند که بنده مسئول جذب و گزینش روحانیون سراسر کشور در عقیدتی سیاسی نیروی انتظامی بشوم. سال ۷۳-۷۴ به درخواست علمای گلیاگان و خوانسار در انتخابات مجلس پنجم کاندیدا شدم و بعنوان نماینده مردم انتخاب شدم. ولی چون عشق به منبر و دعای کمیل و ندبه و این‌ها داشتم دیدم که یک مقدار با کار نمایندگی ناسازگار است. مثلاً روز پنج‌شنبه مادر مجلس بودیم و همه‌اش در گیر قیل و قال و بحث بودیم، بعد قرار بود شبش بنده بروم در مهدیه مرحوم کافی دعای کمیل بخوانم. حال دعای کمیل کجا و قال بگو مگوهای مجلس کجا! این بود که یک دوره راه به کمال رساندم، کارهایی هم مانند سد سازی، ساخت دانشگاه، راه‌سازی و... انجام شد ولی بعد از آن دیگر خسته شدم. رفتم به قم و تالان هم که مشغول منبر و تحقیقات و مطالعه هستم.

■ در واقع شما خدمتی که در منبر به جامعه می‌شود را فراتر از خدمت نمایندگی می‌دیدید که به خاطر منبر نمایندگی را رها کردید. مگر تاثیری که یک منبر می‌تواند بگذارد چقدر است که کارهایی مثل سد سازی و دانشگاه سازی که واقعا خدمات بزرگی هم هستند در برابر منبر به چشم تان نمی‌آید؟
در بحبوحه انقلاب بر حسب وظیفه کارهای مختلفی را انجام می‌دادیم. اما بنده ذاتاً ذوقم آخوندی بود، و در عالم آخوندی هم منبر! بعضی وقت‌ها می‌شد که به شک می‌افتادم آیا مثلاً در مجلس این کار وظیفه من است، یا در نیروی انتظامی این کار وظیفه من

است؟ یا این که اصل وظیفه من منبر و موعظه است. من این را حس می‌کردم که وظیفه‌ام منبر است. وقتی می‌روم روی منبر و می‌بینم که مستمعین نشسته‌اند و سراپا گوش مطالب را می‌شنوند و یادداشت می‌کنند، می‌فهمم که کار من این است. یک روز چند نفری از مجلس رفتیم خدمت مقام معظم رهبری، آقا تان من را دیدند فرمودند آقای صالحی منبرها را چه کار می‌کنید؟ گفتم طبق وظیفه‌ای که دارم تا وقتی که در مجلسم همه وقت‌ها صرف امور مجلس می‌کنم اما همین که مجلس تعطیل می‌شود می‌دوم به سمت منبر. ایشان لیخندی زدند و گفتند که منبر فراموش شدنی نیست! یا مثلاً در یکی دو سال از دوره نمایندگی من، بررسی لایحه بودجه با ماه رمضان همزمان شد. بررسی لایحه بودجه هم کار بسیار سنگینی است و ظهر و عصر و شب نمایندگان روی آن کار می‌کنند. آقای ناطق نوری رئیس مجلس بودند و از دوستان قدیم ما، من به ایشان گفتم که بنده شب‌ها دو تا منبر دارم و باید بروم. صبح و عصر را بوم افطار که می‌کردم، می‌رفتم به آن دو جایی که وعده کرده بودم و بعد دوباره شب به مجلس برمی‌گشتم. غرض این که احساس می‌کردم کار من منبر است. بنده الان ۷۳ سال دارم. شاید خیلی‌ها در این سن دیگر از کار منبر باز نشسته می‌شوند. منبر هم واقعا کار سختی است. سخنرانی کردن برای یک جمع کلان که سلايق و سطوح مختلفی در بینشان هست کار بسیار مشکلی است و یک هنر است. اما بنده واقعا عاشق منبر هستم و هنوز هم به همان منوال سابق منبر می‌روم.

■ مگر یک منبر چقدر وقت از ساعات شبانه‌روز یک منبری را می‌گیرد که شما نتوانستید هم به کار نمایندگی ادامه دهید هم منبر هایتان را حفظ کنید؟
اگر منبر بناسنت منبر باشد و حرفی برای گفتن داشته باشد و به درد مردم بخورد، وقت کارهای دیگر را خواهد گرفت. مرحوم آقای فلسفی می‌گفتند من برای یک منبر رسمی هشت ساعت مطالعه می‌کنم. بنده شاید آن عرضه را نداشته باشم اما با این حال خیلی از وقت‌ها

امام صادق علیه‌السلام فرمودند «الْفقه، ثم المتجر»، آقای تاجر اول فقه تجارت را یاد بگیر بعد برو کار کن! کدامان الان با قسم الله می‌توانیم بگوییم که لقمه‌هایی که می‌خوریم صد در صد حلال است؟ چون نمی‌دانیم می‌خوریم! چون نمی‌دانیم تکلیفی به گردنمان نیست! وگرنه که اثر وضعی‌اش را می‌گذارد. «نمی‌دانیم» از نعمت‌های خداست! یک مثال بزنم، الان پول من و شما در بانک است پول فلان خلافاً

یکی از نیازها، مسائل جداگانه زنان و مردان چه در مسائل شرعی و چه خصوصاً در زندگی خانوادگی می‌باشد. بحث از تباط بین افراد خانواده امروز خیلی مهم است. از آنطرف، جوانان مجرد با این همه رسانه‌ای با نیازها و مسائل فراوانی روبرو هستند. بحث بعدی لقمه‌ای است که این روزها سر سفره‌ها می‌رود، که در شکل گیری نطفه و شخصیت فرزندان نقش اساسی دارد. اقتصاد اسلامی باید تقویت شود.



«نمی‌دانیم»
نعمت خداست



الان فضای عمومی کشور، فضای معارف اهل بیت علیهم السلام است. دوره قدیم این طور نبود. الان قدم به قدم جلسات مذهبی است. خود رسانه ملی شبکه عظیمی است از معارف

هم زیاد رفته‌ام. دو سال در بحرین منبر رفتم. الان بیشترین غصه را برای بحرینی‌ها می‌خورم. چون آن فضا را دیده بودم و مظلومیت شیعیان آنجا را حس کرده بودم. یک بار با دوستان مجلس سفری کاری داشتم به ژاپن، کره و مالزی برای مذاکره جهت مقابله با مواد مخدر. آن زمان آقای متکی سفیر ایران در ژاپن بودند، ایام فاطمیه هم بود ایشان از من دعوت کرد که در سفارتخانه منبر بروم. در کنار جلساتی که آنجا داشتیم شب‌هایش را هم برای افراد سفارتخانه و خانواده‌هایشان منبر می‌رفتم.

■ منبرهای شما در دوره‌ای آغاز شد که شاید مردم خیلی گرفتار زندگی روزمره مثل الان نشده بودند و رقیب جدی‌ای به نام رسانه‌های عمومی هم به این شکل برای منبر وجود نداشت. همه این‌ها باعث می‌شد که طبعاً پای منبر هاشلوغ تر باشد. اما در دوره فعلی سرعت زندگی بالا رفته و شاید حوصله‌ها برای گوش دادن کمتر شده باشد. با این شرایط آیا استقبال از منبر هم کم شده است؟ منبر در این دوره چه چیزی باید داشته باشد که شنونده را نگه دارد؟

تفاوت الان با زمان طاغوت این است که الان فضای عمومی کشور، فضای معارف اهل بیت علیهم السلام است. دوره قدیم این طور نبود. الان قدم به قدم جلسات مذهبی است. خود رسانه ملی شبکه عظیمی است از معارف. مردم تقریباً در فضای اشباع به سر می‌برند و همین‌طور گذری معارف به گوششان می‌رسد. پس اگر پای منبر من نوعی نسبت به گذشته جمعیت کمتر شد علت طبیعی دارد و به معنای خطر نیست. قبلاً بیان این معارف غدغن بود اما الان بازار داغ است و همه چیز در دسترس مردم است. اما برای این که استقبال از منبر مان بالاتر برود، باید سخن روز و آنچه که مردم امروز به آن احتیاج دارند روی منبرها بیان شود. من در درس‌هایی که به طلبه‌های جوان می‌دهم می‌گویم که در ابتدای منبر یک مقدمه‌ای به مردم بگویید که بفهمند امروز می‌خواهی راجع به چی صحبت کنی و وسط منبر بلند نشوند بروند.

و ایشان نمی‌خوانند مردم سوال می‌کردند که چرا اخوی نمی‌خواند. رفته رفته ایشان پیشرفت کرد و الان هم که از مادحین صاحب‌نام و پیر غلام کشور هستند. فرزندان سیدضیاءالدین صالحی خوانساری هم که الان از فضلا هستند، نونهال بود که من برایش مقاله می‌نوشتم و او با جرأت و جسارت می‌آمد روی پله اول منبر می‌ایستاد و آن مقاله را خطابه‌ای و حماسه‌ای می‌خواند. حتی یک سال بیست و یکم ماه رمضان در مسجد جامع کرج که مردم در خیابان‌ها هم نشسته بودند، من شک داشتم که آیا این بچه می‌تواند در برابر این جمعیت صحبت کند یا خیر، اما الحمدلله آنچنان با قدرت بیان کرد که همه گوش می‌دادند. الان هم خدا را اشکر از خطبای محقق هستند.

■ ظاهر اشما اولین نفری بودید که در رادیوی بعد از انقلاب دعای کمیل خواندید و بخش شد. جزو اولین‌ها بودم. کمیلی خواندم و مورد استقبال واقع شد. این آقای مرتضایی فر که منادی نماز جمعه بود، اوایل انقلاب به من گفت که صبح جمعه‌ای رفته بودیم خدمت آقای خامنه‌ای، ایشان گفته بودند که دعای کمیلی که دیشب از رادیو بخش شد در اچه کسی خوانده؟ آقای مرتضایی هم گفته بودند صالحی خوانساری، آقا پیغام داده بودند که به ایشان بگویید بیشتر این دعا را بخواند. خوششان آمده بود. حتی یک وقت یکی از متخصصین صدای روضه من بود، به من گفت که آقا بعضی از صداها سرد است، بعضی گرم است، بعضی هم داغ است اما صدای شما سوخته است. البته دوستان دیگری هم بودند که در رادیو کمیل می‌خواندند.

■ شما خارج از کشور هم منبر رفته‌اید؟ بله، زیاد سفر داشته‌ام. به دعوت مرحوم آیت‌الله گلپایگانی سه سفر به لندن و مجمع اسلامی ایشان رفتم. یک سفر به مرکز اسلامی دفتر رهبری رفتم. البته چون شاغل بودم همیشه از آقا اجازه می‌گرفتم. یک سفر هم به واشنگتن داشتم. به کشورهای اسلامی

را مطالعه منبر می‌گردد. دلیلش هم دو سه چیز دارد. یک، مطالعه اصل مطالب که می‌خواهم روی منبر مطرح کنم. دو، ترتیب دادن و تنظیم مطالب. سه، چگونه گفتن مطالب، این که اول و آخر چه بگویم، میانه صحبت‌هایم چه چیزی را مطرح کنم، فراز و فرود و ورود و خروج به مطلب چگونه باشد. این‌ها همه فنون منبر است. این‌ها و یک سری از فنون دیگر مواردی است که الان بنده در قم برای طلبه‌های جوان تدریس می‌کنم. تمام شرایطش را هم در بیست محور تنظیم کرده‌ام و به چاپ رسیده است.

■ میزان موفقیت منبر و استقبال مستمع، به توفیق در هر کدام از این مولفه‌هایی که گفتید بستگی دارد؟ یک دلیلش این است. یک مطلب هم این که کار نیکو کردن از پر کردن است. بنده الان تقریباً ۵۰ سال است که دارم منبر می‌روم. کسی که ۵۰ سال است در یک حرفه مشغول است دیگر پخته آن کار شده. الان مطالبی که در کلاس‌های فنون منبر تدریس می‌شود از رهنظر همین تجربه ۵۰ ساله به دست آمده و طلبه‌های من بینند مطالبی که مطرح می‌شود مطابق با فطر تشان است.

■ برادر شما، حاج احمد آقای صالحی هم از ذاکران شناخته شده دستگاه سیدالشهداء علیه السلام هستند. کمی هم از رابطه تان با ایشان و این که چه شادوار فضایی مداحی شدن برایشان بگوید. ایشان ده سال از من کوچکترند. من وقتی در جوانی منبر می‌رفتم و وسیله نقلیه نداشتیم. حاج احمد آقا به همراه اخوی بزرگترم حاج اکبر همیشه دنبال من بودند و تاکسی می‌گرفتند که به منبرها برسیم. من یک روز دیدم که احمد آقا به من گفت داشتم من بعد از روضه شمامی خواهم بخوانم. در خانه برایم خواند و من دیدم که زمینه دارد. هم جسارت در خواندن، هم در صدا و هم حافظه برای شعر حفظ کردن. از آن به بعد منبرم که تمام می‌شد اشاره می‌کردم که احمد آقا بخوانید، مردم هم استقبال می‌کردند. حتی اگر جایی می‌رفتم



اثر وضعی‌اش را می‌گذارد. اثرش هم این است که دیگر حال دعا نداری، دعایت مستجاب نمی‌شود، اشک نداری، حال سحر بلند شدن نداری و... این‌ها اثر وضعی لقمه‌هاست. روایت داریم که دینداری در آخرالزمان مثل نگه داشتن آتش در کف دست است. بنده دیشب منبر داشتم گفتم که مردم ما در مسائل اجتماعی به اوج رسیده‌اند اما در اخلاق و شرعیات سرفرت داشته‌ایم.

هم در بانک است. بنده می‌روم کارت می‌زنم و پول می‌گیرم، اما نمی‌دانم این پول از کدام پول است. چون نمی‌دانم می‌خورم. اثر شرعی ندارد و عذاب قیامت ندارد اما اثر وضعی که دارد. اگر به یک عابد نماز شب خوان دو سه نفر به زور شراب به خوردش بدهند او معصیتی مرتکب نشده، شلاقش نمی‌زنند عذاب هم نمی‌شود، اما آن شراب اثر وضعی خودش را می‌گذارد. یعنی طرف مست می‌شود. لقمه هم



بنیانگذاران خردسال بیت الحسن، حالا پیر مردی شده اند برای خودشان!

بیرق هیات روی دوش بچه دبستانی‌ها

حمید محمدی محمدی

خیابان ایران در پایتخت، یکی از محله‌های سنتی و روضه خیز تهران است. قرار گرفتن مساجدی مانند سادات اخوی، فائق و امام رضا علیه السلام، منبر رفتن عالم جلیل القدری چون حاج آقامجتبی تهرانی رحمه الله علیه در این محله و زندگی کردن مداحان بزرگی مانند مرحوم حاج محمد علامه، حاج اکبر کاظمی معروف به «عین الدوله ای»، حاج علی انسانی و حاج جواد اعتمادسعید، اعتبار مذهبی ویژه‌ای به این خیابان و کوچه پس کوچه‌هایش داده است. حسینیه «بیت الحسن المجتبی» علیه السلام هم در همین محله دیر پا واقع شده است و حالا نزدیک به ۶۰ سال قدمت دارد؛ با خاطراتی از اهل منبر، ذاکران و سینه‌سوختگانی که یا در بین ما نیستند و یا حالا در میان صاحب منصبان جایی دارند. بیت الحسن برای مردم یک محله نیست. شامگاه چهاردهم ماه مبارک و سحر نیمه رمضان اگر گذارتان به این حسینیه افتاده باشد، خواهید دید که از یک هیأت محلی حرف نمی‌زنم. مشاهده خواهید کرد که جمعی از چهار گوشه تهران، خودشان را به این مجلس سنتی می‌رسانند تا در شادمانی خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام شریک شوند. بیت الحسن، شباهت‌های فراوانی با هیأت‌های قدیمی تهران از جمله فاطمیون، بنی فاطمه، دل‌ریش، دیوانگان حسینی و... دارد. مثل اغلب آنها در مانگاه، صندوق قرض الحسنه و بانیان خیری دارد که اقشار کم درآمد جامعه را یاری دهد. یک صبح جمعه، به صرف چای و نان تازه و پنیر، مهمان بیت الحسن شدیم و با قدیمی‌های این هیأت نام آشنا به سخن نشستیم. البته در گرد آمدن این افراد، حاج سیدحسین حسینی (غلامی) - که خود، پدر و برادرش از سال‌ها پیش در این هیأت منبر رفته و خدمت کرده‌اند - بسیار مدد رسان بود.



از پله‌های ساختمان چند اشکوبه که پایین برویم، می‌رسد به آشپزخانه. یک پیشخوان و چند خدمتگزار هیأت دارند از مهمانان سیدالشهدا علیه السلام بانان و پنیر و چای شیرین استقبال می‌کنند. در طبقه وسط یا همکف، حسینیه قرار دارد و صبح جمع‌های در آنجا عاشورا می‌خوانند. مآقر ارمان را می‌گذاریم در دفتر صندوق قرض الحسنه بیت الحسن - که در طبقه بالای حسینیه است و فقط روز‌هایی فعالیت می‌کند که هیأت برنامه دارد.

حاج مهدی رشوانلو، حاج حجت الله نجفی‌نیا، حاج محمدتقی استادولی و حاج محمد رضا عزیزآبادی، گرد می‌نشینند دور هم؛ البته روی صندلی‌های صندوق قرض الحسنه‌ای که گاه‌گداری مشتری‌ها می‌آیند به هوای پول گرفتن و ستاندن و گاهی حواسشان می‌رود به ما که داریم از یک پیشینه نزدیک به ۶۰ ساله بیت الحسن حرف می‌زنیم.

وقتی می‌پرسیم کدام‌تان عضو هیأت مؤسس بیت الحسن هستید، حاج مهدی می‌گوید که هیچ‌کس نمانده و همه از دنیا رفته‌اند. البته این که هیچ کدام از قدیمی‌ها نمانده‌اند، به معنی آن

نیست که این چهار نفر در تأسیس بیت الحسن سهم نداشته‌اند. اینطور نیست. اسمشان در هیأت مؤسسان نیست؛ و گر نه همه‌شان یک جور‌هایی بنیانگذار هیأت‌اند و حالا آنها را به عنوان پیشکسوتان بیت الحسن می‌شناسند.

مثلاً حاجی حجت که از پنجم ابتدایی سر کلاس، قرآن می‌خوانده و با بچه‌های کلاس قرار گذاشته شب‌ها دور هم یک هیأت نوجوانانه راه بیندازند، یک پای ماجراست. اتفاقاً داستان از همین جاشیرین می‌شود که این جلسه شبانه را می‌اندازند خانه مهدی رشوانلو و بعد، این جلسه قوام پیدا می‌کند و می‌چرخد و می‌چرخد تا بزرگ‌ترها به آن حسودی می‌کنند.

شرطی که مش رمضون بقال گذاشت

زور دارد، آدم با کلی زحمت و تلاش، یک هیأت نوجوانانه راه بیندازد و بزرگ‌ترها بیایند به راحتی هر چه تمام‌تر آن را مال خودشان کنند. چون آنها تجربه، پول، امکانات و فکر دارند و می‌توانند خیلی راحت‌تر از بچه‌های هیأت را توسعه بدهند.

حاج حجت می‌گوید: «خیلی از این ماجرا ناراحت بودیم. دلمان شکسته بود. زحمت هیأت را کشیده بودیم، اما خودمان نتوانسته بودیم اداره‌اش کنیم.

در یکی از شب‌های ماه مبارک، گمانم شب شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام بود. داشتیم از جوادیه برمی‌گشتیم که به بچه‌ها گفتیم بیا بیاید یک بار دیگر، برای خودمان هیأت درست کنیم. من و حاج مهدی رشوانلو و حاج اصغر سلیمی بودیم. دوباره هیأت را علم کردیم و انداختیم شب‌های چهارشنبه؛ خانه به خانه.»

رشوانلو که حالا از وسط این خاطره حاج حجت، اسم خودش را شنیده، دوباره برمی‌گردد سر خط! می‌گوید: «سال ۳۴ بود که هیأت راه افتاد، اما چون ما جوان بودیم و پول و امکانات نداشتیم، می‌باید بابت هر کاری از بزرگ‌ترها اجازه می‌گرفتیم.»

بعد اصل ماجرا را تعریف می‌کند؛ چون تا اینجا کسی برای هیأت نوجوانان اسمی انتخاب نکرده بود و اگر به خود بچه‌ها بود شاید تا حالا این کار را نکرده بودند. حاج مهدی می‌گوید: «یک شب قرار بود هیأت در خانه بقال محله ما برپا شود. پسرش دوست و همکلاس ما بود. مش رمضان وقتی می‌خواست اجازه این کار را صادر کند، به ما بچه‌ها گفت: «خب اسم هیأت شما چیه؟» حاج و واج همدیگر نگاه کردند و شانه‌هایمان را انداختیم بالا. مانده بودیم جواب مش رمضان را چه بدهیم. خودش کم‌کم کرد و گفت: «اشکالی نداره.

تصویر قدیمی هیأت بیت الحسن را در اندازه بزرگ در صفحه آخر شماره بعد ببینید



قبول! به یک شرط» باز هم با تعجب همدیگر را نگاه کردیم. گفت: «به این شرط که که اسم هیأتان را به نام امام حسن مجتبی علیه السلام بگذارید.» این بود که هیأت را به نام کریم اهل بیت علیهم السلام نامگذاری کردیم و وقتی آمدیم در این حسینیه مستقر شدیم، اسم هیأت را سماشد بیت الحسن»

اثاثیه هیأت روی گاری حاج اصغر

آنها که هیأت چرخشی یا به عبارتی «سیار» بر گزار کرده اند، می دانند که این کار چقدر زحمت دارد. یک نفر باید نشانی ها را جمع کند و برای میزبان ها «پا» بنویسد. پا همان پایه است. شنیده اید که می گویند چه کسی پایه است هیأت بر گزار کنیم؟ این کلمه «پا» مخفف همان واژه است لابد! غیر از فهرست کردن «پا» ها و میزبانان هیأت، یک نفر باید اثاث و وسیله آن را جابه جا کند. در هیأت های سیار، یک نفر همیشه مسئول این کار است. قدیم ها که هیأت ها نئون پایه دار داشت، اثاث چی هیأت با چه مکافاتی همین تابلوی نئون پایه دار را از این خانه به یک خانه دیگر می برد.

حالا بردن اسباب و اثاثیه جای از قبیل سماور، استکان و نعلبکی و این جور چیزها را هم به این ماجرا اضافه کنید و ببینید چقدر سخت است آدم یک هیأت گردشی بر گزار کند.

حاج محمدتقی استادولی، آدم خوش صحبتی است. دائم از قدیمی ها و اموات هیأت یاد می کند و می گوید فلانی این خدمت ها را در هیأت کرده و بهمانی این زحمت ها را کشیده است. یکی از کسانی که او یاد می کند، حاج اصغر آویزگان است. مرحوم حاج اصغر همان است که بار اصلی کار روی دوشش بوده؛ کسی که اثاث هیأت را به نقاط شهر می برده است. حاج محمدتقی می گوید: «خیال نکنید آن وقت ها اسباب

و اثاثیه هیأت را با وانت جابه جایی می کردند. آن زمان بلندگویی در کار نبود و هیأت تابلو یا نثونی نداشت. پرچی بود و چند جلد قرآن و یک سری وسیله پذیرایی. حاج اصغر اینها را داخل یک طبق روی سرش می گذاشت و با پای پیاده می برد به آدرس بعدی هیأت.»

یکی از خدمتگزاران هیأت با یک سینی چای از راه می رسد. فضای صندوق قرض الحسنه خوب هوا نگرفته و گرم نشده و چای داغ در استکان های چند کنگره حساسی می چسبد. تا یک جرعه چای بخوریم، حاج محمدتقی دنباله حرفش را گرفته است: «بعدا که وضعیت بهتر شد، حاج اصغر آویزگان یک گاری دستی تهیه کرد تا اثاث هیأت را با آن ببرد به جاهای مختلف. گاهی از شمیران تا شوش همان چرخ دستی را می کشید و وسایل هیأت را به مقصد می رساند.»

جشن بچه مدرسه ای ها با پول توجیبی

به حاج محمد رضا عزیز آبادی که ساکت نشسته و هنوز چیزی نگفته اشاره می کنم که: «شما هم یک چیزی بگویید.» می خندد و می گوید: «آسیا به نوبت!» حاج حجت نجفی نیا یک بار دیگر رشته کلام را در دست می گیرد. مخصوصاً وقتی من دوست دارم یک بار دیگر پیرمردهای هیأت از نوجوانی شان بگویند و خیلی زود ما را نرسانند به وضع و حال امروز بیت الحسن، حاجی حجت یاد دوران دبیرستان شان می افتد: «نگه داشتن هیأت آن وقت ها خیلی سخت بود. ما کم سن و سال بودیم و پدر و مادرهایمان می ترسیدند یک وقت بلایی سر ما بیاید. چون امام خمینی رحمه الله علیه در مقابل شاه ایستاده بود و هر روز سخنرانی تازه ای از امام بین مردم در هیأت ها پخش می شد. رژیم هم که می دانست تنور انقلاب از درون هیأت ها شعله ور می شود، دستور داده بود که

هیأت ها محدود و حتی بر چیده شوند.»

جرعه بعدی چای را که می خوریم، حرف های حاجی حجت هم شیرین تر می شود: «سال ۴۱ بود که جلوی هیأت ها را گرفتند. بیریق زدن ممنوع بود و ما یواشکی هیأت را در خانه بچه ها بر گزار می کردیم. ساواک در دبیرستان ما آدم داشت و خیلی زود ممکن بود کار ما لو برود، اما تا همین جا که من پیش شما نشستم و داریم با هم حرف می زنیم، حتی یک شب هیأت تعطیل یا ترک نشده است. رنج کشیدیم تا بیت الحسن سر پا ماند و چراغش روشن باشد.»

دنباله حرفش را اینطوری می گیرد: «شب های زمستان با آن برف های چند متری هیأت تعطیل نشد؛ چون قدیمی ها بچه هایشان را محکم و باایمان تربیت می کردند. خدا بیمارز ما درم تشویقم می کرد که با پول توجیبی هایمان استکان و نعلبکی برای هیأت بخرم. ما جوان شده بودیم و در همان سال ها با همان در دسرهایی که گفتم، یکی از باشکوه ترین جشن های میلاد امام حسن مجتبی علیه السلام را در دبیرستان ابوریحان، واقع در میدان کلاترتری بر گزار کردیم.»

نجفی نیا ادامه می دهد: «طراف مدرسه چراغ زنبوری گذاشته و در حیاط قالی پهن کرده بودیم. آن شب، خیلی بیادماندنی و خاطره انگیز شد. گمان نمی کنم هیچ کدام از ما تا آخر عمر آن شب را فراموش کند.»

چگونه شد بیت الحسن؟

حاج محمدتقی، یک بار دیگر ما را برمی گرداند به روزهای سخت نهضت. خودش می گوید: «من از اینها کوچک ترم و الان ۶۵ سال دارم. آن وقت، هشت ساله بودم و چون پسر خاله ام - حاج مهدی رشوانلو - یکی از پایه گذاران هیأت بود، به هیأتشان می رفتم. شب های چهار شنبه با قرائت کلام خدا از طرف معلم قرآن هیأت، آقای عرفاتی برنامه شروع می شد و آقای مطلب غلامی (حسینی مجد) برایمان صحبت می کرد. حاج محسن لبانی هم برایمان روضه می خواند. خدا همه شان را بیامرزد.»

حاج مهدی رشوانلو می آید کمک پسر خاله اش و دنباله حرف را می گیرد. عزیز آبادی همچنان در نوبت مانده و یک کمی هم انگار حوصله اش سر رفته است. رشوانلو می گوید: «بزرگ تر شده بودیم و شب ها برپا کردن هیأت سخت بود. با آن حکومت نظامی و بگیر و ببندها تصمیم گرفتیم هیأت را صبح جمعه بر گزار کنیم. پیشنهاد این کار را هم حاج محمدتقی داد. از آن به بعد، از ساعت ۷ صبح حاج اکبر دیوانی می آمد و ندبه می خواند و این مجلس لااقل تا یک ساعت و نیم بعد ادامه داشت. اما همین پیشنهاد باعث شد تا هیأت رونق بیش تری بگیرد؛ در حالی که هنوز گردشی بود و از این خانه به آن خانه می رفت.»

سال ۱۳۶۴ مهم ترین اتفاق برای این هیأت رقم





اتفاقاً داستان از همین جا شیرین می‌شود که این جلسه شبانه را می‌اندازند خانه مهدی رشوانلو و بعد، این جلسه قوام پیدا می‌کند و می‌چرخد و می‌چرخد تا بزرگ‌ترها به آن حسودی می‌کنند

پرچم خانه‌ای که قطعه‌ای از بهشت شد

همه پیرمردها یک خاطره مشترک دارند؛ از وسعت یافتن بیت‌الحسن و مردی به نام سعیدیان که خانه‌اش را داد تا این حسینه بزرگ‌تر شود، اما روایت‌ها کمی باهم فرق دارد. حالا که بیت‌الحسن ۴۰۰ کودک یتیم را سرپرستی می‌کند و به حدود ۱۳۰ خانوار ماهانه ارزاق و مایحتاج زندگی می‌رساند، حالا که سالانه حدود ۵۰ جهیزیه کامل تهیه می‌شود و در اختیار زوج‌های کم‌درآمد قرار می‌گیرد، حالا که صندوق قرض‌الحسنه هیأت ۷۰۰ عضو دارد و سالانه میلیون‌ها تومان وام می‌دهد، حالا که در مانگاه و آزمایشگاه آن روزانه محل مراجعه ده‌ها بیمار است، باید شنید آنچه منتظرش بودیم؛ از زبان مردی عباپوش و تکیده با چهره‌ای نورانی، مویی سپید و عرقچینی بر سر.

او حاج محمدسعیدیان، صاحب ملکی است که خانه‌اش را به قیمتی ارزان‌تر برای توسعه بیت‌الحسن در اختیار هیأت امنای آن قرار داده است. می‌گوید: «مرحوم مادرم ساده بود و سواد قرآنی داشت.

وقتی می‌خواستیم خانه‌ام را که در جوار بیت‌الحسن بود، بفروشم، تفرّلی به قرآن زد و گفت: «اینجا قطعه‌ای از بهشت است.» این جمله او موجب تمسخر بعضی‌ها هم شده بود. من می‌خواستیم خانه‌ام را بکوبم و تجاری کنم، اما این جمله مادرم همیشه در ذهنم بود تا اینکه آقای دیوانی از من خواهش کرد که خانه را به قیمتی ارزان‌تر در اختیار بیت‌الحسن قرار دهم. آن را حدود ۳۴ میلیون و یک میلیون کم‌تر از قیمت واقعی‌اش به هیأت دادم تا حسینه را توسعه دهند. بعد که ساخته شد و وسعت یافت، دیدم مردم می‌آیند در بیت‌الحسن را می‌بوسند. تازه فهمیدم آنچه مادرم می‌گفت، بیراه نبوده است.

مشهد ببریم، در حالی که الآن بیت‌الحسن این همه وسعت دارد و ۲۵ سال است که لاقل ۲۵۰ نفر از اینجا به پاپوس امام هشتم می‌روند.»

زیباترین این سفرها، مقصدی غیر از مشهد مقدس داشته است. ۲۵ فروردین همین امسال، کاروانی از بیت‌الحسن راهی کربلای معلی می‌شود که این کاروان را با چاووشی خوانی سنتی به سوی دیار حبیب بدرقه می‌کنند.

از عزیزآبادی درباره پذیرایی دوست‌داران امام مجتبی علیه‌السلام می‌پرسم؛ اینکه نیمه‌ماه مبارک چند نفر سحری می‌گیرند و چه تعداد پذیرایی می‌شوند. حاج محمدرضا می‌گوید: «نه تنها نیمه‌ماه رمضان که شب‌های اعیان نیز بیت‌الحسن سحری دارد. هر شب از این شب‌ها حدود ۲ هزار نفر سحری می‌گیرند و شب میلاد امام حسن مجتبی علیه‌السلام، به بیش از ۱۵۰ نفر از کسانی که نامشان «حسن» است، جایزه داده می‌شود.»

نقش صدای مداحان و واعظان بر کتیه خاطرات
بزرگ‌ترهای هیأت را که حسابی خسته می‌کنیم، در اتاق کوچکی همجوار باشیستان بیت‌الحسن به دیدار حاج سیدحسین حسینی مجد می‌رویم. پدرش، مرحوم میرمطلب، روحانی مردمی و دوست‌داشتنی و پیش‌نماز مسجد انقلاب در شرق تهران بوده است. سیدمحسن و سیدحسن هم از همین خانواده دست‌اندر کار هیأت بوده‌اند و حالا او، یکی از گردانندگان اصلی است. می‌گوید که بیت‌الحسن همیشه مداح‌پرور و روحانی‌پرور بوده است و ادامه می‌دهد: «یکی از کارهای هیأت، انسان‌سازی است و ثمره بیت‌الحسن، نیروهایی است که برای خدمت به اهل بیت علیهم‌السلام تربیت شده‌اند. اخوان آل حسینی، خانواده حسینی مجد، خانواده قنبری و ... کسانی هستند که نسل در نسل در بیت‌الحسن خدمت‌گزاران دوستداران آل طاهرا بوده‌اند.»

حسینی مجد را به غلامی هم می‌شناسند. اواز مداحان و منبری‌های معروف و ترازاولی که در بیت‌الحسن طی سال‌های متمادی ذکر مصیبت کرده یا منبر رفته‌اند، اسم می‌برد و می‌گوید: «حجت‌الاسلام صدیقی و آیت‌الله سیداحمد خاتمی (امامان جمعه تهران)، شیخ علی خاتمی، شیخ محسن کازرونی (امام جمعه فعلی کرج)، شیخ میثم علی‌پناه، حجت‌الاسلام دکتر رفیعی، حجت‌الاسلام سیدحسین هاشمی‌نژاد و ... از منبری‌های اینجا بوده‌اند. مرحوم حاج علی قنبری، حاج سیدمحمد موسوی سجاسی، حاج غلامرضا سازگار، حاج سیداحمد صالحی خوانساری، حاج مهدی رضایی، حاج حیدر توکل و حاج علی انسانی هم هر کدام در یک دوره پای ثابت بیت‌الحسن بوده‌اند.»

خورد و آن، استقرار آن در مکان فعلی و تثبیت نام «بیت‌الحسن» روی آن بوده است. حاج مهدی می‌گوید: «حاج احمدقنبری، برادر مرحوم حاج محمدقنبری و عموی حاج علی قنبری مداح با یک نفر در تاکسی برخورد کرده بود که می‌خواست خانه‌اش را بفروشد. می‌گفت که در این خانه از داخل یک پاساژ باز می‌شود و ۲ میلیون و ۶۰۰ هزار تومان قیمت روی آن گذاشته‌اند. این خانه، شبیه خانه‌های بزرگ مشهد بود که با هیأت فاطمیون برای زیارت امام رضا علیه‌السلام می‌رفتیم. ۳۷۵ متر زمین و بنای مختصری داشت. به هر سختی‌ای بود خانه را خریدیم تا بیت‌الحسن از زمستان سال ۶۴ در سالنی به مساحت حدود ۱۰۰ متر پایگیرد.»

رشوانلو که حافظه قوی‌تری نسبت به سایرین دارد، ادامه حرف‌هایش را می‌گیرد: «بعد از مدتی تصمیم گرفتیم بیت‌الحسن را بسازیم. مردی به نام سالار شاپوری که معمار بود، از این تصمیم ما باخبر شده بود و شنیده بود که مادر حال جمع کردن پول از مردم هستیم تا با کمک آنها بیت‌الحسن را بسازیم. پیغام داد: «از کسی پول نگیرید؛ خودم می‌دهم.» او یک میلیون تومان چک داد و کار باهمان رقم شروع شد.»

حسینه‌ای در محله غرب

بالاخره نوبت آسیا به حاج محمدرضا عزیزآبادی می‌رسد. به قول خودش، او دیرتر از بقیه به بچه‌های هیأت پیوسته و حالا دیرتر هم صحبت می‌کند. می‌گوید: «من در کسب و کار با آقای رشوانلو آشنا و رفیق شدم. او مرا تشویق کرد که به هیأت‌شان بروم و از سال ۵۰ بود که به طور ثابت به اینجا می‌آیم و اگر امام حسن علیه‌السلام ما را به نوکری قبول کند، دوستان اعتماد کرده و کارهای پذیرایی از دوست‌داران او را به من سپرده‌اند.»

حاج محمدرضای می‌گوید: «ما همگی سمت سرآسیاب و دروازه دولاب زندگی می‌کردیم. بچه‌های مدرسه ابوریحان هم همان حوالی بودند و دوست داشتیم حسینه‌ای در محل خودمان دایر می‌کردیم، اما از وقتی که خانه امام حسن علیه‌السلام در اینجا بنا شد، احساس غریبگی در این محله نکردیم. چون هیأت هم محلی نیست و حتی از شهرهای اطراف تهران به اینجا می‌آیند.»

عزیزآبادی خیلی خلاصه می‌خواهد عنایت کریم اهل بیت علیهم‌السلام را هم یادآوری کند: «فروموش نمی‌کنم که من و آقای رشوانلو و حاج آقای صفاری سه نفری دسته‌چک گرفتیم که بتوانیم وسایل مورد نیاز هیأت را به صورت نسبی تهیه کنیم. حتی برای چراغانی مجلس‌هایم لامپ و ریسه قرض می‌گرفتیم یا اجاره می‌کردیم. آن وقت‌ها حسرت می‌خوردیم که بتوانیم بچه‌های هیأت را با یکی - دو اتوبوس به قم یا





نگاهی به عزاداری و تأسیس اولین هیأت عزاداری در شهرستان تربت حیدریه

هیأت حاجیه بی بی

سید محمد علی حسینی نسب

دسته حاجیه بی بی
اولین عزاداری ها قبل از سنه ۱۲۷۰ (ه.ش) توسط عده ای سادات که از زواره اصفهان به این شهرستان کوچ کرده اند انجام گرفت که بانفوذترین و متدین ترین آنها حاج سید حسین بوده که هیأت حسینی را پایه گذاری و تأسیس می کند و منزل آن مرحوم پایگاه عزاداری برای اهل بیت پیامبر علیهم السلام می شود. بعد از فوت مرحوم حاج سید حسین تنها فرزند دختر به نام حاجیه سکیه حسینی (سردسته) عهده دار هیأت می شود که در زمان آن مرحومه، هیأت به شکوفایی و عظمت می رسد.

پیشکسوتان هیأت های مذهبی و خانم های کهنسالی که در آن دوره سن کمی داشته اند، مطالب جالبی عنوان می کنند. می گویند در زمانی که رضا شاه ملعون حرکت هیأت ها را ممنوع می کند در روز عاشورا حاجیه بی بی از مردان تقاضای برپایی حرکت دسته های عزاداری می کند ولی به علت ترس از مأموران و جلوگیری آنها مردان جرأت نمی کنند. حاجیه بی بی خود پرچمی بر دوش می گیرد و شروع به حرکت می کند و با سینه زدن و گفتن حسین، حسین از بازار سنگفرش وارد خیابان اصلی شده، چون بانفوذ بوده مأموران با دیدن این

شهرستان تربت حیدریه در استان خراسان رضوی و در ۱۴۰ کیلومتری جنوب مشهد الرضا قرار دارد. از ابتدای قرن هفتم به خاطر مدفون شدن قطب الدین حیدر که پسر سالور خان از یک پادشاه بخارا بوده و در هفت سالگی جلائی وطن می کند و مؤسس فرقه حیدریه از قلندران صوفیه می شود این منطقه تربت حیدریه نامگذاری می شود.

حیدریه به نیکی یاد می کند. در تاریخ معاصر نیز ۴۳ روز قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در تاریخ ۹ دی ماه ۱۳۵۷ در زمانی که محمدرضا پهلوی برار یک قدرت بود مردم با تقدیم کردن ۱۱ شهید شهر را به تصرف خود در آورده و دولت انقلاب تشکیل دادند.

در سال ۱۲۷۳ (ه.ش) در زمانی که عهدنامه پارس باعث جدا شدن هرات از ایران گردید و آرامش نسبی در شرق ایران برقرار شد. چهره های جدید از تربت حیدریه در تاریخ مطرح می شود. در انقلاب مشروطیت ملک الشعراء بهار از تربت





متحدہ حسینی تربت حیدریہ حرکت می کند. حاج سید حسین حسینی نسب این چنین تعریف می کند، که حضور هیأت های عزاداری در روز چهل و هشتم یعنی وفات پیامبر اعظم (ص) و امام رضا (ع) در مشهد را، هیأت های عزاداری تربت حیدریه با رفتن در این روز به مشهدالرضا رسم کرده اند که هیأت حسینی از پیشگامان بوده که بعد از مدت سال ها از سراسر ایران در روز وفات پیامبر (ص) به مشهد عزیمت می کنند.

تا اول پیروزی انقلاب اسلامی ۴ هیأت به نام های ۱- هیأت متحدہ حسینی ۲- هیأت حیدری ۳- هیأت ابوالفضل ۴- هیأت علی اکبری وجود داشت که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، هیأت های بسیاری تأسیس گردیده که تعدادی از آنها به شرح ذیل می باشند: ۱- هیأت سجادیه ۲- هیأت علی اصغری ۳- موسی بن جعفر ۴- دارالتبلیغ حسینی ۵- چهارده معصوم ۶- جوادالائمه ۷- دارالتبلیغ ابوالفضل ۸- انصار المهدی ۹- سید الشهدا ۱۰- محب الزهرا و... این مطالب خلاصه ای از تحقیقات و مصاحبه با پیشکسوتان هیأت های مذهبی شهرستان بوده اتفاقات تلخ و غیر قابل نوشتن از دوره پهلوی همچون مجادله هیأت هادر گذشته و مسائل دیگر هم بوده که قابل ذکر نمی باشد.

فوت حاجیه بی بی سکینه می شوند، همه در منزل آن مرحومه جمع شده و شهر به تعطیلی کشیده می شود و کل شهر عزادار و سیاهپوش می شوند و آن مرحومه را بسیار باشکوه در کنار آرامگاه پدرش در مزار قطب الدین حیدر به خاک می سپارند.

حاج سید محمد سر دسته که پسر عمو و همسر حاجیه بی بی سکینه بوده سرپرستی هیأت را عهده دار می شود که در زمان آن مرحوم هیأت و عزاداری از منزل به ساختمان کنونی هیأت که در سال ۱۳۳۷ توسط مرحوم محمدعلی اخوان ساخته می شود نقل مکان می کند و تا سال ۱۳۶۰ مسئولیت هیأت را عهده دار بوده و از سال ۱۳۶۰ حاج سید حسین حسینی نسب، پسر حاج سید محمد سر دسته مسئولیت هیأت را به عهده می گیرد. هم اکنون هم حاج سید حسین حسینی نسب با وجود کهولت سن در راهنمایی و ارشادات هیأت امانا چه از نقطه نظر معنوی و چه مادی نقش به سزایی دارند و در این هیأت نماز جماعت و زیارت عاشورا، دعای کمیل، ندبه، توسل و ولادت ائمه و وفات چهارده معصوم برگزار می شود، در روز تاسوعا و عاشورا هفت محله که وابسته به هیأت حسینی هستند با هم متحد می شوند و هیأتی بسیار بزرگ و باشکوه در زیر یک پرچم به نام هیأت



حرک خود به خود کنار رفتند و مردم جرأت پیدا می کنند و دسته های عزاداری به راه می افتد.

بی بی رفت

در همان دوره که عزاداری ممنوع بوده، در ماه محرم و صفر در جلوی در منزل حاجیه بی بی سکینه، شهربانی وقت مأموری می گذاشته تا از ورود افراد به داخل منزل جلوگیری کنند. زیرا مراسم عزاداری در دو ماه محرم و صفر و ایام فاطمیه در منزل انجام می گرفته و پایگاه عزاداری بوده ولی مردم از پشت بام همسایه ها به انبار بزرگی که مخصوص نگهداری گندم و آذوقه سال بوده می آمدند.

این بی بی مؤمنه و ولایتی بهترین محصول کشاورزی خودش را مانند گندم دیم که نان آن بسیار خوشمزه می باشد و بهترین گوسفندان قریه اش را برای عزاداری مصرف می کرده و منزلی که در آن مراسم عزاداری انجام می شده هم اکنون به چهار منزل بزرگ تقسیم شده و در انتهای خیابان روبخش، جنب ساختمان کنونی هیأت قرار دارد و مرحومه حاجیه بی بی سکینه حسینی در چهل سالگی به علت سرما خوردگی شدید چند روز پس از بازگشت از سفر نجف اشرف و کربلای معلای فوت می کند. همین که مردم شهر و روستاهای اطراف مطلع از

پای صحبت‌های حاج مهدی ماهر خسار
مداح پیشکسوت اهل مشهد

می‌گویند زبان مداحان ترمزند ارد!

زهره کهندل

حاج مهدی ماهر خسار، مداح ۶۶ ساله خراسانی که به قول خودش ۵۰ سال از آن را افتخار نوکری امام حسین و اهل بیت علیهم السلام را داشته، اگر چه پی درس طلبگی از «برده شاندیز» به مشهد آمد و از اینکه راهش به سمت مداحی رفت و از طلبگی حوزه علمیه جاماند و از این بابت خودش را متضرر دید، اما تمام افتخارش با ۶ دهه عمری که از خدا گرفته، این است که گاهی صدایش بر دل‌هایی اثر کرده و دستان بلند شده به دعایی را دخیل شبکه‌های ضریح شش گوشه امام حسین علیه السلام کرده است. به قول خودش «شکر خدا هنوز این بزرگواران تخته‌مان را از گود بیرون نینداخته‌اند و همین گوشه کنارها هستیم. با او از مداحی گفتیم و شنیدیم. از اینکه همان چند نفر انگشت شماری که در این کار پی پول و پاکت و پوستر هستند، ماندگار نمی‌شوند. از اینکه چند روزی می‌آیند و سروصدایی می‌کنند و می‌روند. از اینکه مداحی، ماندگار است که اخلاق مدار باشد و بداند که مدح چه بزرگوارانی را می‌کند. از اینکه خود مداح هم باید به راه ائمه برود تا وقتی روی منبر از راه رفته ابا عبدالله الحسین علیه السلام می‌گوید، نوا و شعرش بر دل‌ها اثر کند. همه حرف‌هایی که بین مان رفت را بخوانید.



عکس‌ها: محمدعلی رضایی



رهبری همیشه توصیه می کردند اشعاری که می خوانیم وزین، سنگین، جهت دار و زنده باشد. آقا دلشان این طور می خواهد اما برخی از مداح ها عمل نمی کنند و اشعار سست می خوانند

آن زمان ها از این خبر ها نبود. من واقعا متوجه نشدم که چطور شد مداحی به این وادی افتاد که ریتم مداحی هم عوض شد. ریتم که عوض شد، وزانت اشعار هم پایین آمد. البته این اوضاع نوسانی بود یک زمانی اوضاع بد بود و الان بهتر شده است.

■ خب دلیلش چه بود؟

به نظرم اقبال جوان ها بود. خب جوان ها دوست داشتند شور و حال داشته باشند و ریتم مداحی ها نو باشد و سینه زدن هایشان با حال باشد برای همین از این سبک ها استقبال کردند. در واقع مدی روی کار آمد اما با تمام این حرف ها هنوز جنس خوب خریدار دارد. وقتی مداحی شعر پر مغزی می خواند خریدارش را دارد حتی همان جوان ها.

■ برخی از سبک ها ریتم دیسکو دارد و اصلادر شان مجالس عزاداری نیست، یعنی آن مداح می خواسته خودش را مطرح کند که مجلس من چنین است و چنان است و گریه دارد و حال دارد و این ها؟

در هر حال هر کی دارد دنبال مشتری می گردد و زرق و برق کارش را درست می کند تا مشتری اش را پیدا کند. نمی خواهم بگویم که آنها حتما هدفشان این بوده که بدعت بیاورند، برخی خواستند که اینجور شود و جوان ها هم به این خواسته جواب دادند اما آنها هم پشیمان شدند. کار مداح این است که دل مردم را به دست گیرد و اگر قرار است یک بیت شعر هم بخواند آن شعر درست و آراسته باشد. عقیده من این است حالا که مردم در مجلسی جمع شده اند، مداح باید اشعاری بخواند که فهم و درک مردم را بالا ببرد. اینکه شما تا نیمه شب سینه بزنی و حسین حسین بگویی اما نماز صبحت قضا شود که فایده ای ندارد.

■ یعنی الان مداحی تبدیل به بازار شده که برخی دنبال جلب مشتری هستند؟

نه اینکه بازار شده اما خب عده ای از جوان ها اینجور می خرنند و عده ای جامعه را اینجوری می خواهند نه اینکه بازار و کاسبی در کار باشد که مداحی برای خودش دم و دستگاه راه بیندازد. اصلا این درست نیست، آنها می خواستند از این طریق جوان ها را به خودش جلب کنند. این بندگان خدا هم داد امام حسین را می زنند اما بهتر از این هم می شود کار کرد و باید دنبال اشعار وزین و آراسته باشند.

■ در مشهد با چه کسانی آشنا شدید که مسیر زندگی تان به سمت مداحی رفت؟

من با آقای مرشد قاسم که شاعر (با تخلص ثابت) و نوحه خوان بود آشنا شدم و بعد هم افتخار شاگردی استاد اکبرزاده را داشتم و همان زمان با مرحوم حاج آقای آذر از نوحه خوان های معروف مشهد همراه بودم. بعد از آن هم آقایان موید و شفق از شاعران بسیار خوب مشهد بودند، به من درس هایی آموختند. رفقای بسیار بزرگوار یافتم. همه سعی داشتیم که اشعار جهت دار بخوانیم چرا که توصیه رهبری هم این بود. ایشان مشوق ما بودند و تاکید داشتند که اشعار جهت دار حفظ کنید تا شور و شعور را همراه با هم داشته باشد.

■ پایگاه انقلابی آن زمان که

رهبری هم آنجا سخنرانی داشتند، مسجد کرامت و مسجد امام حسن علیه السلام در خیابان دانش بود؟

بله انقلابیون در آن زمان دور آقا جمع بودند. در جلساتی که آقا شرکت می کردند ما بیشتر مستمع بودیم اما به یاد دارم در جایی آقا به مرشد قاسم گفتند شعری که می خوانید شعر زنده و جهت داری باشد. بعد از آن مرشد قاسم شعری گفت با این مضمون: زنده هر کس که لاف عاشقی معجون نمی گردد/ ولی هر عاشقی سرگشته بر هامون

نمی گردد/ هزاران یار و یاور باشد/ ار موسی بن عمران را/ ولی بهرش کسی دوست چون هارون نمی گردد/ .../ بنامز همت والای آن مردی که بهر زر/ سرش خم پیش هر نامرد پست دون نمی گردد/ در این ناور دگاه آن گوی سبقت می برد ثابت/ که شاد از هستی و از نیستی معدوم نمی گردد/ .../

این ابیات را بعدها در جلسه ای در محضر رهبری خواندم که ایشان گفتند شعر از مرشد قاسم است؟ گفتیم بله که گفتند گویا توصیه من به ایشان اثر کرده است. رهبری همیشه توصیه می کردند اشعاری که می خوانیم وزین، سنگین، جهت دار و زنده باشد. آقا دلشان این طور می خواهد اما برخی از مداح ها عمل نمی کنند و اشعار سست می خوانند.

■ این اشعار سست از چه زمانی وارد مداحی شد؟ در دهه های چهل تا هفتاد هم از این اشعاری که فقط به ریتم توجه داشته و کمتر به معنا اهمیت قائل بودند، دیده می شد یا مربوط به همین دهه اخیر است؟

■ آقای ماهر خسار! شما هم مثل خیلی از مداح ها که صدای خوبی داشتند، پی این کار رفتید؟

بله، بنده تقریبا ته صدایی داشتم که در روستایمان (ابرده شاندرین) گاهی قرآن می خواندم و تصمیم بر این گرفتم که به مشهد بیایم و در حوزه علمیه درس طلبگی بخوانم مدتی هم در مدرسه دودر بودم اما کم کم میل به مداحی پیدا کردم. انگیزه ام درس بود ولی به سمت مداحی رفتم. اگر چه نوکری در خانه اهل بیت علیهم السلام خیلی خوب است اما به نظر خودم ضرر کردم که درس طلبگی را ادامه ندادم.

■ چرا فکر کردید که ضرر کردید؟

خب درس طلبگی خواندن بهتر از چهار خط شعر خواندن است دیگر. درست که مداحی هم خدمت به اهل بیت علیهم السلام است اما درس خواندن در حوزه بهتر است چون یک واعظ و خطیب آگاهی بیشتری به مردم می دهد.

■ مگر همین چهار خط شعر خواندن، سواد نمی خواهد؟

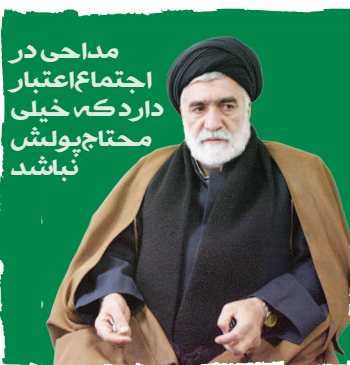
دارد اما علم و سواد که به فقه و فقهات برسد خیلی مهم است البته همین چهار خط شعر هم نیاز به دانایی از ادبیات و آگاهی است. اینکه اشعار را چطور بخواند، مداح هم باید سواد داشته باشد، شعر شناس باشد و سواد حدیث و روایت شناسی هم داشته باشد. آنها که در وادی چهار روزی هستند، ماندگار نیستند همانطور که اوج می گیرند همانطور هم از یاد می روند. البته گاهی ممکن است مردم بگویند که این سبک ها قدیمی شده اما این ها جواب می دهد من خودم ۵۰ سال است که اشعار وزینی را خوانده ام و اشعار با معنار را خوانده ام.

■ درس طلبگی را تا کجا ادامه دادید؟

از جامع المقدمات آغاز کردم و البته ادامه ندادم و خیلی عقب ماندم غصه هم می خورم البته الان تمام افتخار من این است که نوکر امام حسین علیه السلام هستم و شکر خدا هنوز تخته مان را از گود بیرون نینداخته اند، همین گوشه کنار ها هستیم.

■ چند سالگی به مشهد آمدید و اولین باری که مداحی کردید را به یاد دارید؟

۱۳ ساله بودم که به مشهد آمدم. اولین جلسه مداحی من نزدیک منزل لمان، مجلس جشن امام زمان (عج) گرفته بودند شعری از استاد حسان (حبیب الله چایچیان) خواندم: کوکب است این که ز دامن سحر می ریزد/ یا که در مقدم تو سکه زر می ریزد... دیدند که صدایمان خوب است کم کم ما را تشویق کردند و کارمان جاف افتاد.



بحث‌های سیاسی شود شاید جامعه نپذیرد می‌توان همان حرف را در لفافه، شیرین و ملایم گفت. معتقد فحش دادن درست نیست حتی اگر بچه‌ها دیر از هیأت می‌آید و نماز صبحش قضامی شود، نباید با تندی با او برخورد کرد چون ملایمت و خوشحویی است که اثر می‌کند. به نظر بنده، مداح باید سیاسی باشد اما افراطی نباشد. به اخلاقیات پایبند باشد نه آنطور سیاسی داغ که همه را پای منبر بکشد ولی باید از اوضاع جامعه شناسخت داشته باشد و در جای خودش حرفش را بزند نه اینکه به کسی توهین یا

که مداحی بگوید من برای دو ساعت خواندن، چند میلیون دستمزد می‌گیرم؟
گفتم که مداحی، کار عشق است و روالی ندارد که برای فلان ساعت خواندن، اینقدر پول بگیرد. این‌ها توافقی است و بستگی به صاحب مجلس دارد که چطور قرار است کرم کند. البته بعضی هم هستند که گلویشان را خسته می‌کنند و هر چه هم بگویند نازشان را می‌خرند اینکده‌های میلیونی می‌گیرند البته هست و در گوشه و کنار دیده می‌شود اما آنقدر تعدادشان کم است که نباید به همه مداحان گرفت. البته آنجا هم هر دو طرف راضی هستند.

■ می‌گویند که برخی مداحان با خودشان گریه کن می‌آورند که مجلسشان شور بیشتری بگیرد، درست است؟

این شایعه است که طرف با خودش گریه کن می‌آورد. گاهی خواندن یک مداح، عده‌ای را می‌گیرد و گاهی نمی‌گیرد. اینکه گریه کن بی‌اورد اصلاً امر سوم نیست.

■ این «حاج» که کنار اسم مداحان می‌آید معنی خاصی دارد یا در چه خاصی هست؟

نه، اکثر مداحان همین چند خط شعری که می‌خوانند کاروان‌ها، مکه و کربلا می‌برد نشان برای همین می‌نویسند حاج مهدی فلان یا حاج علی فلان. این «حاج» به معنی اینکه یک شخصیت خاص و بزرگ شده باشند نیست. یک کارگر بنا هم مکه می‌رود بهش می‌گویند حاج جعفر.

■ به نظر شما اینکه بعضی مداحان روی منبر حرف سیاسی می‌زنند خوب است یا نه؟

من خودم قبل از انقلاب، سیاسی بودم و نمی‌خواهم بگویم که مداح بی تفاوت باشد چون مداح بی تفاوت، می‌رود چندبیتی می‌خواند و اثر آن خیلی برایش مهم نیست فقط می‌خواهد پول کارش را بگیرد اما اینکه برخی توی وادی سیاست، حمله‌های آنچنانی می‌کنند را هم صلاح نمی‌دانم. اگر مداحی مستقیم وارد

■ این درست است که در جامعه مداحی، خوب و بد با هم هستند اما آنها که برای کاسبی و بازار گرمی وارد این میدان شده‌اند، وجهه مداحی را خراب نکردند؟
گفتم که کسی نیامده در مداحی برای خودش دم و دستگاه راه بیندازد. اصلاً این کار درست نیست. خیلی از مداح‌های ما آدم‌های معتبر بازاری هستند که به عشق مداحی وارد این کار شده‌اند. شغلشان و کارشان چیز دیگری است، برای دلشان می‌خوانند. کم هستند آنهاپی که کارشان فقط مداحی باشد.

■ به نظر شما مداحی شغل است؟
در اصل مداحی شغل نیست. مداحی در اجتماع اعتبار دارد که خیلی محتاج پولش نباشد. خیلی برای دلشان کار می‌کنند.

■ شغل خودتان فقط مداحی است؟
من با خودم قرار داشتیم که طلبه شوم اما نشد. هم مداحی می‌کنم هم روضه خوانی. هیچ وقت هم نگفتم که چقدر من به بدهند. به برکت امام حسین علیه السلام در این سال‌ها یک زندگی با آبرو و معتبر پیدا کرده‌ام.

■ مداحان قبل از اینکه به مجلسی بروند، قیمت و نرخ تعیین می‌کنند؟

اینکه باهم قیمتی را طی کنند اینطور نیست مگر اینکه در کل کشور ۱۰ تا ۲۰ تا مداح، تخته‌شان وسط باشد که مثلاً من اینقدر می‌گیرم تا بخوانم و طرفشان بگوید چشم. در حالیکه اصلش این نیست. از آن طرف هم مردم باید بدانند که مداح را چطور تامین کنند. در واقع آنها پول عشق را می‌دهند اما اینکه مداحی بگوید الا و بلا اینقدر می‌گیرم می‌خوانم، درست نیست و کم داریم شکر خدا از این دست مداحان.

■ اما بعضی مداح‌ها که چهره‌های شناخته شده هستند رقم‌های میلیونی می‌گیرند. درست است

روزی در مدینه پسر بزرگ آقای طبسی را دیدم. ایشان به من گفت شما هنوز حکم خادمی نگرفتید؟ گفتم نه خود آقا اگر لایق بدانند ما را به خدمت دعوت می‌کنند. به مشهد برگشتیم و ناصر آقا به حاج آقای طبسی گفت که این آقای ماهر خسار خیلی دلش می‌خواهد خادم شود. حاج آقا هم گفته بود که یک نامه درخواست بنویسد. نامه نوشتم و حکم خدمتم خورد و خادم

قبل از انقلاب مشهد یکی از پایگاه‌های اصلی مبارزات انقلابی بود و آن زمان با بزرگانی چون مقام معظم رهبری و آقای طبسی دیدارهایی داشتیم. بعد از انقلاب هم اگر ما را برای خواندن چند بیت شعری به حرم دعوت می‌کردند، می‌رفتیم. کم کم بنا شد که آستان قدس رضوی برای هر کشیک یک مداح انتخاب کند.



ماجرای
خادم شدن

همین طور است، مجلسی که فقط شور داشته باشد گذراست و مجلسی که شعور داشته باشد ماندگار است به شرط اینکه مداح یا منبری از فرمایشات ائمه اطهار علیهم السلام بهره ببرد و شعر پر مغز و با محتوا بخواند تا شور را با شعور همراه کند. این بر دل مردم می نشیند و اثرش ماندگار می شود. اینکه حسین حسین را با ریتم خاصی می گویند و شور عجیبی دارند ممکن است اثر کند اما لحظه ای است، حاضران در مجلس باید به این شعور برسند که چرا دارند برای حسین علیه السلام سینه می زنند و عزا می گیرند. از سوی دیگر خود این مداح هم که دارد حرف از خوبی می زند، باید اخلاق مدار باشد، در محل کارش خوش برخورد و صبور باشد و اخلاق حسینی را محور زندگی اش قرار دهد تا حرفش اثر کند.

■ خود مداح چطور می بایست این شعور را در وجودش تقویت کند؟

بایستی شاگردی بزرگان علم و ادب را بکند، کم نیستند از این بزرگواران. طرف فقط با گوش دادن نوار مداح نشود. باید با استادان و بزرگان علم و ادب نشست و برخاست کند و پای در سبزه شاد گردی کند. مداحی داریم که وقتی می گوید السلام علیک یا ابا عبد... اشک های خودش می ریزد و دل مردم را به دست می آورد. چون نوایش، نوای دل است و به شعور رسیده است. گاهی از من سوال می شود که الفبای مداحی چیست می گویم اول اینکه مداحی برای رضای خدا و ائمه اطهار علیهم السلام و با صداقت باشد. اینکه مداح بداند مدح چه کسی را می کند آنوقت است که نفسش اثر می کند و صدایش بر دل می نشیند.

■ هم مداح و هم خطیب، هر دو روی منبر می روند

تشابه و تفاوت هر دو تا شان آن بالا چیست؟

وظیفه هر دو ارشاد مردم است اینکه امر به معروف و نهی از منکر کنند ولی منبری چون پایه و اساس حرف هایش با استناد به آیات و روایات، محکم تر است اگر بتواند کلامش را خوب پرورش دهد، اثرش ماندگار تر است. مداح هم با صدایش بر دلها اثر

نهد، اصلاً هم چنین حرف هایی نیست. گاهی یکی مجلسش خوب می گیرد چون خوب می خواند. حرف از خراب کردن هم نیست چون اگر کسی یکی را خراب کند، خدا خرابش می کند. در مداحی اینطور نیست. کار مداحی مثل ساختمان سازی یا ماشین فروشی نیست، کار مقدسی است و دنبال این حرف ها نیستند. آن تعداد انگشت شمار هم که جلوی مردم، دیگران را خراب می کنند فردا روز دیگر حرفشان خریدار ندارد، چون مردم آنها را قبول ندارند.

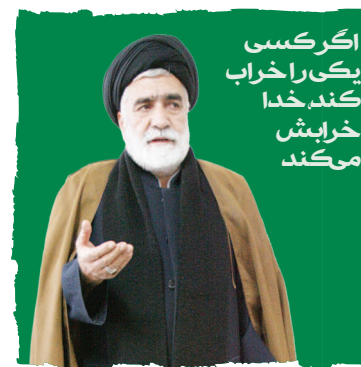
■ چطور یک مداح می تواند مجلس شناسی کند تا خواندنش، شنونده را بگیرد؟

ببینید مردم می خواهند که از زبان مداح حرف خوب بشنوند. مداح، خودش جو مجلس را می فهمد. معتقدم همانجایی که ممکن است خواندن مرا دوست نداشته باشند من وظیفه دارم دو تا بیت شعر وزن و خوب بخوانم شاید از این جمعیت صد نفری، ۱۰ نفر خریدار شعر من باشند. مداح باید مراقب باشد که خوراک خوب به مردم بدهد. این رباعی را گوش کنید؛ پیش مردم، بد تو خواهد گفت / آنکه پیشست بد کسان گوید / محرم کس نباشد آنکه مدام / سخن کس به این و آن گوید / خب این حرف، چون حق است همه دوست دارند بشنوند چه نسل قدیم چه جدید. وظیفه مداح این است که اشعار اخلاقی را بخواند و تبلیغ زیبایی های اسلام را بکند. امام حسین علیه السلام از ما چه می خواهد جز اینکه انسان هایی صالح و خوب باشیم، مال مردم را نخوریم، تهمت نزنینم، دروغ نگوییم، غیبت نکنیم و اخلاق مدار باشیم. خب این ها باید در اشعار باشد چون جامعه این ها را دوست دارد حتی همان جوان هایی که دنبال شورهای مداحی هستند باز هم گوششان شنوای حرف حق و شعر خوب است. وظیفه مداح، تبلیغ خوبی ها و زیبایی های اسلام است.

■ یعنی مجلس باید شور همراه با شعور داشته باشد تا اثرش آتی و لحظه ای نباشد؟



مداح باید سیاسی باشد اما فراطبی نباشد



اگر کسی یکی را خراب کند، خدا خرابش می کند

بی ادبی شود که بعدها بگویند این مداحان، زبانشان اصلاً ترمز ندارد! اینطور خوب نیست. فحش دادن و توهین کردن اصلاً جواب نمی دهد. مداح بی تفاوت هم خوب نیست. مداح باید بلند شود و حرف حق بزند. الگوی ما امام سجاد علیه السلام و بانو حضرت زینب (س) هستند تا در جای خودش حرف خوب بزنیم و خوب حرف بزنیم.

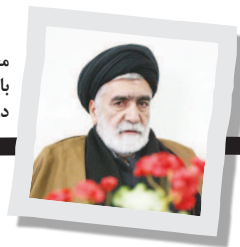
■ مداحان هم بین خودشان دسته بندی و باندبازی دارند؟



دست خالی برمی گردیم. این خیلی حرف است واقعا چرا با این همه دریای لطف، بی بهره می مانیم. برای من این مهم است که امام رضا علیه السلام مرا با این همه آلودگی، خادمش کرده است. مزد ویژه هم این است که خدا ما را به ولای این بزرگواران نگه دارد تا در آخرت، دستمان خالی نباشد. همین که در این دنیا به ما عزت داده اند خودش خیلی است.

کشیک اول شدم. الان حدود ۲۵ سال است که خادم امام رضا علیه السلام هستم. اوایل خادم تشریف بودم و بعدها حکم خادم افتخاری گرفتم. در حکم ما آمده که در اجل موعود در یکی از صحن های حرم امام رضا علیه السلام دفن شوند. یکی از بزرگان می گفت این خیلی مهم نیست که امام رضا نایبانی را شفا دهد مهم این است که با این همه لطف حضرت رضاعلیه السلام چرا

معتقدم ما اگر خوب نوکری کنیم، آقا، آقای باکرامتی است و دست ما را می گیرد، همچنان که در این سالها گرفته است



پیر غلام

زاویه

دیدار با خاتم مهمان دار در حرم

اواخر تابستان سال ۵۷ بود که با کاروانی راهی عراق شدیم. در نجف به دوستانم گفتم که برویم ملاقات امام. گفتند خطر دارد، اگر ساواک بفهمد گوشمان تکه بزرگ مان هست. دل را به دریا زد و رفتم ملاقات با امام. در مسجد هندی ها که مسجدی نزدیک خانه امام بود، بین نماز ظهر و عصر بنا به رسمی نیکو، ذکر توسلی توسط مداحی می شد. این ذکر توسل، توفیق بنده شد. بعد از آن رفتیم منزل امام. خانه ای ساده داشتند. نهار خدمت ایشان بودیم. آبگوشت داشتند. ما هم کنار ایشان سر همان سفره نهار خوردیم. زمانی که می خواستیم از خدمتشان بروم رساله ها و اعلامیه هایشان را خواستم تا دست خالی برنگردم. چند تا از رساله های آقای خویی را هم گرفتم که در مسیر گیر نیفتم. آن زمان داشتن رساله امام جرم بود. توی ساکم رساله های آقای خویی را رو گذاشتم و رساله های امام را زیر آن تادر معرض دید نباشد اما بازرسی فرودگاه ایران در آن زمان سفت و سخت بود. در مسیر با یکی از مهمانداران هواپیما همکلام شدم و احساس کرد که گرایش های انقلابی دارم. ماجرای رساله ها و اعلامیه های حضرت امام را به او گفتم. گفت که بازرسی ها شدیدتر شده، حتما گیر می افتم. گفتم باید یک جوری ردشان کنم. توی فرودگاه مهر آباد، زمانی که به قسمت ایست و بازرسی رسیدم. آن خانم مهماندار جلو آمد و با من احوالپرسی کرد و به مامور بازرسی گفت ایشان پسر خاله من هستند. ساکی که در آن رساله ها و اعلامیه بود را از دستم گرفت و از گیت رد شد. آن سوی گیت به من گفت شتر دیدی ندیدی، خدانتهدار شما. یکسال بعد از پیروزی انقلاب، زمانی که در صحن امام خمینی (ره) حرم مطهر رضوی (رواق کنونی حرم) ذکر توسلی داشتم. خانمی چادری و محجبه پیشم آمد و سلام کرد. گفت آقای ماهر خسار! من همان مهماندار هستم که ساک شما را از گیت بازرسی فرودگاه مهر آباد رد کردم. آمده بود پابوس امام رضا علیه السلام به شکرانه پیروزی انقلاب اسلامی.

می کردید، برایتان وزن و قافیه و آهنگ شعر مهم بود یا محتوایش؟

ما استادانی داشتیم که سالها کار کرده بودند. اشعاری که انتخاب می کردیم برای آنها می خواندیم تا بگویند که این شعر خوب است و آن را حفظ کنیم. الان هم بعد از سال ها کار کردن تقریباً خودم به این تشخیص رسیدم که این شعر به درد مردم می خورد یا نه. بیشتر معنی شعر بر اینم مهم بوده، نظر رهبری هم این است که شعر پر مغز و جهت دار باشد. البته خیلی روی آهنگ و ریتم اشعار تخصص نداشته و ندارم بیشتر مغز و محتوای شعر بر اینم مهم است که بر دل شنونده اثر کند. آقای ثابت شعری گفته بود با این ابیات که؛ تو سر دادی که سر در پیش نامردان فرو ناید/ تو جان دادی که جان هر دو عالم را کنی احیا/ جوان دادی که تا انسان جوانمردی بیاموزد/ تو هستی دادی تا هستی از تو گشت پابر جا/ من این شعر را سالهای قبل از انقلاب در حضور رهبری خواندم و ایشان مرا تحویل کردند. این بیت را گوش کنید؛ اسیری عیالت را چنین تفسیر عقل آمد/ که ای انسان ز پای خویش بند بردگی بگشا/ خب این ابیات یک دنیا حرف دارند. همیشه و برای همه نسل ها تازگی دارند.

شده که مجلسی را نذر کرده باشید بخوانید بی هیچ مزد و منتی؟

از این جریان ها که هست. برای کار مداحی نمی شود قیمت گذاشت. اینکه فلان مجلس می خوانم ۵۰ یا ۱۰۰ هزار تومان می گیرم، این واقعاً قیمتش نیست. معتقدم ما اگر خوب نوکری کنیم، آقا، آقای باکرامتی است و دست ما را می گیرد، همچنان که در این سالها گرفته است. پیش آمده که وضع مالی صاحب مجلس خوب نبوده و خواسته اند که ما برویم برایشان بخوانیم. رفتیم، روضه شان را خواندیم و آمدیم. این عقیده بسیاری از مداحان و روضه خوان هاست که اگر ده جامی روند و بهشان پاکت می دهند، دوسه جایی را نذر امام حسین علیه السلام بروند. وقتی لباس نوکری امام حسین را پوشیدی که نباید همیشه دنبال پول و پاکت باشی. وقتی خدابه ما این حنجره را داده که برای بزرگی چون اباعبدالله (الحسین علیه السلام) بخوانیم باید نوکری این ارباب بزرگ را کنیم. ایشان هیچ وقت آدم را وانی نمی گذارد.



می گذارد. در واقع تعهد این دو قشر مهم است. حرفی که می زند باید خود به آن عمل کنند چون مردم ناظر رفتارشان هستند. گاه یک منبری همچون آیت الله فلسفی حرفی می زند که در دلها غوغا می کند و گاه مداح کوچکی چون من حقیر با همان وظیفه روی منبری می رود و می خواند، اثر من تا ایشان خیلی با هم فرق دارد اگر چه هر دو تا همان یک وظیفه داریم. باید خودمان هم پاک باشیم تا وقتی از پاکی سخن می گوئیم اثر کند.

تا حالا شده که پای منبر، کسی بیاید و بگوید که حاج آقا، از حرف شما تاثیر گرفتم و تغییر کردم؟

بوده. یکی اش همین امسال شب بیست و یکم ماه رمضان در صحن جامع حرم مطهر رضوی بود که اشعاری را در مدح مولا علی علیه السلام خواندم. آقای آمدو گفت که فلانی من اهل شیرازم، بیست و پنج شش سال پیش آمدم اینجا. شما شعری خوانده بودید با این بیت که؛ آن پر جمی که بر سر بام حریم توس/ راه بهشت را به محبان نشان دهد/ این شعر را یادش بود، بعدش هم این را خوانده بودم که؛ بی امتحان مرا به غلامی قبول کن... آن بنده خدا می گفت همانجا من به امام رضا علیه السلام گفتم که آقا می خواهم عوض شوم. به من گفت که آدم درستی نبوده اما همانجا با امام رضا علیه السلام قرار می گذارد که بعد از برگشتن به شهرش، مسیر زندگی اش را اصلاح کند. می گفت بعد از بستن آن عهد و با گذشت بیست و پنج سال، زندگی خوبی دارد. خب اینها همه از لطف امام رضا علیه السلام است. وقتی شعری بر گرفته از الطاف ائمه اطهار علیهم السلام باشد بر دل های پاک هم اثر می کند.

این اشعار را حفظ می کنید یا از روی کاغذ می خوانید؟

تا زمانی که جوان بودم شعرها را حفظ می کردم چون نوار مغز من سالم بود و گرفتاری ها هم کم اما حالا که سنم به ۶۵-۶۶ سال رسیده دیگر این شعرها حفظ نمی شوند. شعرهای جدید را روی کاغذ می نویسم. اما توصیه ام به مداحان جوان این است که تا جوان هستند شعر حفظ کنند تا در ذهنشان ماندگار شود. شعری که در پیری حفظ شود زود فراموش می شود.

شعر هایتان را چگونه انتخاب

قرآن



به خدا اعتماد کن
مرحوم میرزا اسماعیل دولابی



ترجمه مجتبی‌ی بهترین است
با حجت الاسلام محمدرضا
صفوی درباره ترجمه‌های قرآن



بعضی آیات
شانس دارند
گفتاری منتشر نشده
از حجت الاسلام
والمسلمین قرائتی در
حسینیه خیمه، در
جمع فعالان فرهنگی





گفتاری منتشر نشده از حجت الاسلام والمسلمین قرائتی در حسینیه خیمه، در جمع فعالان فرهنگی

بعضی آیات شانس دارند

رسول کریمی

بی شک چهره اول صدا و سیما در تبلیغ دین حجت الاسلام والمسلمین قرائتی است. نکات کاربردی او از قرآن همراه با بیان شیرین و حکایات آموزنده بیش از ۳۰ سال است که بیننده خودش را دارد و هیچ کس هم نمی تواند ادعا کند که برنامه اش تکراری یا بی مخاطب شده است. حاج آقا قرائتی به حسینیه خیمه آمده بود تا برای جمعی از فعالان فرهنگی حرف بزند. بعد از این همه سال فعالیت دغدغه اش درباره ترویج نماز و تفسیر عوام فهم قرآن هنوز جدی است.



اولین حضور حاج آقا قرائتی در تلویزیون
در سال ۱۳۵۸

والتین والنخل و... رابطه بین این دو چیست؟ چرا اسم ۹ تدرخت در قرآن آمده است؟ چرا انجیر یک بار آمده است، زیتون ۷ بار؟ چرا نماز عید ۵ تا قنوت دارد و نماز آیات ۵ تا رکوع؟ این ۳۵۰ رقم نماز مستحبی برای چی است؟ خیلی کار شده است اما خیلی از کتابها برای ما مفید نیست. بعضی از آیات قرآن شانس دارند مثل کلو (بخورید) تنها آیهای است که همه به آن عمل می کنند. اما بعضی از آیات را من ندیدم کسی به آن عمل کند.

عجل نباشید

یک عده می گویند کشورهای که نماز نمی خوانند چه مشکلی دارند. یک عده می گویند ما از خدا باز زبان خودمان تشکر می کنیم. یک عده می گویند پدر و مادرمان نماز نمی خوانند. همه این افراد هم درست می گویند. بعضی در نمازهای جماعت از خواندن حمد و سوره آقا خوش شان نمی آید. آقا بد اخلاق است. بعضی از افراد می گویند من آقا را عادل نمی دانم. من نمی دانم از نظر آن ها معنای عدالت چیست. مثلاً می گویند که آقا به یک فرد پولدار سلام گرم کرد ولی جواب سلام من را نداد. این به معنای عدالت نیست. باید رفت و تحقیق کرد شاید آن فرد پولدار بانی مسجد بوده و زحمت کشیده است و یک خدمتی کرده است و باید تحویل گرفت. بخاطر این نیست که پولدار است بخاطر این است که از پولی که دارد استفاده خوب کرده است. شما بروید و بپرسید و عجلانه تصمیم نگیرید.

مردم لجباز نیستند

به یک فردی گفتند فلانی چه کاره است؟ گفت قائم مقام است. گفتند پس آن فرد دیگر چه کاره است؟ گفتند جانشین. گفت مگر این دو با هم فرق دارد؟ گفت قائم مقام عربی است جانشین فارسی! مگر دین بی نماز داریم یا مگر نماز بی دین داریم؟ این دو یکی است. اگر مردم ما یک مقداری توجیه شوند لجباز نیستند. یعنی جاهایی بوده است که یک مسجد خوب بوده، آب گرم بوده، قرائت قشنگ بوده همه آمده اند در حالی که قبلانمی آمدند. یکی می گفت سرد است یکی

دست بلند کردند. گفتیم خوب تفسیر قرآن که نیست، در کدام دانشگاه نهج البلاغه هست؟ تعداد کمتری دست بلند کردند. گفتیم خوب وقتی در دانشگاه قرآن و نهج البلاغه وجود ندارد پس معاونت دانشجویی پول ها را کجا خرج می کند؟ فرض کنید شما مرده اید و من نکیر و منکر. شما بودجه ای داشته اید برای معاونت فرهنگی دانشگاه. آیا قرآن و نهج البلاغه جزء فرهنگ ما نیست؟ نماز جزء فرهنگ ما نیست؟ حالا از صحیفه سجاده بگذریم.

باید یک تصمیمی گرفت و فکری برای این مشکلات کرد. تفسیری از از سیما پخش می شود تفسیر آیت الله جوادی آملی است. تفسیر بسیار سنگینی است. هم خود بحث سنگین است و هم پخش آن در زمان خوبی نیست. حالا وقت خوب هم بگذارند مردم گوش نمی دهند. قرآن گفته است: هذا بیان للناس. این بیان، بیان للناس نیست بیان للخواص است. این برای شبکه چهار است و مخاطبین ویژه.

از لقمه غافلیم

متوجه شده ایم که تمام دکترای تعلیم و تربیت در بحث تعلیم و تربیت از لقمه حرام غافل شده اند. حتی آن هایی که دکتر از کانادا و امریکا دارند. آن ها عقیده ندارند که لقمه حلال و حرام تأثیر دارد در تعلیم و تربیت. یا مثلاً در دکترای حقوق چه تجاوزی مهم تر است؟ تجاوز به مال، به آبرو، به جان؟ همه متخصصان حقوق در شرق و

غرب نسبت به تجاوز به آبرو خوابشان برده است. همه غافل شده اند. هیچ کشوری نیست که شما بتوانید بروید در دادگستری و بگویید ایشان آبروی من را برده است. بیشترین تجاوز، تجاوز به آبرو است اما همه خوابند. در مدیریت در حقوق نیز خیلی غافل اند. آن وقت دانشجوی ما که این کتاب ها را می خواند از نماز هم جدا شده است. یا کاهل است یا تارک است.

چرا گفته والتین

اول باید ببینیم خالق چه کسی است؟ بعد مخلوق چه می گوید؟ این ها روزنامه ها و نشریات همه نوشته های مخلوق هستند. ما هنوز قرآن مان جای کار کردن دارد. والتین والزیتون خود یک موضوع برای پایان نامه دکتر است. چرا نگفته



وضع نماز در کشور بد است. ما گاهی وقت ها دلمان را خوش می کنیم که مسجد دانشگاه در هنگام نماز پر می شود دو هزار نفر برای نماز به مسجد دانشگاه می آیند اما دانشگاه سی هزار نفر جمعیت دارد. یعنی ۲۸ هزار نفر نماز فرادی نماز می خوانند؟ یا مثلاً مسجد بازار پر می شود. خوب بازار ۵۰۰ هزار نفر جمعیت دارد. حالا پنج هزار نفر برای نماز به مسجد می آیند ۴۹۵ هزار نفر دیگر نماز فرادی می خوانند؟ در جاهایی که مردم در بن بست قرار می گیرند، مثلاً فرض کنید، اتوبوس از طنز به سمت تهران حرکت می کند. ده دقیقه مانده به ظهر می آید و غروب هم به تهران می رسد. اتوبوس که متوقف شود از مسافران این اتوبوس چند نفر نماز می خوانند؟

شما چه کرده اید؟

نماز مانند سوزن است. اگر سوزن فرو رود نخ نیز به دنبال آن می رود، اما اگر سوزن متوقف شود نخ هم متوقف می شود. پلیس راه جلوی ماشین را می گیرد و درخواست گواهینامه می کند. شما اگر ۱۰۰ رقم گواهینامه بدهید، بگویید من وزیرم، وکیل، سفیر، نماینده مجلس، عضو خبر گانم. هر نوع گواهینامه بدهید، تا گواهینامه رانندگی ندهید نمی گذارد که شما حرکت کنید. هر هنری دارید بماند، چند ساعت از وقت تان را صرف نماز کردید؟ اگر حق تان را نسبت به نماز ادا کردید، الحمدلله، اگر نه روز قیامت که پرسیدند که شما در کشوری بودید که میلیون ها انسان کاهل در نماز داشت شما برای نماز چه کرده اید؟ در صدا و سیما کشوری ما برای نماز چه کرده اند؟ چه جوابی داریم بدهیم. اسرار نماز تا به حال در تلویزیون گفته شده است؟ شاعران ما حق نماز را ادا کرده اند؟ الان جوانان راهنمایی ما بیشتر نماز می خوانند یا دبیرستانی ها؟ من خودم بگویم راهنمایی ها. دبیرستانی ها بیشتر نماز می خوانند یا دانشجویان ما؟ باز هم می گویم که دانشجویان به هر حال نکند ما گاهی یک کارهایی کرده ایم، یک فیلم هایی ساخته ایم، استعدادمان را جایی مصرف کرده ایم که فایده ای نداشته است.

قرآن جزء فرهنگ نیست؟

دو سال پیش برای اولین بار با معاونت دانشجویی ها یک گردمایی داشتیم. در یک جمعیت چند صد نفری که همه معاون بودند سوال پرسیدیم که در کدام یک از دانشگاه ها در کنار قرآن تفسیر قرآن نیز هست؟ تقریباً ۵-۶ نفر

گفتم همان طور که پزشک اطفال داریم، من هم آخوند اطفالم. گفت چه کسی تا به حال آخوند اطفال بوده است؟ گفتم هیچ کس. من اولی هستم



معرفت

می گفت آقا نداریم. یکی می گفت مسجد تمیز نیست. خیلی ها هستند که نماز نمی خوانند وقتی امکانات هست نماز می خوانند. یعنی الان افرادی هستند که اهل زیارت نیستند اما وقتی کسی مهمان شان کند می آیند. یا مثلاً اگر با پرواز باشد می آیند اما با اتوبوس و مینی بوس دوست ندارند که به مشهد بروند. یا مثلاً اردویی باشد با دوستان باشد راحت تر به مسافرت می روند.

لباس مبذل پوشیدم

یادم هست که زمان شاه رفته بودم یک دبیرستانی و گفتم می خواهم برای شما صحبت کنم. در عرض ۴۰ دقیقه من تا بسم الله الرحمن الرحیم می گفتم همه هو می کردند و نمی گذاشتند که ادامه بدهم. خلاصه گفتم من که رفتم ولی اگر می گذاشتید که حرف بزنم شما را می خنداندم. گفتند ای خندانی پس بگو بید و ادامه بدهید. آن وقت من یک حرفی زدم که همه خندیدند. گفتند ما معذرت می خواهیم. گفتم برای جبران این اشتباهی که کردید زنگ تنفس می نشینیم و با هم حرف می زنیم. یا مثلاً در یک پادگانی نزدیک خرم آباد. من برادرم سرباز بود رفته بودم که ملاقاتش کنم به دژبان گفتم می شود بروم و سخنرانی کنم؟ دژبان گفت بله؟ گفتم برادرم اینجا سرباز است بروم آنجا سخنرانی کنم؟ هر چه اصرار می کردم قبول نمی کرد. برادرم می گفت تو را می گیرند و زندانی می کنند. خلاصه نشستم فکر کردم گفتم من اگر از آخوندی در بیایم آن ها این قدر حساس نیستند. لباس هایم را عوض کردم و با لباس های مبذل رفتم خرم آباد و مشکل حل شد و برای شان حدیث می خواندم.

محافظ قرآن

یک بار در پاکستان اول انقلاب یک نفر پرسید ایران چند حافظ قرآن دارد؟ گفتند ما ۵۰۰ هزار حافظ قرآن داریم. من مانده بودم چه بگویم. راست می گفتم آبروی من می رفت. دروغ بگویم گناه است. یک لحظه به ذهنم رسید گفتم ما در ایران محافظ

قرآن تربیت می کنیم. بنده خدا گیج شده بود. پرسید محافظ قرآن چیست؟ حافظ قرآن جزءهایی از قرآن را حفظ می کند اما محافظ قرآن می رود جبهه تکه تکه می شود اما یک وجب از خاک ایران را به صدام نمی دهد. ممکن است او قرآن خواندن را بلد نباشد. این محافظ قرآن است که مهم است. او هم شروع کرد به احسن و تحسین. در زمان شاه یکبار در تربت حیدریه سخنرانی می کردم جمعیت بسیار عظیمی بود. یک جوانی عاشق بحث ما شد. تصادفاً آن شب پیرمردها هم آمده بودند. پیرمردهای آیت الله تربت حیدریه. یک جوان جلوا این جمع بلند شد و گفت جناب آقای قرائتی ما مشرب استفاده ای که از تو کردیم از هیچ آیت الهی نکردیم. عمری خوردند و خوابیدند و ما هیچی یاد نگرفتیم. من جلوی این همه آدم به او چه می توانستم بگویم. من معمولاً وقتی نمی دانم چه باید بکنم می گویم صلوات و در هنگام صلوات فکر می کنم. پشتم را کردم به مردم به هوای اینکه تخته را پاک کنم فکر کردم که من چه کنم؟ بگویم درست گفتمی که آبروی همه علما می رود. مانده بودم چه باید بکنم. مردم هم منتظر بودند که ببینند من چه چیزی جواب می دهم. گفتم که شما از من نور گرفتی اما من کنار همیمن آیت الله هدرس خوانده ام. من متصل به ایشانم. خلاصه هر جوری بود او را قانع کردم و ماجرا را جمع کردم. ما اگر به سوی خدا حرکت کنیم خدا سر بزنگاه دست آدم را می گیرد و به آدم کمک می کند.

خدا بخواهد می دهد

خود خدا می خنداند. خود خدا می گریاند. خیلی وقت ها آدم یک کاری می کند که دیگران بخندند اما نمی خندند. روزه خوان هر کاری می کند نمی تواند بخواند. این دست ما نیست. این دست کس دیگری است. ما مامور هستیم و خدا دوست دارد ما این کار را انجام بدهیم. یادم نمی رود اوایل طلبگی حدود ۴۰ سال پیش طلبه ۲۰ ساله ای بودم گفتم پزشک اطفال داریم اما چرا آخوند اطفال نداشته باشیم؟ بچه های کوچک را دعوت کردیم. یکی گفت آقای قرائتی شما فکر آینده خودتان

نیستید، یک تخته سیاه گرفته ای و می خواهی به بچه کوچک چه یاد دهی؟ ما می رفتیم و یک مشیت بچه کوچولو دنبال ما می دویند. صحنه خنده آوری بود. پدرم گفت تو قرار بود که مثل آیت الله بروجردی بشوی این بچه ها اینجا چکار می کند؟ گفتم همان طور که پزشک اطفال داریم، من هم آخوند اطفالم. گفت چه کسی تا به حال آخوند اطفال بوده است؟ گفتم هیچ کس. من اولی هستم. چرا ما فقط به راه دیگران برویم؟ ما یک راهی می رویم بقیه به راه ما بیایند. خیلی ها به من گفتند که شما در آینده جایگاهی نخواهید داشت. گفتم بالاخره بچه ها هم آدم هستند. قرآن می گوید هذا بیان للناس اما این راهی که ما می رویم بیان للخواص است. دوست دارم این ها را بخوانم و روان برای بچه ها بگویم. همه غصه آینده من را می خوردند. افراد دیگری می گفتند قرائتی هر شب جمعه به تلویزیون نیاید. زیاد که بیاید سبک می شود! در این ۳۲ سال برنامه یک شب جمعه تعطیل نشده و هنوز هم فکر نمی کنم که سبک شده باشم. مردم هم خسته نشده اند. خدا بخواهد می دهد، نخواهد نمی دهد. پسر یک ترشی فروشی برای من تعریف می کرد که پدر من سید و ترشی فروش بود که در زیر پله ها ترشی می فروخت در خیابان قیاسی آن زمان و خیابان آیت الله سعیدی امروز. گفت پدرم دوست داشت که هر وقت که مرد همه مردم مغازه هایشان را تعطیل کنند و به تشییع جنازه بیایند. گفت که ما فقط می خندیدیم. روزی که این سید فوت کرد روز شهادت امام موسی کاظم علیه السلام بود. در خیابان قیاسی هم هیأت موسی بن جعفر بر پا بود و به خاطر هیأتشان تمام مغازه ها را تعطیل کرده بودند و به روضه رفته بودند. بعد وقتی فهمیدند که سید فوت کرده همه با هم رفتند تشییع جنازه. جمعیت عظیمی بود. خیابان قیاسی بسته و چند هزار نفر دنبال جنازه ترشی فروش حرکت می کردند. آیت الهی توضیح المسائل نوشته بود و آن را به ۵ زبان ترجمه کرده بودند. ما گفتیم که ایشان هنوز مرجع نشده است. گفتند؛ می دانیم، اما زمانی که ایشان مرجع شود دیگر وقتی برای ترجمه به زبان های مختلف نیست. روزی که ایشان فوت کرد روزی بود که قم بمب باران شد. ۱۷ نفر در تشییع جنازه بودند. یعنی برای این فرد ۱۷ نفر در تشییع جنازه بودند و برای ترشی فروش خیابان قیاسی چند صد هزار نفر. این طور که ما می گوئیم نیست. بعضی از افراد دنبال القاب هستند و مطمئناً به جایی نمی رسند. الهی بیدک لا بید غیرک زیادتی و نفسی.



محرم ۱۴۴۰ھ
۲۰۱۹-۲۰۲۰
تلفیق

آقا، منتشر شده از



در کربلا به دنیا آمد به سال ۱۳۱۵ و پدرش شیخ علی خراسانی، محمد علی نامش نهاد و به روایت خودش از سن ۱۱ سالگی خواندن قرآن را



شروع کرد. آن هم زمانی که همراه خانواده اش در کشور عراق زندگی می کرد و او از زمانی شیفته قرآن شد که صدای دو تن از استادان مصری به نام «عبدالفتاح شعشعی» و «ابوالعینین شعیشع» که به بغداد آمده بودند، را شنید. شنیدنی که شیفته اش کرد تا به دنبال جلسات قرآن باشد و در محافل قرآنی که در کشور عراق برگزار می شد، شرکت کند و به تعلیم تجوید و قرائت قرآن مشغول شود. چند سال بعد بود که دوباره چهار تن از قاریان مطرح کشور مصر، یعنی شعشعی، مصطفی اسماعیل، ابوالعینین شعیشع و عبدالباسط به عراق آمدند و به قرائت قرآن پرداختند. همان جا بود که او با اینکه سن کمی داشت، شاهد تلاوت زیبا و مشهور سوره «حشر» استاد عبدالباسط در شهر کاظمین شد. خاطره ای که او آن را چنین تعریف کرده: در آن جلسه به علت حضور پادشاه وقت و ازدحام جمعیت، امکان حضور در جلوی جایگاه نبود، ولی من به علت سن کمی که داشتم خود را به هر نحوی که بود به جایگاه نزدیک کردم. اگر دقت کرده باشید در اواسط نوار قرائت مرحوم استاد عبدالباسط، بین کلمه «تفکرون» و آیه بعد مکنی طولانی می کند. دلیل آن، ازدحام و شلوغی جمعیت به خاطر ورود پادشاه به مراسم بود. جالب آن جا بود که علی رغم ورود پادشاه، وقتی عبدالباسط شروع به ادامه تلاوت و خواندن آیه «هو الله» کرد به یکباره همه سکوت کردند و غرق شنیدن قرآن شدند. یکی از کارهای فنی استاد در این تلاوت تکرارهای زیبا و مناسب فراز معروف «لوانزلنا هذا القرآن» است که با این شیوه همه را مستخر تلاوت زیبای خود کرد. جالب است بدانید یکی از سنین و آداب مردم عرب، هدیه دادن به قاری قرآن است. آن زمان وقتی استادی همچون عبدالباسط به زیبایی هر چه تمام تر کلام الهی را تلاوت می کرد در دامانش پول می ریختند. حتی زمانی هم که خودم به همراه جمعی از دوستان قاری در مسجد الحرام به تلاوت قرآن می پرداختیم، تعدادی از مردم به ما هدیه می دادند.

از عراق تا مشهد

خانواده شیخ علی خراسانی پس از چند سال سکونت در عراق و به دنبال تغییر قطب مرجعیت شیعه و حضور آیت الله العظمی بروجردی در شهر مقدس قم، تصمیم بازگشت به وطن را می گیرند و در بدو ورود به ایران، ابتدا در شهر قم ساکن شدند و پس از آن راهی مشهد مقدس می شوند. محمد علی در مشهد جذب جلسات قرآنی می شود: زمانی که در یکی از



به بهانه در گذشت استاد محمد علی اوحدی؛ استاد پیشکسوت تلاوت قرآن

شاگرد مصطفی اسماعیل

سعیده محبی

استاد محمد علی اوحدی؛ مردی که ۶۰ سال افتخار خادمی قرآن در مشهد الرضا را داشت، در گذشت. استاد اوحدی از داوران و اساتید برجسته تلاوت قرآن کریم ۲۹ دی ماه پس از سال ها مجاهدت قرآنی در سن ۸۰ سالگی دعوت حق را لبیک گفت. او که پیش از انقلاب حدود ۶ ماه در کشور مصر نزد اساتیدی همچون «مصطفی اسماعیل»، «محمد صدیق منشاوی»، «شحات محمد انور»، «ابوالعینین شعیشع» و «عبدالباسط محمد عبدالصمد» تعلیم دیده بود؛ از نخستین بانیان رواج سبک تلاوت های مصری در ایران به شمار می رفت.



او شاگردان بسیاری را در مشهد مقدس تربیت کرد و در بحث پیشبرد اهداف قرآنی و کیفیت تلاوت قرآن کریم از هیچ راهنمایی دریغ نمی کرد

بودند که تا سن پیری خود تلاوت کرده و با این کار خود افراد بسیاری را به سمت قرآن کریم جذب کرد. علاقه مندی ایشان به بحث آموزش قرآن کریم را می توان مهم ترین ویژگی ایشان دانست. اساتید قرآنی باید برای نسل جوان و به خصوص قاریان جوان شخصیت این استاد برجسته را تبیین کرده تا آن ها بتوانند از ویژگی های شخصیت ایشان استفاده کنند.

جواد فروغی قاری: من تلاوت خود را با تقلید از استاد «سعید مسلم» و استاد «عبدالباسط» آغاز و چند باری که در محضر استاد اوحدی تلاوت کردم، با وجود اینکه وی در آن زمان بیش از ۵۰ سال سن داشت، تسلط عجیبی به سبک و شیوه این استاد مصری را در ایشان را شاهد بودم در حالی که معمولاً اساتیدی در سنین ایشان، کمتر به سبک استاد عبدالباسط و سعید مسلم تلاوت می کنند.

که این موضوع نشان از توانمندی بسیار بالای او حتی در سنین کنهسالی بود. با اینکه در این سنین اجرای سبک اساتید مذکور مصری بسیار مشکل است، این استاد فقید نه تنها شاگردان مقلد خود در این سبک ها را راهنمایی می کرد، بلکه در اجرای این سبک ها هم توانمند بود و این در حالی است که این توانمندی در بسیاری از مدرسان هنر تلاوت قرآن کریم کمتر دیده می شود. ایشان یک عالم قرآنی بود و تسلط فوق العاده ای بر علوم قرآنی، اختلاف قرائات و همچنین مباحث لحنی هنر تلاوت قرآن کریم داشت. شخصیت قرآنی

او در قرائت قرآن کریم محدود نبود و به واسطه توانمندی های علمی فوق العاده در حوزه علوم قرآنی، وی استادی مفهومی، علمی و فنی بود که تأکید بسیاری بر روی آموختن معانی و مفاهیم قرآنی داشت و این موضوع از توصیه های اولیه ایشان به اینجانب نیز بود. تسلط و اشراف وی به زبان عربی را از دیگر رموز موفقیت ایشان در نائل شدن به درجات بالایی هنر تلاوت قرآن کریم بود. مجموعه توانمندی های علمی و سبک و سیاق این استاد در محصور نشدن صرف در قرائت قرآن کریم، افکار قاریان مشهدی و سایر قاریان کشور را که با ایشان در ارتباط بودند، به سمت پرداختن علمی به هنر تلاوت قرآن کریم سوق داده است و این موضوع در تفوق جریان قرآنی مشهد مقدس نسبت به بسیاری از نقاط کشور مؤثر بوده است.

ولایی و مستحکم بود و در عرصه دیگر یک داور بین المللی بی نظیر و مبلغی نیکو برای قرآن کریم بود. خدمات قرآنی ایشان در ۵۰ قاره جهان مشهود بود و به این خاطر در سال ۸۸ ایشان به همت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی عنوان «خادم القرآن» را کسب کردند که به راستی برآزنده این استاد قرآن کریم بود. مرگ او هم محصول یک عمر خدمت به ساحت قرآن کریم بود. بر اساس آیات قرآن دو عامل است که انسان را زنده می کند و عامل حیات بخش برای او محسوب می شود که این دو عامل عبارتند از شهادت در راه خدا و ایمان به خداوند. وی از این جهت نیز که پدر فرزندی بود که برای نظام جمهوری اسلامی ایران به شهادت رسیده است، از این دو عامل حیات بخش برخوردار است.

مهدی لسانی، رئیس اداره علوم قرآنی آستان قدس رضوی: او یک قاری برجسته و بین المللی بود

که به سبک استاد های مختلف و فن اختلاف قرائت تسلط داشت. اگر مشهد امروز بیش از ۳۰ قاری و حافظ بین المللی قرآن دارد مرهون زحمات استاد اوحدی است که باعث شد مشهد به قطب فعالیت های قرآنی تبدیل شود. مرحوم اوحدی جزء آن دسته از اساتیدی بود که به تربیت نسل قراء پرداخت. این استاد در عین حال که یک داور قرآن در سطح بین المللی بود، مأموریت های قرآنی نیز به کشورهای مختلف داشت. در گذشت ایشان برای شهر مشهد یک ضایعه است و شخصیت این استاد باید بیشتر بررسی

شود و جنبه های کاری و تجربیات وی به خصوص شخصیت قرآنی او به عنوان یک الگوی قرآنی مورد توجه ویژه قرار گیرد.

حمید شاکر نژاد قاری: استاد اوحدی از بنیانگذاران تلاوت و قرائت در کشور بود. این استاد تجوید، صوت و لحن قرآن کریم از جمله افرادی بود که ضمن ارتباط با قراء مصری، جامعه قرآنی را با تلاوت سبک مصری آشنا کرد. او شاگردان بسیاری را در مشهد مقدس تربیت کرد و در بحث پیشبرد اهداف قرآنی و کیفیت تلاوت قرآن کریم از هیچ راهنمایی دریغ نمی کرد. یکی از امتیازاتی که یک استاد باید در زمینه تلاوت داشته باشد این است که آن چیزی را که تدریس می کند، بتواند خود نیز ارائه کند. خوشبختانه این پیشکسوت قرآن جهان اسلام از جمله اساتیدی

جلسات قرآن آن زمان در مشهد شرکت کردم، به سبک بسیار عجیبی که تا آن زمان نشنیده بودم، بر خورد کردم. لحنی که نه از نوع لحن عراقی بود و نه از نوع لحن و سبک قاریان مصری. در واقع استادان ایرانی آن زمان، قرآن را به لحن و موسیقی ایرانی می خواندند من تلاوت استاد عبدالباسط را از عراق همراه خودم به ایران آورده بودم تا این که آن تلاوت ضبط شده را به یکی از استادان آن جلسات دادم و او نیز خیلی متعجب شد، چون تا آن زمان چنین لحنی را نشنیده بود. در واقع از همان زمان بود که تلاوت قرآن به سبک قاریان مصری در ایران مطرح شد.

استادانی که شاگرد او بودند

این قاری سرشناس کشورمان که طی سالهای گذشته خدمات بسیاری را به ترویج فضای قرآنی کرد از استادان قدیم مشهد الرضا بود که بسیاری از اساتید مشهد از شاگردان او بوده اند. خدماتی که همزمان با سالهای آغازین جنگ تحمیلی به شکل پر رنگ تری شروع شد و تا سال ها بعد ادامه پیدا کرد: در سال های آغازین جنگ تحمیلی، دو تن از فرزندانم در جنگ حضور یافتند و سرانجام یکی از آن ها به مقام رفیع شهادت نائل گردید و دیگری هم جانباز شد. از همان زمان بود که به پیشنهاد مقام معظم رهبری مأمور شدیم تا به همراه جمعی از قاریان مشهد به شهرهای مختلف کشور برویم و به اجرای قرائت قرآن بپردازیم. من به تمام استان های کشور سفر کرده ام. پس از آن نیز به عنوان قاری و داور در محافل مختلف قرآنی حضور یافته ام. برگزاری جلسات آموزش قرآن هم یکی از فعالیت های مستمر بنده بود.

استاد به روایت شاگردانش

عباس سلیمی، پیشکسوت قرآنی: او خدمات زیادی به جامعه قرآنی کشور داشت به طوری که جای خالی ایشان حس می شود؛ اگر به گوش جان به صدای عزیزان سفر کرده از پیشکسوتان قرآنی گوش دهیم می بینیم که آنها این ندار از مزه می کنند که جامعه قرآنی نیز به راه آنها ادامه دهد. آنها این انتظار را دارند تا جامعه قرآنی با رفتار های قرآنی خود باعث گسترش فرهنگ قرآن کریم شود تا بدین وسیله از هجمه فکری و فرهنگی که جوانان و نوجوانان را تهدید می کند، جلوگیری شود تا در نهایت جامعه زمینه ساز ظهور حضرت مهدی (عج) و حاکمیت قرآن کریم در دنیا شود.

حجت الاسلام والمسلمین حمید محمدی، معاون قرآن و عترت وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی: ایشان از سن ۱۰ سالگی تا ۸۰ سالگی، یعنی به مدت ۷۰ سال در خدمت قرآن کریم بود. علاوه بر این شخصی

او از زمانی شایسته قرآن شد که صدای دوتن از استادان مصری به نام «عبد الفتاح شعشعی» و «ابوالعینین شعیب» که به بغداد آمده بودند، را شنید



با حجت الاسلام محمدرضا صفوی درباره ترجمه‌های قرآن

ترجمه مجتبوی بهترین است

انتظار مخاطبان ترجمه قرآن، دریافت حداقلی مطالب و مفاهیم قرآن است؛ ولی ترجمه‌های موجود به رغم اینکه بسیاری از آن‌ها ترجمه‌هایی دقیق هستند و ظرافت‌های بسیاری در آن‌ها اعمال شده است، این انتظار را برآورده نساخته‌اند، مترجمان غالباً از سر احتیاط و امانت‌داری به ترجمه تحت‌اللفظی آیات بسنده می‌کردند و امروز همان به صورت نثر معیار پرداخته می‌شود و طبع این نوع ترجمه‌ها به گونه‌ای نیست که هدف از ترجمه را تأمین کند و انتظار به جای مخاطبان را پاسخ دهد. حرف‌های حجت الاسلام سید محمدرضا صفوی، عضو هیئت علمی مرکز فرهنگ و معارف قرآن درباره ترجمه‌های قرآن خواندنی است.



برخی ترجمه‌ها تفسیری هستند، همان گونه که از نامشان مشخص است، انتظار ترجمه دقیق و مطابق کلمه‌ها را نباید داشت، همچنین در ترجمه‌های مظلوم، شکل و قیافه این ترجمه‌ها متفاوت است، باین وجود به نظر می‌رسد که در اصل معنا و محتوایی که ترجمه‌ها ارائه می‌دهند، معمولاً تفاوت زیادی وجود ندارد. یکی از علت‌های تفاوت در ترجمه، نوع نگاه مترجم به کلمات است، به طوری که یک کلمه ممکن است، الفاظ مترادف و معنایی مختلفی داشته باشد که در نتیجه آن آیه تفسیرهای مختلفی را پذیرا شود و در نهایت مترجم یا بر اساس معنای لغوی یا بر اساس ترکیب نحوی، ترجمه خود را ارائه دهد که در این صورت نمی‌توان کاری برای آن انجام داد.

ترجمه‌هایی که طی ۲۰ سال اخیر ارائه شده است، معمولاً ترجمه‌های خوبی است که زیاد در ترجمه با هم اختلاف ندارند، هر چند که در سبک ترجمه اختلاف‌هایی مشاهده می‌شود و مترجم‌ها هر کدام، یک سبک خاصی را می‌پسندند و این تفاوت در سبک منجر به ارائه متفاوت ترجمه می‌شود، منتها باین وجود، تفاوت در ترجمه‌ها زیاد مشاهده نمی‌شود. اگر به هر دلیلی مترجم ترجمه تحت‌اللفظی را بپسندد، قواعد فارسی را در ترجمه رعایت نمی‌کند، اما در ترجمه با رویکرد نقش معنا، قواعد فارسی کاملاً رعایت می‌شود.

■ تفاوت زیادی وجود ندارد



مرحوم سید جلال الدین مجتبی
مترجم قرآن کریم

■ بهترین در ترجمه

در بیست و نهمین جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران، از ترجمه قرآن کریم، سید علی موسوی گرمارودی به عنوان اثر برتر تقدیر شد که از لحاظ شیوایی و رسایی ترجمه اثر بسیار عالی هست که به زیبایی نگارش یافته است، البته به نظر بنده، ترجمه مرحوم استاد سید جلال الدین مجتبی (۱۳۷۸-۱۳۰۷ هجری شمسی) بهترین ترجمه در حال حاضر است، مجتبی که چندین سال ریاست دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران را بر عهده داشت، در ترجمه و توضیح قرآن حکیم خود تأکید بسیاری بر رعایت دقت و هم گامی ترجمه با متن داشته تا در پرتو آن مطابقت دقیق ترجمه با متن آیات انجام شود، همچنین توضیحات تفسیری را برای درک و فهم معانی آیات همراه ترجمه آورده است. همچنین ترجمه قرآن کریم غلامعلی حداد عادل، ترجمه بسیار خوبی است، از این نظر که بسیار روان است، ولی شاید آن دقت‌هایی که در ترجمه مجتبی شده در اثر ترجمه‌ای ایشان کمتر دیده شود، همچنین ترجمه قرآن کریم آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی که حدود ۴ دهه پیش به رشته تحریر درآمده است، برای تمام قشرهای جامعه قابل فهم است، چرا که ایشان برای عموم مردم نوشتند و توانسته به خوبی از عهده این مهم بر آید، اما به لحاظ دقت‌ها و ظرافت‌ها به پای دیگر ترجمه‌ها نمی‌رسد، اما در مجموع ترجمه روانی است.

■ الف و لام ترجمه را اشتباه می‌کند

به طور مثال در ترجمه «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»، اگر الف و لام کلمه «الْغَيْبِ» را مترجم، الف و لام جنس بگیرد، هر غیبی را شامل می‌شود، منتها غیب‌هایی که مطابق با شریعت، آیین و دین مطرح است و اگر الف و لام استغراق در نظر گرفته بگیرد، یک مصداق بیشتر ندارد، به گونه‌ای که مراد، تنها خداوند خواهد بود، چرا که مترجم استدلال می‌کند که در آیات نخستین سوره بقره، اصل معاد «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» و اصل نبوت «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» مطرح و ارکان عملی اسلام، یعنی نماز و زکات «وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» مطرح شده است و در این میان اشاره به اصل توحید خالی است و در نتیجه باید مطمئن شد که مراد از «الْغَيْبِ» خداوند است، البته این ترجمه «الْغَيْبِ» به خداوند، ترجمه تحت‌اللفظی نیست.

■ معانی واژه الحمد لله

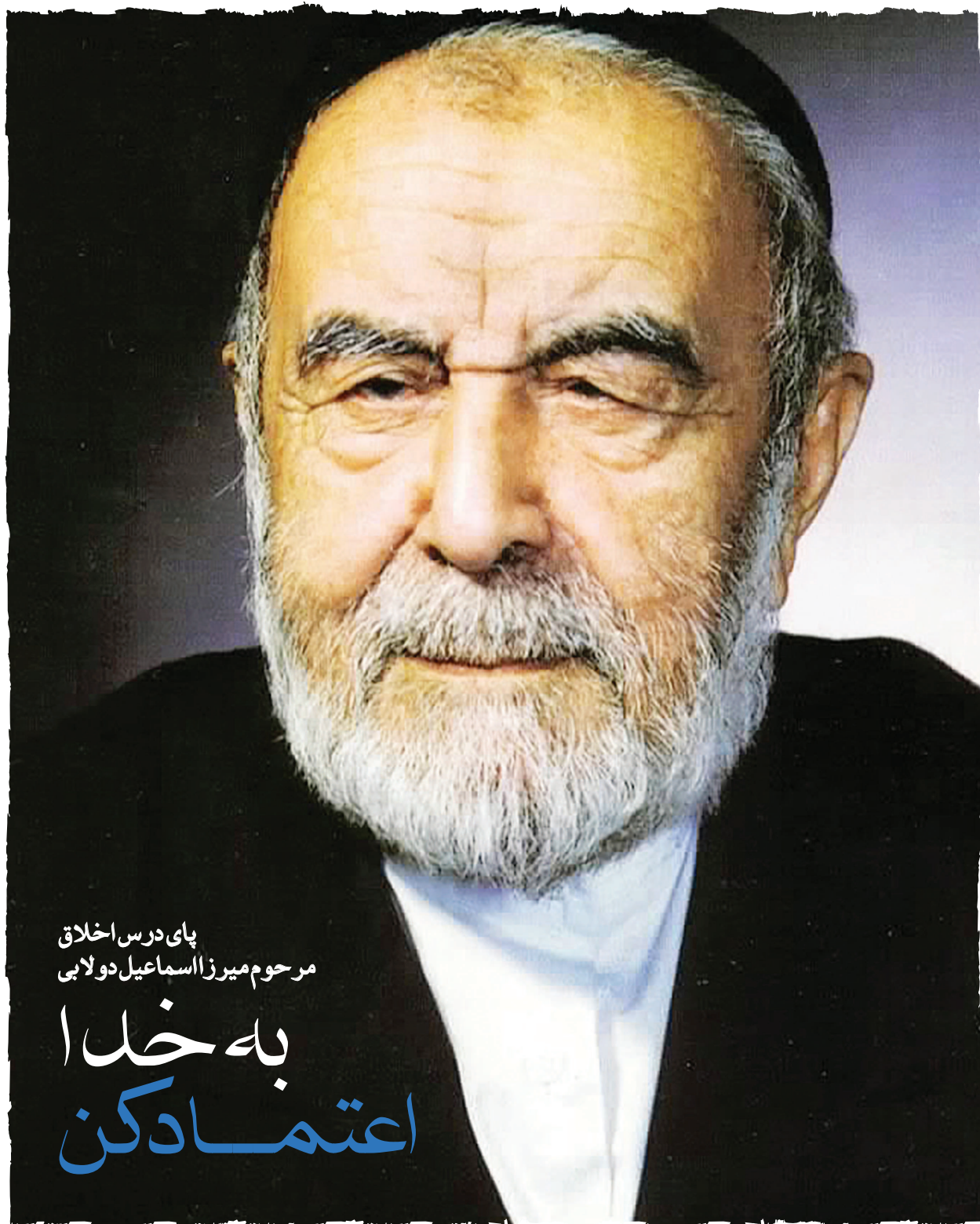
در ترجمه «الحمد لله» معنایی مختلفی را مشاهده می‌کنید، به گونه‌ای که برخی به «ستایش خدای را»، بعضی به «ستایش مخصوص خداوند است» و گونه‌ای دیگر به «ستایش به تمامی از آن خداست» ترجمه می‌کنند که هر یک از اینها نمود و جلوه تفسیر مترجم است، در ترجمه اول، جمله «الحمد لله» انشایی و در ترجمه دوم و سوم، اخباری در نظر گرفته شده است.

■ پاسخ به شبهه

در آیه «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا، ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ أَنْقَا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا» (مریم، ۷۲-۷۱) که می‌فرماید: «و هیچ کس از شما نیست مگر اینکه آید از آن (جهنم) وارد می‌شود، این امر آهمواره بر پروردگارت حکمی قطعی است، آن گاه کسانی را که پرهیزگار بوده‌اند می‌رهانیم و ستمگران را به زانو در افتاده در آدوخ آرها می‌کنیم» بسیاری از مفسران گفتند که منظور از ورود به معنای داخل شدن نیست، این اشتباه فارسی به عربی است، وارد می‌شود؛ یعنی مشرف می‌شوید، منتها افرادی که اهل ایمان و تقوا هستند، از آنجا وارد بهشت می‌شوند.

■ چرا اشتباه

این نوع اشتباهات در کار کردهای بشری رخ می‌دهد، ولی آن قدر هم زیان‌وارند نمی‌کند، هر چند که چهره ترجمه‌های قدیم با چهره‌های جدید متفاوت است، همچنین گاهی دیده می‌شود که برخی از مترجمان در برگرداندن ضمیر دچار مشکل می‌شوند یا معلوم را مجهول و بالعکس معنای می‌کند، این چیزهایی است که تقریباً از آن گریزی نیست، باین حال شاید ترجمه‌ای که ۳۰ سال پیش ترجمه شده، ممکن است که در مجموع ۲۰۰ اشکال داشته باشد، ولی اکنون شاید ۵۰ تا خطا بیشتر در ترجمه دیده نشود که حکایت از ترقی و پیشرفت مترجمان در امر ترجمه قرآن مجید دارد.



پای درس اخلاق
مرحوم میرزا اسماعیل دولابی

به خدا
اعتماد کن

حاج محمد اسماعیل دولابی به سال ۱۲۸۲ شمسی برابر با ۱۳۲۱ هجری قمری در یکی از محلات جنوب شرق تهران به نام دولاب، در خانواده‌ای اهل معرفت، کرم و دلداده اهل بیت علیهم السلام که همواره مورد احترام، اعتماد و رجوع مردم بودند متولد گردید. پدر بزرگوارشان (مرحوم حاج محمود خان احمدی دولابی)، بزرگتر و معتمد محل و منزلشان مأمن مردم و پذیرای اهل علم و معرفت بوده است. حاج محمد اسماعیل از کودکی با مجالس ذکر ائمه اطهار مخصوصاً حضرت اباعبدالله الحسین (ع) بسیار مأنوس بوده و از همین روی، مردم او را مایه خیر و برکت دانسته، به صفا و خلوص باطن ایشان توسل جسته و در سختی‌ها، وی را واسطه فیض الهی قرار می‌دادند.



روزی که فهم انسان باز شود، خواهد دید که ابتلائات و گرفتاری‌هایی که خدا برای او پیش آورده است، چه خیرهایی برای او داشته و خداوند از رهگذر آن‌ها، محبتی به او کرده که در خوشی‌ها و نعمت‌ها چنان محبتی به او نکرده است. به همین خاطر است که وقتی خدا پرده را بر می‌دارد، انسان غصه می‌خورد که چرا به خاطر ابتلائات و محرومیت‌های دنیا غصه خورده است و آن روز بیش از آنچه برای نعمت‌ها و گشایش‌ها شاکر است، به خاطر محرومیت‌ها و ابتلائات شاکر خواهد بود.

جوانی که از کودکی پدرش را بسیار اذیت کرده بود، بعد از اینکه بزرگ شد و ازدواج کرد، به یاد اذیت‌هایی که در حق پدر کرده بود و خوبی‌هایی که پدر به او کرده بود، افتاد. نزد پدر رفت و به او گفت: من شما را خیلی اذیت کرده‌ام و شما محبت‌های زیادی در حق من کرده‌اید؛ مرا حلال کنید. پدر هم به او گفت: حلال کردم.

مدتی بعد جوان به یاد سیلی‌ای افتاد که روزی پدرش به او زده بود و او به خاطر کودکی از پدر رنجیده خاطر شده و کینه او را به دل گرفته بود، اما امروز می‌فهمید که آن سیلی او را از چه انحراف و خطر بزرگی حفظ کرد، لذا نزد پدر رفت و به او گفت: پدر جان، همه خوبی‌هایی که تا به حال به من کرده‌ای یک طرف و آن سیلی که آن روز به من زد یک طرف. امروز می‌فهمم که آن سیلی از همه محبت‌های دیگری که به من کرده‌ای بالاتر است و به خاطر آن از شما سپاسگزارم.

خداوند فرموده است: «لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم» تا بر آنچه از دست‌تان می‌رود، اندوهگین و متأسف نشوید و به خاطر آنچه به دست‌تان می‌آید، فرحناک نگردید. پس یقیناً خداست که همه چیز را از ما می‌گیرد یا به ما می‌دهد و خداوند خیر خواه و عالم به مصالح بندگان خود می‌باشد، پس وقتی چیزی از

دست‌تان می‌رود، مصلحت مادر نداشتن آن است و وقتی به دست‌تان می‌رسد، خیر مادر داشتن آن است.

اگر این یقین نبود، العیاذ بالله این حرف زور بود. کلیه ناهمواری‌هایی که بر انسان تحمیل می‌شود، در حقیقت نعمت است.

امام حسن عسکری (ع) می‌فرماید: هیچ بلایی نیست، مگر اینکه نعمتی دارد که محیط بر آن بلاست.

همان وقتی که مغموم شده‌اید و زانوی غم در بغل گرفته‌اید و خود را از همه محروم‌تر می‌بینید، لطف حق بالای سر شماست و فرج نزدیک است؛ «ان مع العسر یسراً» همانا با سختی راحتی است. ابتلا و امتحان، فضل ثانوی خداوند است که انسان را متوجه ضعف‌های خود می‌سازد و امکان می‌دهد در مسیر رفع آن‌ها گام بردارد. احساس خسارت و شکست در امتحان الهی موجب می‌شود انسان گام‌های بلندتری در این مسیر بردارد.

پاداش عبادت

چقدر نمازی که حمد خدایش را بکند لذیذ و پاک است، آیا این باب مزاج نیست؟ به هنگام نماز با صاحبش تماس می‌گیرد، آیا جا دارد که از بابت آن مزد بخواهد؟ آیا هیچ مزدی بهتر از نماز می‌شود تصور کرد؟ از الان تا پنجاه روز دیگر قرار می‌گذاریم که یک چیزی بنویسید که بتواند مزد نماز باشد و از خود نماز بهتر باشد. لابد مزد، باید بهتر از خود کار باشد... برای روزه هم همین طور. برای دست سر یتیم کشیدن چیزی را پیدا کن که از آن بهتر و مزد آن باشد...

گفت پس چرا آدمی به هنگام عبادت اکره دارد؟ گفت چون نمی‌داند که چه کاره است. خیال می‌کند خداوند کار شاقی بر عهده اش گذاشته است. لذا با خلق تنگ می‌رود و می‌داند که خلق تنگ قرب نمی‌آورد.

محبت به خدا

شما محبت به خدا و ائمه داشته باشید و شب و نیمه شب هم انتظارش را داشته باشید، او هم کم

کم دیر یا زود خود را نشان می‌دهد. آن وقت آیا جان نرود؟

گفت: او طوری جان ما را می‌گیرد که حالی مان نمی‌شود. یک وقت می‌بینید در شهر و عالم دیگری نشسته ایم و داریم یکدیگر را نگاه می‌کنیم.

شرط قبولی اعمال

در حج کسی را دیدم گفت التماس دعا دارم. گفتم التماس دعا یعنی چه؟ گفت یعنی حجبی که آمده‌ام قبول کند.

گفتم خودت آن را قبول داری؟ گفت نه. گفتم: اگر من بگویم قبول کند مرا هم می‌گیرند. می‌گویند صاحبش آن را قبول ندارد، آیا تو بیشتر از صاحبش دلت می‌سوزد. اقلاً خودت اول بپذیر که خدا به تو توفیق داده است و تو را به سرزمین مکه آورده است.

نماز می‌خوانی و عبادت می‌کنی و خدا را می‌خوانی بگو الهی شکر. چهار پنج بار الهی شکر بگو تا لااقل شیرینی شکر به لب برسد. کم کم از خدا ممنون می‌شوی.

دستگاه قلب و جان چنین است. از خدای خود که راضی شدید خدا هم از شما راضی می‌شود. می‌شوید راضیه مرضیه. شاکر و مشکور.

فقط نان و آب خواستیم

ما یک روز هم با آنها (امامان علیهم السلام) ننشستیم. من که ننشستم. شما که ننشسته‌اید گوارایتان باشد. همیشه در خانه ام بود ولی یک روز هم پیش او درس نخواندم. با این وجود به من یاد داده است. چه رسد به آنکه اگر پهلوی می‌نشستم، آشنا بودم و می‌دانستم.

همه اش بیرون به تقلا بودم. برای رزق و دنیا و آخرت. خوشا به حال جماعتی که یک بو بردند که انگاری معلم اینجاست. البته گاهی دوستان اهل بیت و همه در خانه شان رفته ایم.

اما انصافاً در راشل زدیم. آن جور نبود که زانو بزنیم و او را معلم خود کنیم تا علم لدنی در ذاتمان بریزد. از او فقط نان و آب خواستیم.

وقتی خوبی می کنی

فمن يعمل مثقال ذره خيراً يره. خوبی می کنی به خودت برمی گردد. حتی وقتی دست کسی را می گیری، خدا مرحمت می کند و نگاه می کنی که به خودت خوبی کرده ای.

وقتی او را می بینی که نمی تواند بلند شود، خودت بوده ای که نمی توانستی بلند شوی. دستش را می گیری و بلند می شود، راحت می شوی.

مزد کار نکرده

اگر مزد عمل را می خواهی، آن ها آن را خیلی زود می دهند. قبل از عمل می دهند.

به مافرموده است مستحب است وقتی کارگر می گیری، مزدش را صبح بدهی تا با دل خوش کار کند. با اینکه زمانه بد است اما همین الان هم اگر کسی این کار را بکند، ضرر نمی کند. می گویند کم کار می کند، اما آیا می دانی همان کم را چقدر

زیبا انجام می دهد؟ اگر وجدان داشته باشد تا غروب با رغبت برایت کار می کند.

آیا آن ها به ما گفته اند این کار مستحب است و خودشان چنین نمی کنند؟ نکند صفات و اخلاق و فعل خودشان باشد که بر من و شما منت گذاشته اند و آن را به ما یاد داده اند؟ می گویم «نکند»، تا این معنا را خودتان درک کنید.

نفس نماز و روزه

خدا نصیب بعضی از شما کرده است که از نماز لذت می برید. آیا حاضرید نمازتان را بدهید و

چیز دیگری بگیری؟ حاضر نیستید آن را با چیز دیگری عوض کنید. می گویند این را بدهم چه چیز از آن بهتر بگیرم؟ روزه را بدهم چه چیز بهتر از آن بگیرم؟

امیدوارم نفس عمل هایی که خدا نصیبتان کرده است را هم حساب کنید که حاضر نیستید آن را با چیز دیگر عوض کنید.

کارهای خوب را اظهار نکن!

امیدوارم وقتی نماز می خوانی یا اعمال خوب انجام می دهی، یا در مجالس ذکر و دعا شرکت می کنی، نفس موفقیت به انجام عمل را اول حساب کنی و حساب کنی که در این موفقیت چه ها هست. اگر توجه کنی، در آن خیلی چیزها هست که هیچ جایی برای اظهار باقی نمی گذارد.

جفا نمی کند

در حدیث قدسی از پیامبر (ص) است که خداوند فرمود اگر کسی از خواب بیدار شد و وضو نگرفت، به من جفا کرده است. وقتی آدمی غصه دار می شود، از خواب بیدار شده است. هشیار می شود که انگار اینجا خیلی جای بد و خطرناکی است. همین طور است وقتی که خوشحال می شود. و اگر وضو گرفت و دو رکعت نماز نخواند به من جفا کرده است. اگر نماز خواند و دعا نکرد، با من صحبت نکرد که خدا یا چنین و چنان کن، مؤمنین را ببخش، و احتیاجش را نگفت، به من جفا کرده است. و اگر من دعای او را اجابت نکردم من به او جفا کرده ام. یعنی من خدای جفا کار نیستم و خلقم را اذیت نمی کنم.

همه این مقدمه ها برای این جمله آخر است تا به ما بفهماند که جفا کار نیست و خالق است که خلق را برای اذیت شدن نیافریده است.

قرض الحسنه

خداوند به شما هم عطا کند که وقتی به کسی قرض الحسنه دادی مطالبه نکنی و اگر خودش آورد، به او بگویی اگر لازم داری، من لازم ندارم. قرض الحسنه که هجده برابر عطای عادی ثواب دارد، یعنی همین. زیرا عزت گیرنده محفوظ است.

منتهی یک مقداری از حسن بودن آن، به این است که دهنده در باطن خود می گوید من پس نمی گیرم. مدت هم تعیین می کنند. اما دهنده در باطن، می گویند کارش را راه انداختم و رفت. تا برود خوش باشد. شخص بزرگ، قصد گرفتن ندارد. انشاءالله خداوند به شما هم وسعت بدهد که این گونه باشید.

هل من ناصر ينصرني

مولایم اباعبدالله علیه السلام نیز در روز عاشورا فرمود: «هل من ناصر ينصرني» چه کسی از میان شما هست که مرا کمک کند؟ آیا این از روی فقر است؟ نه! بزرگ است و می خواهد شنونده را راه بیاندارد.

درهای بهشت همین جا هستند

وقتی که هشت در بهشت به روی کسی باز باشد، هر کاری که او می کند با بهشت و عطر و بوی آن کار دارد.

وقتی به او می گویند ثواب به تو می دهیم، می گوید ثواب را می خواهم چه کنم. همین کاری که می کنم ثواب است. نماز که می خواند اگر به او بگویند خدا نمازت را قبول کند، می گوید قبول کرده است که دارم می خوانم.

پس ذکر خدا، هشت در بهشت است. تا با هر کدام ذکر او می شود، هر هشت در باز می شود.

تاثیر زبان

اگر چهار مرتبه بگویی بیچاره ام و عادت کنی، اوضاع خیلی بی ریخت می شود... همیشه بگویند الحمدلله، شکر خدا. بلکه بتوانی دلت را هم باز بانی همراه کنی. اگر پکر هستی دو مرتبه همراه باد دلت بگو الحمدلله. آن وقت غمت را از بین می برد...

امیدوارم جلوی زبانت را بگیری که موثر است.

فلسفه هیوط

گفت: چرا (خدا) ما را عوذ بالله از خود جدا کرد. گفت: آنجا قرب بود. نمی شد آدم بی ادب باشد. ما هم بی تجربه بودیم. هستی با ما بود، در حالیکه بی ادب بودیم. لذا درست در نمی آمد. اینجا دماغ همه مان به خاک خورد، خدا را سجده کردیم. یا الله گفتیم. دچار اجنبی شدیم. نفس خودمان دشمنان شد. حالا که برگشتیم مثل آدم وارد می شویم.

مالک و مملوک

جوان هستید. از همین الان آزاد باشید. هر چه در می آوری تا غروب خرج کن. مملوک دنیا نشوید... اگر مملوک دنیا شدی مرتب به شما وحی می کند. فرمان می دهد. دیگر نمی گذارد فرمان خدا و ائمه را ببری و از همین جا راه خدا را عوض می کند. اگر می خواهی مملوک شوی مملوک خدا شو و مالک بر هر چیز. در این صورت عزت و شئون انسانی شما حتما حفظ می شود. خودت را نفروش!

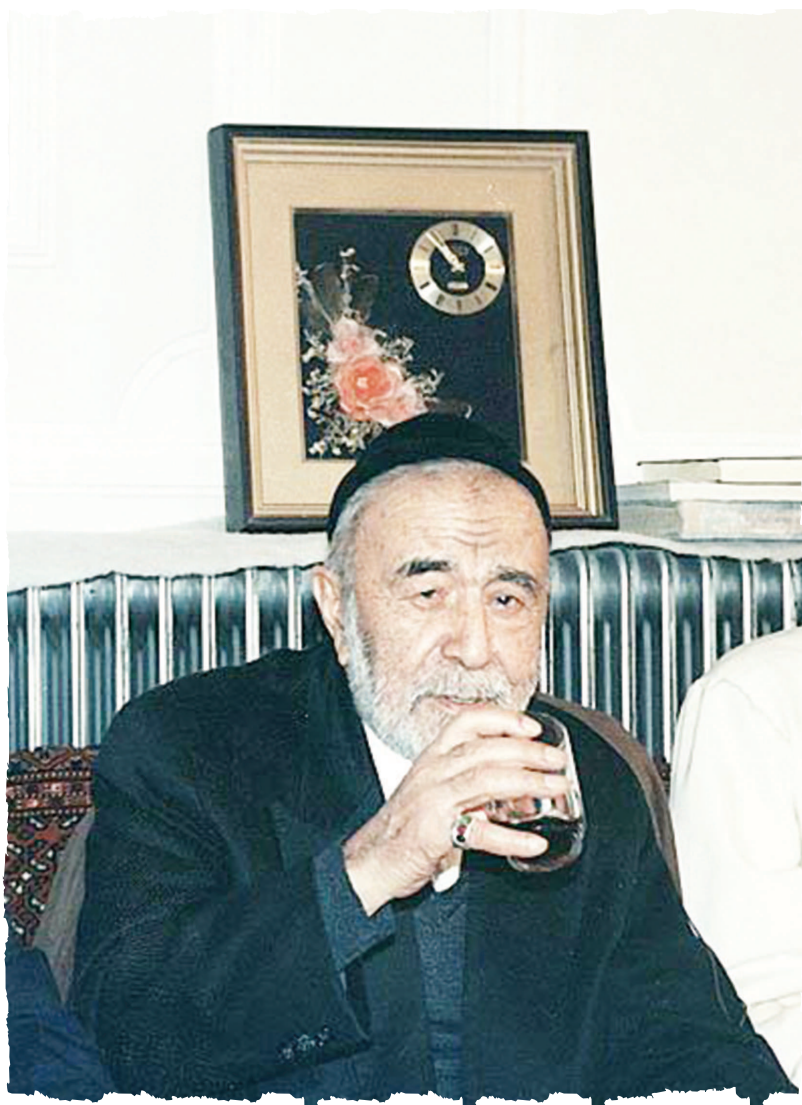
قلب آرام

با قلب خودت، با جان خودت همنشین باش که همه چیز همان جاست. ولایت و امام و پیغمبر و خدا همه آنجاست. آنجا نظرگاه خدا و ائمه هم هست. امامان با هر کسی نمی نشینند. با آن کسی می نشینند که قلبش آرام باشد، مودبی نباشد.

شهیدش کن!

جان دادن همیشه یک جور نیست. با شمشیر می توان سر کسی را بزنی و او را بکشی. با احسان

خداوند خیر خواه
و عالم به مصالح
بندگان خود
می باشد، پس وقتی
چیزی از دستمان
می رود، مصلحت ما
در نداشتن آن است



بصر کن! چرا نگاه می کنی؟! اگر خدا هم نشان داده سرت را برگردان. اگر دو نفر غیبت می کنند گوش نده. شما اهل آن نیستی، همه افعال خوب را باید دید، ولی افعال بد را نه.

فکرش را نکن

حتی یک ساعت هم به فکر رزق نباش. به دنبال کسب و کار هم که میروی، بدان که در رزق، فاعل تامّ خدای متعال است. هوالرزاق ذو القوّة المتین: هر آینه خداوند همان روزی دهنده ی نیرومند و محکم کار است.

مقدرات الهی

رسول خدا فرمود: هر کس مقدرات الهی را بپذیرد و مشفقانه و صابرا نه با آن برخورد کند، خدا می فرماید من فردای قیامت شرم دارم برای او میزبان و عدالت بگذارم. چون این بنده من کارهای مرا در تاریکی دنیا مشفقانه و از روی میل با صبر و تحمل، تحویل گرفت و هیچ اعتراضی نداشت.

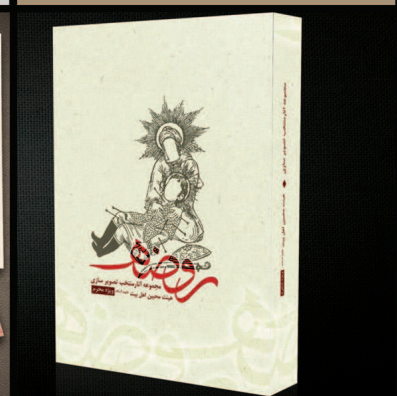
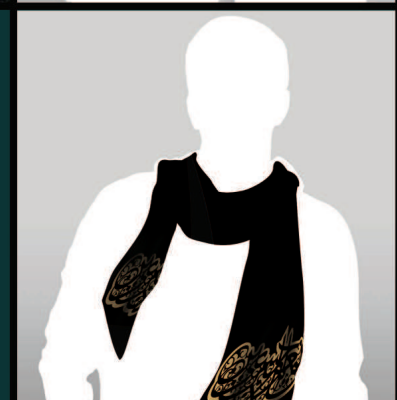
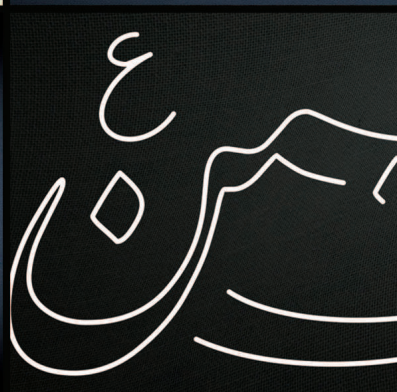
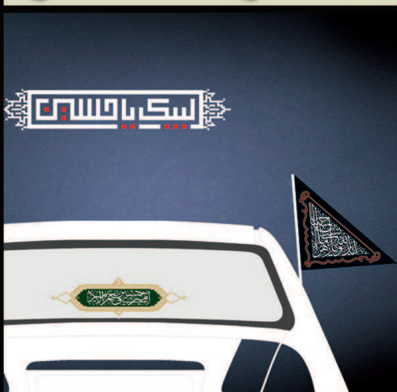
غض بصر

خداوند اذن نداده است عیب افراد را ببینیم. غض

هم می توان. با عطا و احسان می توانی شهیدش کنی. برای آزمایش، درباره پدرت خوبی کن. امان نده که پدرت تلافی کند. آن وقت ببین پدرت گریه می افتد... احسان شهید می کند و هم می میراند، خیلی سریع تر از شمشیر.

وقت نزاع

در روایت آمده است که وقتی نزاع می شود ملائکه به سراغ کسی که هنوز حرفی نزده است می روند و از او می خواهند که چیزی نگوید. اگر گوش نکرد او را رها می کنند و به سراغ دیگری می روند.



اهل بیت علیهم السلام



کلیدواژه‌های نیکو کاری
بازخوانی بند پنجم و ششم از
نامه سی و یکم نهج البلاغه

نگینی در کویر
قدم به قدم به زیارت
آستان امامزاده ابو جعفر محمد
علیه السلام در یزد

حلال نمی کنم
سخنان آیت الله خوشوقت درباره
حضرت رقیه، واکنش‌های
زیادی به دنبال داشت





سخنان آیت الله خوشوقت درباره حضرت رقیه،
واکنش‌های زیادی به دنبال داشت

حلال نمی‌کنم

سعیده محبی

خصوص پرسیده شد این بود که اصلاً ایشان (حضرت رقیه) وجود داشته؟ و پاسخی که او داد این بود: بله، در تاریخ وجود داشته در شام هم بوده؛ اما اصلاً دختر امام حسین نبوده است. در ادامه، پرسش کننده درباره چگونگی به شهادت رسیدن حضرت رقیه سوال می‌کند و آیت الله خوشوقت پاسخ می‌دهد: باید بگوئیم در مقاتل چنین بیان شده است. ما که آنجا نبودیم ببینیم چگونه به شهادت رسید؟ شاید ایراد اول به تدوین گر این برنامه برمی‌گردد. او باید به هر حال می‌فهمید که برخی مطالب علمی است و باید در جای خودش مطرح شود و پخش یک مسئله این چنینی از رسانه عمومی به هیچ وجه نه لازم است و نه مفید. اما همین سوال و جواب‌های کوتاه کافی بود تا عکس العمل‌هایی به وجود بیاید تا جایی که حتی برخی مداحان هم موضع گرفتند و خیلی از هیأتی‌ها عکس العمل‌های ناشایستی نشان دادند.

دیگران چه گفتند؟

به دنبال پخش این سخنان از تلویزیون که عده‌ای آن را به حساب شیطننت رسانه ملی در تخریب چهره این شاگرد امام خمینی (ره) گذاشتند و از آن با تعبیری چون تحریف و انتخاب گزینشی سخنان ایشان یاد کردند، موجی از انتقادات و اظهار نظر‌ها در نقد این سخنان به راه افتاد. تا آنجا که حتی کار به برخی

وقتی برنامه مناسبتی «راه سعادت» در دهه اول ماه محرم از شبکه یک سیما روی آنتن می‌رفت شاید هیچ کس فکرش را نمی‌کرد که پخش سخنان آیت الله خوشوقت که از اساتید اخلاق و شاگرد علامه طباطبائی است، درباره حضرت رقیه سلام الله علیها جنجالی به پا کند. عده‌ای در نقد این سخنان و عده‌ای در مقام دفاع از او برآمدند، اما ماجرا از کجا شروع شد؟

شروع شد. آیت الله در پاسخ به این سوال گفتند که ایشان (حضرت رقیه) دختری از شهدای کربلاست. در تاریخ که در مورد بچه‌های امام حسین می‌نویسند، دختری به نام رقیه وجود ندارد. سوال دیگری که در آن جلسه از این روحانی سرشناس تهرانی در این

همه چیز از سوال یکی از پامنبری‌های آیت الله خوشوقت مبنی بر اینکه که آیا حضرت رقیه دختر امام حسین علیه السلام است یا خیر؟



موضع گیری ها کشیده شد. اما آنچه در این میان قابل توجه بود نظر تعدادی از علما و مراجع سرشناس کشور در این خصوص بود. کسانی چون آیت الله نوری همدانی، آیت الله مکارم شیرازی، آیت الله حسین مظاهری، آیت الله سید محمدعلی علوی گرگانی و... برخی از اظهار نظرهای علما در قالب استفتاء برخی در قالب سوال و جواب و برخی هم در پاسخ به نامه های مکتوب صورت گرفت.

آیت الله ناصر مکارم شیرازی در این زمینه گفت: شکی نیست که دختر کوچکی از امام حسین علیه السلام در شام از دنیا رفت و در آنجا دفن شد و حرم فعلی منسوب به همان دختر است، اما اینکه نام آن دختر رقیه بوده یا نام دیگری داشته در بین دانشمندان اسلامی اختلاف نظر وجود دارد هر چند معروف این است که نامش رقیه است. آیت الله حسین مظاهری که خود استاد اخلاق اصفهان است در سخنانی گفت: همین جا که به عنوان مرقد حضرت رقیه مشهور است، مرقد اوست و تشکیک کردن یک ظلم است آن هم ظلم به بیجه مظلوم امام حسین و همین شهرت راجع به مرقد مطهر حضرت زینب سلام الله علیها نیز هست و تشکیک در آن ظلم به حضرت زینب (س) است و ظلم به حضرت زینب گناهش خیلی بزرگ است و مادر این گونه موارد نظیر سیادت اشخاص و قبور بزرگان چیزی جز شهرت نداریم و این شهرت در نظر همه فقها حجت بوده و هست.

آیت الله حسین نوری همدانی هم با نظری دقیق به بیان منابع و اسناد موجود درباره شخصیت حضرت رقیه در کتب معتبر روایت پرداخت و گفت: در کتاب هایی چون کامل بهائسی و نفس المهموم و کتاب های معتبر دیگر از دختر خردسالی که برخی نام او را رقیه نامیده اند و در شام به شهادت می رسد، برای امام حسین (ع) ذکر کرده اند و اگر کسی برای آن حضرت نذر کند، باید آن را ادا نماید و مضجع موجود در دمشق متعلق به آن حضرت است.

تاریخ نیز می گوید: حضرت سیدالشهدا (ع) دختری به نام رقیه داشتند که در سن سه سالگی در خرابه شام به شهادت رسید (منتخب التواریخ ص ۲۹۹) مادر حضرت رقیه مطابق اکثر نقل ها «ام اسحاق» نام دارد که فضایل و مناقب بسیاری را برای آن بانو بر می شمارند. (ترجمه ارشاد ج ۲ ص ۱۹۷)

حضرت رقیه در ماه شعبان چشم به جهان گشود، سن مبارک آن حضرت هنگام شهادت سه سال بود. عبدالوهاب بن احمد شامفی مصری مشهور به شعرانی (م ۹۷۳ ق) در کتاب المنن باب دهم نقل می کند، نزدیک مسجد جامع دمشق بقعه و مرقدی وجود دارد که به مرقد حضرت رقیه دختر امام حسین (ع) معروف است و بر روی سنگی واقع در درگاه آن مرقد نوشته شده است «این خانه، مکانی است که به

ورود آل پیامبر و دختر امام حسین (ع) حضرت رقیه شرافت یافته است. مورخ خبیر عمادالدین حسن بن علی بن محمد طبری، هم عصر خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب کامل بهایی می نویسد دخترک سه چهار ساله ای که خاندان امام حسین (ع) در خرابه شام شب هنگام، خواب پدر را دید و بهانه پدر نمود به یزید گفت: سر پدر را برایش ببرند، سر مقدس را آورده و در کنار دختر قرار دادند، آن دختر از غم پدر فریادی برآورد و جان داد. نام حضرت رقیه علاوه بر کتب مشهوری چون لهوف و... در قصیده سوزناک سیف بن عمیره، صحابی بزرگ امام صادق (ع) علیه السلام آمده و علمای بزرگی همچون شیخ طوسی، نجاشی، علامه حلی و... به آن تصریح کرده اند.

نکته مهم اینکه برخی از پاسخ هایی که به این سوال از سوی علما داده شده مربوط به این تاریخ و سخنان آیت الله خوشوقت نیست و قبلا یاد موضوعی دیگر مطرح شده بود اما حالا بر جسته شده و طوری انعکاس پیدا کرد که انگار دعوایی

بین علمای اسلام در گرفته است. آیت الله سید محمدعلی علوی گرگانی نیز در جایی بیان کرده که وجود حضرت رقیه سلام الله علیها از مسلمات تاریخی است و اگر شبهه ای هم هست در اصل وجود ایشان نیست و بعضی از شبهات در نام مبارک او وجود دارد ولی این مسئله که دختری از امام حسین علیه السلام در شام مدفون است، هیچ گونه شک و شبهه ای در آن وجود ندارد و توصیه مایه کسانی که این شبهات را نسبت به معتقدات دینی مردم وارد می کنند آن است که بدانند هیچ گونه نفعی نخواهند

برد و فقط آخرت خود را خراب کرده اند و خود را مورد غضب امام حسین علیه السلام قرار داده اند و لذا خوب است که با این گونه مسائل خود را درگیر ننمایند. آیت الله شیخ خلیل مبشر کاشانی هم در واکنش به شک و شبهه نسبت به حضرت رقیه تاکید کرد که هیچ گونه شک و شبهه ای درباره وجود مقدس حضرت رقیه بنت الحسین علیهما السلام وجود ندارد و شواهد تاریخی نشان می دهد که آن مظلومه بر اثر تحمل رنج ها و مصائبی که در مسیر شام و آنچه در خرابه شام اتفاق افتاد، در صغر سن از دنیا رفته و در دمشق مدفون شد، تنها مطلب مورد بحث این است که نام مبارک او رقیه بوده یا زینب یا اسم دیگری داشته، سپس به اسم رقیه مشهور شده؟ و اما اشتها اسم او به نام رقیه به این جهت است که در مدفن این وجود مقدس و نورانی، در دمشق، نام

گفته اند من منکر ایشان هستم؛ (در حال گریه کردن) من کجا این حرف ها را زده ام، بنده منکر وجود ایشان نبوده ام و نیستم

رقیه بنت امیر المومنین علیهما السلام نوشته شده که بدیهی است انتساب به «جداعلی»، متداول و معمول بوده است پس تشکیک در اصل وجود مقدس آن حضرت جرم و ظلم به آن مظلومه و پدر بزرگوارش، بلکه ظلم به اهل بیت علیهم السلام است.

ای کاش از خود ما سوال می کردند

همزمان با شدت گرفتن این اظهارات علما و مراجع تقلید، آیت الله خوشوقت هم در واکنشی با یک اظهار نظر صریح که نشان از دلگیری اش از این اقدام رسانه ملی در پخش سخنانش داشت گفت: «کسی که این کار را کرده است، بنده آن را حلال نخواهم کرد»

او این جمله را در جلسه ای که در این زمینه میان او و حجت الاسلام میرزا محمدی و حجت الاسلام موسوی مطلق به صورت خصوصی بر گزار شد، عنوان کرد. او در این جلسه با اشاره به برنامه پخش شده از صدا و سیما از اختلاف ۱۸۰ درجه صحبت های منتشر شده با اصل سخنانش گفت و افزود: اولاً بنده

معتقد به ایشان هستم، و این دختر را از عائله امام حسین می دانم، و قبر ایشان هم از مسلمات است، و دو جریان باعث دگرگونی شام و تغییر رفتار یزید شد، یکی خطبه امام سجاده (ع)، که در این خطبه ایشان پیغمبر را با عظمت یاد کردند و انتصاب خود را به پیغمبر بیان نمودند، و دیگری جریان دختر مظلوم امام حسین (ع) بود. ثانياً ۵۰ سال است که در مسجد ماروضه حضرت رقیه و خرابه شام را می خوانند و ما گریه و عزاداری می کنیم برای ایشان، و یک کلام هم در این ۵۰ سال چیزی نگفته ایم، ثالثاً بنده منظورم این بود

که بعضی که ایشان را دختر امام نمی دانند، شاید ایشان را یکی از اصحاب سیدالشهدا بدانند. ولی اصل وجود این دختر مسلم و قطعی است؛ ای کاش از خود ما سوال می کردند منظور ما چه بوده است، و بعد زبان به لعن و ناسزا می ماباز می کردند. گفته اند من منکر ایشان هستم؛ (در حال گریه کردن) من کجا این حرف ها را زده ام، بنده منکر وجود ایشان نبوده ام و نیستم.

قائله بدین نحو ختم شد اما توجه به این نکته لازم است که بحث علمی و طلبگی میان علما همیشه بوده و خواهد بود اما بهتر است همه افراد جایگاه خود را درست بشناسند و بدون اطلاع اظهار نظر نکنند. اینکه مداحی که معلوم نیست چقدر سواد دارد یا روزنامه نگاری از سر سیاست بازی آبروی یک عالم را به بازی بگیرد مطمئناً جایز نیست.

قدم به قدم به زیارت

آستان امامزاده ابو جعفر محمد علیه السلام در یزد

نگینی در کویر

زهرا اشرفی

راه کویر در پیش می گیریم، دل را روانه شهر ستاره های پر فروغ می کنیم، شهری که معنای یزدان را در واقعیت خود با پاکی و قداست نمایان کرده است. آری اینجا یزد است شهری که در دل آن گلدسته ها و گنبد های فیروزه ای همچون نگینی می درخشند. بی تردید مکان های مقدس یزد، این شهر را شهر به شهر خدا کرده است. اماکن و بقاع متبرکه ای همچون آستان مقدس ابو جعفر محمد علیه السلام که امروز در یزد با گذشت بیش از هزار سال زیارتگاه مردمان مؤمن و خدا جوست.

حضرت ابو جعفر محمد
علیه السلام در اواخر سده
چهارم هجری و در ۳۰
سالگی از بغداد به سمت
ایران مهاجرت کرد. نقل



است که آن حضرت بر اثر جنگ های خونینی که بین سنی و شیعه در «واسط» در نزدیکی بغداد رخ داده بود و به پیروزی سنی ها انجامید مانند دیگر سادات و بزرگان شیعه مورد تعقیب قرار گرفته و خود را مخفیانه به ایران و سرزمین یزد رسانده است. شهری که به دلیل شرایط نامساعد کویر گردنکشان و

کشور گشایان در طول تاریخ هیچگاه به آن چشم طمع نداشتند و همیشه به دنبال سرزمین های آباد و پر رونق بودند تا به آسانی از منابع خدادادی بهره مند شوند. از این روست که بسیاری از سادات در هنگام مهاجرت به دلیل دوری از چشم حاکمان به این سمت پناه آوردند. کویر محل امنی برای

اقامت، مخفی شدن و لقمه نانی به دست آوردن و به عبادت پروردگار پرداختن بود. اما اولین گروه از سلسله فرزندان اهل بیت علیهم السلام که گذرشان به یزد افتاد حضرت ابو جعفر محمد علیه السلام بود. این امامزاده بزرگوار برای آنکه از چشم سلاطین به دور بماند؛ در کسوت درویشان و فقیران از

را از کارگاه آهنگری بیرون آورد و دستخوار داد تا در سرای خودش از او پذیرایی کنند. همچنین او جش خواست نامحل سکونتی در خور او برایش فراهم آوردند. اما ابو جعفر علیه السلام در همان کوچه آهنگری در منزلی سکنی گزید. از آن پس آن کوچه به دلیل حضور ابو جعفر محمد که از نسل حسین بن علی علیهما السلام است حسینیان نام گرفت. به گفته اهالی یزد کوچه حسینیان محله یوزداران یک کوچه عادی نیست مردمان و اهالی آن بر دیگر اهالی شهر برتری و احترام خاصی دارند. چرا که آن ها گوهر وجود ابو جعفر را در بر گرفته اند. همچنین برخی مورخین همچون مفیدی بر این باورند که چون محل سکونت و دیوان امیر او جش در محله «فهادان» شهر یزد بوده، یکی از همان خانه های قدیمی که در این محله قرار دارد باقی مانده از خانه ابو جعفر است. چرا که ایشان بسیار مورد توجه و تکریم و تعظیم امیر او جش بوده است.

برگی از زندگی

از روزی که امیر او جش این فرزند پاک اهل بیت علیهم السلام را یافت تمام تلاشش امانتداری از فرزند رسول خدا بود. از این رو دستور داد تا خانه کوچک حسینیان را آماده کنند و دخترش را به عقد او در آورند. امیر او جش به سبب علاقه به خاندان اهل بیت و نبوت علیه السلام زندگی شایسته ای را برای ابو جعفر محمد علیه السلام فراهم کرد. او به دلیل اینکه ابو جعفر علیه السلام احساس کند در دیار یزد غریب نیست منطقه «فهرج» و روستای «طرزجان» را به او بخشید تا بدین وسیله ارادت خالص خود را به ساحت مقدس پیامبر نشان دهد. ازدواج حضرت ابو جعفر محمد علیه السلام با دختر امیر او جش ثمره اش سه پسر بود. از این سه بزرگوار فرزندان است که در سرار ایران و یزد زندگی می کنند. پسرانی به نام محمد، عبیدالله و علی. برخی از نوادگان این سه بزرگوار در یزد دارای گنبد و بارگاه هستند و قبورشان محل زیارت دوستداران اهل بیت علیهم السلام است. بزرگای همچون سید رکن الدین محمد که بارگاهش در جوار مسجد جامع یزد واقع شده، سید امیر صفی الدین، امیر محمد جعفر مفتی و... را می توان از نسل پاک و پر برکت ابو جعفر محمد دانست.

به ایران رسید. ایشان پس از تحمل سفری سخت، یزد را محلی امن برای اقامت برگزیدند. چند روزی را در کوچه های شهر به دنبال خانه و کسب و کار گشت. در نهایت به کاری سخت و کم اجرت بسنده کرد و در مغازه آهنگری مشغول به کار شد. او زندگی غریبانه خود را در یزد با شاگردی در مغازه آهنگری آغاز کرد.

سرنوشتی سزاوار

گویا تقدیر ابو جعفر محمد به گونه ای دیگری رقم خورده بود؛ چند روزی بود که در کارگاه آهنگری مشغول به کار شده بود. شب ها را در کاروانسرا یا مسجدی به دور از چشم مردم سپری می کرد. در این حین حاکم یزد معروف به «امیر او جش» که مردی نیک سرشت و دوستدار آل علی علیه السلام بود، در خواب حضرت رسول را می بیند که به او فرمودند: یکی از فرزندان من به دیار تو آمده و تقدیر او این است که در این سرزمین بماند و از او فرزندان به وجود آید که موجب خیر و برکت این خطه می شود. حاکم به فرمان پیامبر خدا صبح در شهر به جستجوی او پرداخت تا شاید او را بیابد و از برکت او بهره مند شود. اما حاکم با وجود اینکه شهر در آن زمان وسیع نبود راه به جایی نبرد. امیر او جش بار دیگر پیامبر ختمی مرتبت را در خواب می بیند. این بار ایشان محل کار حضرت را به او جش می گوید. حاکم یزد صبح دیگر با هدايت پیامبر در مغازه های آهنگری به دنبال ابو جعفر علیه السلام گشت، و چون در آن روزگار افراد غیر بومی کم بودند ایشان را خیلی زود پیدا کردند. امیر او جش در بر خورد اول با انکار ابو جعفر روبه رو شد. چرا که ایشان در مدتی که در شهر حضور داشتند در یافته بودند که بیشتر مردم این دیار از اهل سنت هستند و اگر او را شناسایی کنند مورد آزار و اذیت قرار می گیرد. در این هنگام حاکم رویای خود را برای ابو جعفر محمد علیه السلام بازگو کرد. ابو جعفر علیه السلام در یافت که حاکم از سوی جدش رسول خدا مورد مر حمت قرار گرفته و حاکم در صدد کمک و حمایت از اوست. گفته شده است در این لحظه حاکم که دلی پاک و سرشار از محبت داشته بر سر و روی او بوسه می زند و خود را به پای او می اندازد. امیر او جش یافتن و حضور در کنار این فرزند پیامبر را سعادت بی برای خود می دانست. از این رو ابو جعفر علیه السلام

زادگاه خود بغداد حرکت کرد و در طول سفر و در ابتدای اقامت خود در یزد شجره نامه شان را که معرف سیادتشان بود در میان چوبی که بر سر کوزه آب قرار می دادند، پنهان کرد. ابو جعفر محمد علیه السلام در زمان فرمانروایی «فخرالدوله دیلمی» زمانی که سادات در ایران با احترام زندگی می کردند،

از تبار پاک

حضرت ابو جعفر علیه را باید از نوادگان امام جعفر صادق علیه السلام دانست. ایشان به چهار واسطه نسب شریفشان به امام ششم شیعیان حضرت جعفر بن محمد صادق می‌رسد. ابو جعفر محمد بن علی بن عبدالله احمد بن جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در اواسط سده چهارم هجری چشم به جهان گشود. شجره نامه این امامزاده بزگوار گواه این است که ایشان پرورش یافته پدران و نیاکانی صالح و پرهیزگار است. پدرانی همچون علی بن جعفر؛ که کوچک‌ترین فرزند امام صادق علیه السلام و جد چهارم وی است.

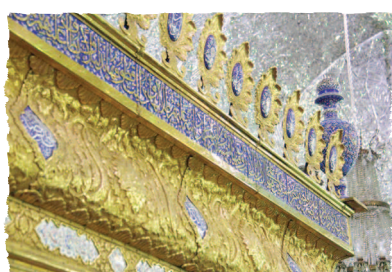
چون ایشان و فرزندان‌شان در ۶ کیلومتری مدینه در روستایی به نام عریض زندگی می‌کردند سلسله فرزندان او را «سادات عریضی» نامیده‌اند. علی عریضی که مردی نیک سرشت بود به امامت برادرش موسی بن جعفر اعتقاد راسخ داشت. ایشان از همسرشان «فاطمه کبری» که از نوادگان امام زین العابدین علیه السلام بود پسرانی را به یادگار دارد. احمد شعرانی از

نیاکان امامزاده جعفر علیه السلام یکی از آنان است. همچنین به نقل از تواریخ از احمد شعرانی سه پسر به یادگار مانده است که عبدالله پدر بزرگ امامزاده جعفر علیه السلام یکی از همان پسران است. کتب انساب محل سکونت عبدالله را مراغه از شهرهای آذربایجان شرقی می‌دانند. عبدالله دارای پسری به نام علی بوده که ایشان پدر ابو جعفر محمد علیه السلام است. در باره سلطان سید علی پدر این امامزاده بزگوار نقل است که مادرشان «ام حسین» از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام بوده. نقل است ایشان در مرند زندگی می‌کردند و سپس به یزد مهاجرت می‌کنند و در آن شهر سکنی می‌گزیند اکنون بارگاه امامزاده سلطان سید علی در دل ناین، در کنار راه عبوری از این شهر واقع شده است.

یزد در ماتم

امامزاده ابو جعفر محمد علیه السلام در طول زندگی خود در یزد به سبب انتساب به پیامبر و مصاحبت با حاکم دارای شأن و منزلت اجتماعی بود. سکونت گاهش محل عبادت مردم بود نه

صرف نماز و نیایش. مردی مردم‌دار همچون ابو جعفر علیه السلام عبادت را در رفع و رجوع امور عمومی و اجتماعی مردم می‌دانست. او در طول حضورش در یزد زمینه ساز شناخت مردم از اهل بیت پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام شد. ابو جعفر در مقام عمل، مبلغ اصل امامت و ولایت بود. در طول حیات او، در مدت کوتاهی مذهب تشیع به صورتی فراگیر رونق و رواج پیدا کرد. به راستی امامزاده ابو جعفر محمد علیه السلام نه تنها در طول حیات خود در یزد شهره عام و خاص بود بلکه به گفته بسیاری از اهالی نام نیکش برای همیشه در تاریخ با نام یزد عجین خواهد بود. ایشان پس از گذشت ۴۰ سال زندگی شرافتمندانه در یزد سرانجام در ششم محرم ۴۲۴ قمری به ملکوت اعلی پیوست. مردم یزد پیکر پاک ایشان را بنا بر وصیت خودشان در قبرستان تازبان در کنار مزار بزرگان و شهدای صدر اسلام به خاک سپردند. در فقدان سلاله پیامبر نه تنها محله بوزداران و محله‌های مجاور بلکه مردمان شهر و روستا یکپارچه در ماتم و اندوه فرو رفته بودند.



یکی از مکان‌های متبرک این زیارتگاه است. نوشته‌اند مردی مبتلا به بیماری حصبه بود و به علت درد و رنج بیش از حد و برای رهایی از این سختی، خود را به داخل چاه می‌اندازد. اما زمانی که او را بیرون می‌آورند، هیچ آسیبی در او نمی‌بینند، از آن روز این چاه به چاه «صاحب‌الزمان» موسوم شد. پس از آن، مردم حاجتمند و دردمند، با ایمان و اعتقاد خود بر سر این چاه می‌روند و با نوشتن عریضه و انداختن نذورات در داخل آن حاجت خود را طلب می‌کنند.

بارگاهی تو در تو

پس از ورود به صحن امام خمینی وارد رواق غربی بقعه شده؛ رواقی مزین به آینه کاری‌های برجسته و کتیبه‌هایی از احادیث ائمه اطهار علیهم السلام که تقدس خاصی را به حرم بخشیده است. وجود دو روزن مشبک در این رواق چشم‌ه‌ر زائری را به سوی ضریح حرم حضرت ابو جعفر محمد علیه السلام روانه می‌کند. در چهارسوی آستان مقدس امامزاده ابو جعفر محمد علیه السلام رواق‌هایی با چشم‌انداز و معماری خاص جلب توجه می‌کند.

امامزاده، دیگر قبرستان تازیان یک قبرستان متروکه نبود. او در آن سال‌ها با سفر به کربلا و دیدن بقعه عسکرین برای اولین بار حرم و رواقی با همان سبک برای مزار مطهر سلاله پیامبر بنا کرد. مشیر الممالک وقتی استقبال زائران امامزاده ابو جعفر علیه السلام را دید در سال ۱۳۱۹ قمری برای توسعه بقعه و اطراف آن ساختمان‌های قبلی را تخریب کرد. تنها بنای بازمانده اولین ساختمان این حرم، صحن امام خمینی است که امروز بیشتر رفت و آمد به بقعه از طریق همین صحن است.

چاه صاحب‌الزمان

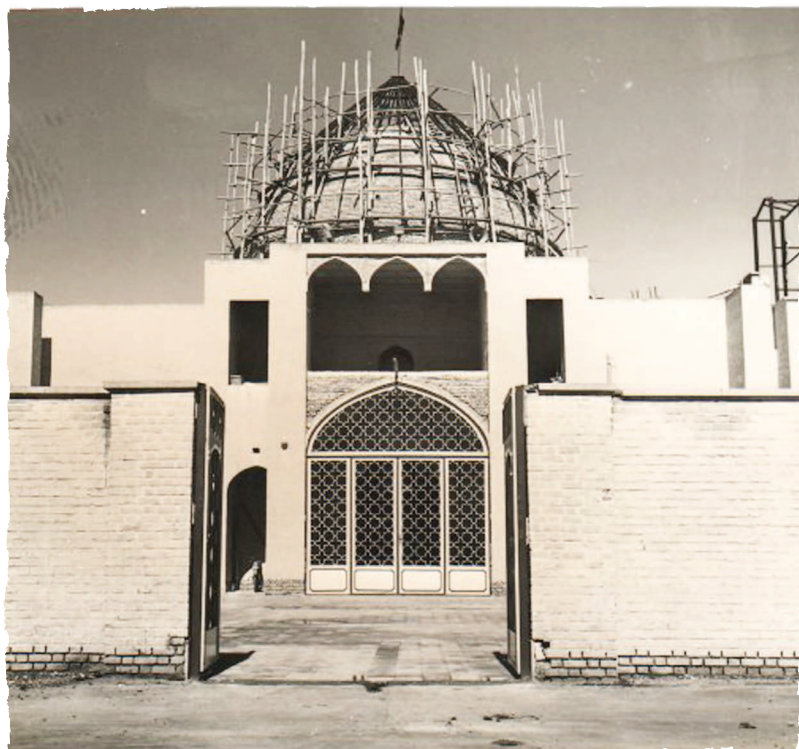
یکی از ویژگی‌هایی که در صحن امام به چشم می‌خورد معماری قدیمی آن است. ایوان‌ها و اتاق‌های اطراف آن با حوض سنگی در وسط آن حال و هوای دیگری را به صحن بخشیده است. اما در ضلع غربی ایوان ورودی رواق و در مقابل کفش‌داری چاهی قرار گرفته است که به گفته زائران حالت معنوی خاصی دارد. چاهی به عمق ۴۰ متر که در گذشته تامین کننده آب آستانه بود، امروز به خاطر داستانی که برای آن نقل می‌کنند،

راهی برای زیارت

اکنون جسم و جان را رها سپار آستان مقدس حضرت ابو جعفر محمد علیه السلام کرده، خود را به مرکز شهر، محله گودال مصلی رسانده و از آنجا به سمت میدان بعثت، بلوار امامزاده ابو جعفر محمد علیه السلام حرکت می‌کنیم. در ابتدای بلوار امامزاده سر دری بلند با کاشی کاری‌های معرق که کلام خدا در آن نقش بسته است به چشم می‌خورد. اینجا یکی از ورودی‌های آستان مقدس امامزاده ابو جعفر محمد علیه السلام است. امروزه این ورودی را به صحن امام خمینی رحمه الله می‌شناسند.

بقعه عسکریین یزد

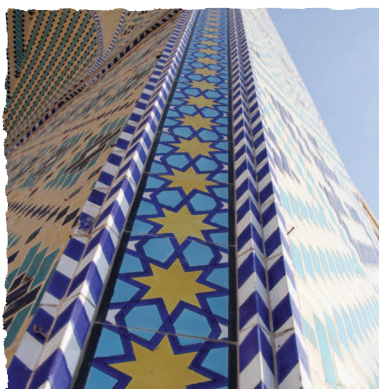
آن طور که در تاریخ به نظر می‌رسد، در قرن‌های گذشته و اوایل وفات آن حضرت هیچگاه بقعه و بارگاهی وجود نداشته، تا دوستان او و اهل بیت علیهم السلام آنرا پناهگاه خود بدانند و برای زیارت به این محل مشرف شوند. شاید بیش از ۲۵۰ سال مزار مطهر ابو جعفر علیه السلام فاقد بارگاه و بقعه بود. اما در سال ۷۵۵ قمری در زمان سکونت میرزا فتح‌الله خان مشیر الممالک مستوفی در محله



همچون صحن ولایت که در شمال آستان قرار گرفته است از گذشته تا به امروز محل رفت و آمد زائرانی است که از کوچه امامزاده به حرم مطهر ابو جعفر علیه السلام مشرف می‌شوند. در قسمتی دیگر از این آستان مقدس حیاط بزرگی با معماری سنتی که در وسط آن حوض سنگی و سقاخانه قرار گرفته به چشم می‌خورد. این صحن که در قسمت جنوبی آستان واقع شده است به سبب همجواری با محله مصلی به «صحن مصلی» نام گرفته است. اما صحن انقلاب آستان مقدس امامزاده ابو جعفر محمد علیه السلام نمای دیگر از ابهت و معنویت این فضای روحانی است. از اینجاست که می‌توان گنبد لاجوردی و گلدسته‌های کاشی کاری شده حرم مطهر این فرزند اهل بیت علیه السلام را جوری دیگر مشاهده کرد. صحن انقلاب که در قسمت شرقی حرم واقع شده بزرگ‌ترین صحن این آستان مقدس است.

فضای حرم

حرم مطهر امامزاده ابو جعفر محمد علیه السلام از هر حیثی قابل توجه است. این آستان مقدس را می‌توان از بزرگ‌ترین و زیباترین حرم‌های خاندان اهل بیت علیهم السلام دانست. گنبد حرم مطهر یکی از ویژگی‌های معماری این آستان است. گنبد بزرگ لاجوردی این بقعه منور تقریباً به سبک گنبد مسجد جامع یزد ساخته شده است. کاشی کاری‌های معرق روی گنبد نقش‌های زیبایی را آفریده است. گنبدی که از هر سوی شهر یزد به زیبایی مشهود است. بانگ اذان سه گانه‌ای که از بالای این گنبد در سراسر شهر به گوش می‌رسد بر زیبایی معنوی آن افزوده است. پس از طواف و گذری کوتاه در مجموعه آستان مقدس ابو جعفر محمد علیه السلام پا به تربت خانه این امامزاده بزرگوار گذاشته. فضای روحانی تربت خانه حرم مزین به ضریح چهار گوش بزرگی است که با قطعات طلا و نقره ساخته شده؛ گلدان‌های مینا کاری شده اطراف آن بر زیبایی ضریح افزوده است. چشم هر زائری از پس پنجره‌های مشبک ضریح به نقاشی‌ها و کتیبه‌های زیبایی خواهد افتاد که بر دیوارهای آن نقش بسته است. اشعه‌های سبز داخل ضریح که معنویت خاصی را به فضا افزوده چشم‌ه‌راز دل سوخته‌ای را غرق در اشک می‌کند. ضریح مطهر امامزاده جعفر علیه السلام در سیزده رجب ۱۳۹۷ قمری پس از ده سال تلاش با هنر نمایی استاد شکر الله صنیع‌زاده خاتم و استاد محمد حسین پرورش اصفهانی در این مکان مقدس نصب شد. اما ضریح قدیمی این حرم مطهر را می‌توان در روستای بنادک سادات در میانکوه یزد بر سر تربت سید شمس‌الدین از سادات خطه یزد جستجو کرد.



پرچم

در حواشی حرم چه می‌گذرد؟

زائران آستان مقدس حضرت ابو جعفر محمد علیه‌السلام در کنار زیارت‌قبور نیاکان و صالحان از مرکز اسناد تاریخی و موزه این آستان مقدس که در جوار حرم مطهر واقع شده است، دیدن می‌کنند. موزه و گنجینه اسناد و نسخ خطی میرزا محمد کاظمینی یکی از مراکز حفظ و نسخ خطی نایاب قرآن است. از محفظه‌های شیشه‌ای این موزه قرآن‌های به خط کوفی، ثلث و نستعلیق و چهل هزار سند ارزشمند خطی، دو هزار نسخه خطی و دو هزار نسخه چاپ سنگی بر چشم می‌نشیند. کهن‌ترین نسخه این گنجینه، تعدادی قرآن مجید با قدمت هفتصد سال است. این گنجینه‌ای ارزشمند گواه فرهنگ، هنر و ذوق ایرانی ست. امادر کنار فضای معنوی این بارگاه منور کتابخانه تخصصی تاریخ و اسناد مطبوعاتی حاج میرزا محمد کاظمینی به چشم می‌خورد. این کتابخانه که در طبقه زیرین مسجد اعظم حرم مطهر واقع شده است، امروزه پذیرای بیش از هشت هزار دانشجو و طلبه‌ایست که جهت مطالعه و تحقیق به این فضای علمی می‌آیند. این کتابخانه با حدود ۱۰ هزار جلد کتاب تخصصی، از معدود کتابخانه‌های تخصصی در زمینه ادیان و علوم الهی محسوب می‌شود. اما از گذشته تا به امروز آستان مقدس ابو جعفر محمد علیه‌السلام از گوشه گوشه ایران میزبان زائران بسیاری ست. حضور چندروزه در آستان مقدس می‌تواند خاطره‌خوشی را برای زائران رقم بزند. زائران حرم ابو جعفر علیه‌السلام از سالیان گذشته جهت اقامت به کاروانسرای که در جوار آستان مقدس قرار گرفته می‌رفتند. هتل کاروانسرای مشیر یزد، وابسته به آستان مقدس ابو جعفر محمد علیه‌السلام می‌تواند در محله قدیمی و همجوار این حرم مطهر جستجو کرد. هتلی سنتی با سبک و سیاق خانه‌های قدیمی یزد. بلوار امامزاده، خیابان مصلی، بازار مشیر الممالک تنها و ساده‌ترین راه رسیدن به این هتل کاروانسرا است. هتل کاروانسرای که در زمان مظفرالدین شاه قاجار به دست فتح‌الله خان مشیر الممالک، مستوفی یزد ساخته شد، تا مأمنگاه مسافران و زائران خسته از راه باشد.

این مردم را آزار نده! ایشان همچنین به مردم فرمان دادند که برای محل زیست این حیوان حصاری از چوب و نی بسازند و هر روز برای تغذیه‌اش یک جگر گوسفند بیاورند. از آن پس آن شیر وحشی چنان رام و بی‌آزار شد که سرگرمی کودکان شده بود. گویند زمانی که شیر، مرد ابو جعفر علیه‌السلام او را در قبرستان تازان به خاک سپرد.

محافل نور

پرشکوه‌ترین محفل آستان مقدس حضرت ابو جعفر محمد علیه‌السلام از گذشته تا کنون برگزاری سه وعده نماز جماعت است. زائران نماز گزار برای برپایی نماز جماعت به سمت مسجد آستانه که در رواق جنوبی حرم واقع شده است رهسپار می‌شوند. مسجدی با معماری کاملاً شبیه به داخل حرم مطهر، معنویت خاصی را به مراسم و نمازهای این مکان مقدس می‌بخشد. همچنین در رواق شمالی آستان مقدس ابو جعفر محمد علیه‌السلام محلی به نام «دارالزهد» به چشم می‌خورد، محلی که مدفن بسیاری از دوستداران این امامزاده بزرگوار است. در سمت ورودی این رواق، ایوان دارالتدریس واقع شده است که در گذشته محل تدریس دروس حوزوی بود و امروز در آن مقبره بزرگان و مشاهیر یزد قابل مشاهده است. مسجد اعظم آستان مقدس حضرت ابو جعفر علیه‌السلام در سال‌های اخیر به علت حضور گسترده زائران و دوست داران اهل بیت علیهم‌السلام در محافل این مکان شریف ساخته شد. بی‌تردید شوق دعا و توسل است که هر دلسوخته‌ای را به این مکان مقدس می‌کشاند. برگزاری دعای توسل، کمیل، ندبه و دعای عرفه در جوار این حرم مطهر حال و هوای وصف‌نشدنی دارد. از اعمال لیلۀ الرغائب تا برپایی خیمه‌های عزاداری تا سوعا و عاشورای حسینی و شهادت بانوی دو عالم حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها در جوار سلاله اهل بیت علیهم‌السلام با شکوه و جلال خاصی برگزار می‌شود. اما دوستداران قرآن و عترت با برگزاری محافل انس با قرآن در کنار ضریح مطهر حضرت ابو جعفر علیه‌السلام فضای روحانی خاصی را در حرم ایجاد می‌کنند. همچنین بانوان و زائران حاجتمند با برپایی سفره‌ها و نذرهای بسیاری در جوار این حرم مطهر از آن بنده صالح خدا طلب حاجت می‌کنند. آری در دیار دارالعباده یزد قبور و بقاع متبرک‌های که همه آنان از سادات هاشمی و اولاد پیامبر خدا هستند، بسیار است. اما بی‌تردید بین این قبور، بارگاه منور و مصفا ابو جعفر محمد علیه‌السلام نگین خاتم کویر است.

آستان خوابان

زائرینی که به حرم مطهر امامزاده ابو جعفر محمد علیه‌السلام مشرف می‌شوند فاتحه خوانی بر سر مزار اموات، شهدا و علمای مدفون در این مکان مقدس را فراموش نمی‌کنند. شاید یکی از ویژگی‌های این آستان مقدس وجود مقبره علما و فقهایی ست که در جوار این امامزاده بزرگوار به خاک سپرده شده‌اند. آیت الله حاج میرزا علی اکبر مصلایی از نوادگان شیخ مفید علیه‌الرحمه از علمای فاخر یزد است که در جوار این امامزاده به خاک سپرده شده است. آیت الله میرزا سید علی حائری از فرزندان امامزاده ابو جعفر علیه‌السلام یکی دیگر از فقهایی این سرزمین است که در ایوان شرقی حرم مطهر جد بزرگوارشان آرامیده‌اند. در کنار بزرگان و علمای دیگر مدفون شده در جوار این امامزاده، زیارت مقبره آیت الله حاج شیخ غلامرضا یزدی (فقیه خراسانی) مرجع عالی قدر تشیع خالی از لطف نیست. بی‌تردید وجود مزار چندین تن از شهدای دفاع مقدس و صدر اسلام در کنار این علما و امامزاده ابو جعفر، این مکان مقدس را شهره به آستان نیکان و صالحان کرده است. به قول شاعر محمد علی رئیس که در وصف این حرم می‌گوید (قدم به شرط ادب نه در این مکان شریف / بیا که مرقد پاکان و صالحان اینجاست)

گره گشای مشکلات

شرح کرامات حضرت امامزاده ابو جعفر محمد علیه‌السلام نه تنها در میان مردم دارالعباده یزد بلکه در سراسر ایران زبانزد عام و خاص است. خیر و برکت ایشان چه در زمان حیات و چه پس از گذشت هزار سال از فوت ایشان بر هیچ کس پوشیده نیست. شاید داستان شیرینی که در زمان حیات این بزرگوار اتفاق افتاد و مردم یزد نقل می‌کنند یکی از مشهورترین آن هاست. شیرینی که در میان جنگل‌های یزد و حومه زندگی می‌کرد، خسارات زیادی را به نیزارها و کشتزارهای منطقه زده بود. مردم از ترس این حیوان درنده همیشه در بیم و هراس بودند. هیچ کس حتی حاکم شهر برای رفع این شر چاره پیدا نمی‌کرد. تا اینکه حاکم، ابو جعفر محمد را که فردی صالح و از تبار پیامبر خدا می‌دانست روی آورد. حضرت ابو جعفر محمد علیه‌السلام به اتفاق حاکم و جمعی از خدم و حشم دربار و مردم راهی جنگل شدند. با رسیدن ایشان، شیر از بیشه بیرون آمد، عده زیادی از مردم فرار کردند. اما اقا چند قدم جلو رفتن و شیر به حالت فرمانبرداری به طرف حضرت راه افتاد و وقتی به ایشان رسید سر تعظیم فرود آورد. حضرت ابو جعفر دستی بر سر شیر کشید و خطاب به او فرمود:

باز خوانی بند پنجم و ششم از نامه سی و یکم نهج البلاغه

کلیدواژه‌های نیکوکاری

و جیهه محمد طاهری

«مطیع خدا باش و از عذابش بترس و از خشمش بر حذر باش که او تو را به نیکی خوانده و از بدی رانده است» این کلمات، وصایای امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که در تفسیر «عمل صالح»، سه کلیدواژه مهم را برای فرزند خود، امام حسن مجتبی علیه السلام تبیین می کنند. در این مجال، به باز خوانی فراز پنجم نامه سی و یکم کتاب شریف نهج البلاغه می پردازیم.

بگو خدا یکی است

«اما خدا، خدایی است یگانه، همانگونه که خود توصیف کرد.»
پاره تن پدر! خدا، خدایی است بی همتا؛ نه آنکه من چنین بگویم که خودش بارها و بارها در قرآنش چنین گفته است؛ خودش بارها و بارها گفته است «هو الله احد»، خودش بارها گفته است «هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهاده»، خودش گفته است «هو الله الذی لا اله الا هو؛ الملك القدوس السلام والمؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر» پس شک نکن که تک واژه های خدا حق است و صدق؛ که او نه نیازی دارد به دروغ و نه عجزی دارد برای پوشاندن و نه هواپرستی در وجودش رخنه کرده که بخواهد زبان به دروغ بگشاید، پس شک نکن که خدا، لاشریک است و بی مانند، همانگونه که خودش گفته است.

هو الاول و الآخر

«اول هر چیزی است که آغاز ندارد، و آخر هر چیزی است که پایان نخواهد داشت، برتر از آن است که قدرت پروردگاری او را فکر و اندیشه درک کند.»
حسن! اوست سرسلسله جناب هستی، بی آنکه آغازی برایش متصور باشد و آخرین آنها، بی آنکه پایانی داشته باشد. اوست بزرگ تر و برتر از آن که ربوبیتش را بتوان با چشم دید، و عبودیتش را با ذهن درک کرد، چرا که ربوبیت او از ازل آغاز شده تا ابد ادامه دارد، و هستی را با همه مرزهای شناخته و ناشناخته اش، و با همه حدود پنهان و آشکارش در برمی گیرد؛ پس کیست که بتواند چنین وسعتی را ببیند و چنین عظمتی را درک کند و چنین هیبتی را در ذهن خود جای دهد؟! که این پروردگار نامحدود است و هر آنچه پرورده، محدود.

بودی که نبود ندارد

«هیچ کس در مملکت داری او نزاعی ندارد، نابود شدنی نیست، و همواره بوده است.»
فرزندم! هیچ کسی با چنین خدایی در سلطنت و حکومتش ضدیت نمی کند که «لم یکن له شریک فی الملک» صفت او است. اصلاً مگر می شود خالق کسی باشد و مالک کس دیگر؟! آن هم خلقت بی وقفه و بی پای پروردگاری که لحظه به لحظه می آفریند و ایجاد می کند. اگر ارتباط آن خالق و این مخلوق لحظه ای قطع شود، آن موجود معدوم می شود؛ چونان چراغی که از منبع نور جدا شده و به خاموشی می گراید و با این وصف نمی توان چنین تصور کرد که حاکم و مالکی غیر از خالق موجودات، بر امورشان نظارت کند. اینچنین خدایی و اینچنین معبودی از همیشه بوده و تا همیشه هست، نه نابود شدنی در کارش است و نه فناپذیری که او واجب الوجود حقیقی عالم امکان است. ذاتی که هستی از وجود او نشئت می گیرد و به واسطه وجود او دوام می یابد. و اوست همان که نه کسی او را از نبود به بود آورده و نه کسی بعد از او امکان بودن دارد. «لم یلد» است «و لم یولد»، «و لم یکن له کفو احد»

خود را فراموش نکن!

«حال که این حقیقت را دریافته ای، در عمل بکوش آن چنانکه همانند تو سزاوار است بکوشد، که منزلت آن اندک و توانایی اش ضعیف، و ناتوانی اش بسیار، و احتیاجش به پروردگار بیشمار.»
جان پدر! حالا که جایگاه والای او را و رتبه پایین خود را شناختی، در عمل بکوش که تو، و همه فرزندان آدم در پیشگاه او کوچکید، که تو و همه فرزندان آدم در برابر او قدرتی نداری. که تو و همه فرزندان آدم در قیاس با او عاجز و ناتوانید. که تو و همه فرزندان آدم به او محتاجید. پس خودت را بشناس، همانگونه که هستی... نه آنگونه که دوست داری باشی، و خدایت را بشناس، همانگونه که هست. خودت را، صفات را، ذات را، عجزها و ضعفها را؛ از یاد نبر که اگر فراموش کنی، از طریق بندگی خارج خواهی شد، اما اگر هر لحظه بدانی که تو کیستی و پروردگارت کیست، سر به سرکشی بر نخواهی داشت و دست به طغیان نخواهی زد. اگر هر لحظه عزت خدا و ذلت خود را به خاطر بیاوری، از سر چشمه بندگی سیراب شده، عصیان نخواهی کرد. در عمل بکوش طوری که سزاوار چون تویی است؛ پست مرتبه و ناتوان و کم قدرت و محتاج.

فقط سه کلمه

است: مطیع خدا باش، از عقوبتش بترس و از خشمش بذر بدار! امانه آنچنان که ناامید شوی که در دهره این ترس و هراس با امید آمیخته است و رجا، اما اشتباه نکن؛ خدای توبه این اطاعت و این خوف و این وحشت، هیچ نیازی ندارد که به عکس، تو محتاج آئی. و اشتباه نکن؛ قرار نیست با این عبودیت و بندگی به جاه و جلال برسی یا به پست و مقام دست یابی، که به عکس تو با چنین عبادتی خوار تر و افتاده تر خواهی شد در پیشگاه آنکه بر تراست و بالاتر؛ که تو با چنین اطاعتی خاضع تر و خاشع تر تر خواهی شد در برابر آنکه عظیم تر است و عزیز تر. و این خواری و افتادگی و این خضوع و خشوع خیر است برای تو، برای تویی که سعادت در این است و شقاوت در غرور و گردنکشی.

«اطاعت خدا را مشتاق باش، و از عذابش ترسان، و از خشم او گریزان، زیرا خدا تو را جز به نیکو کاری فرمان نداده است، و جز از زشتی هانمی نفرموده است.»
«و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خداوند نیز آنها را به «خود فراموشی» گرفتار کرده آنها گناهکارانند» پاره نیم انباش؛ چونان کسانی که خدا در کتابش توصیفشان کرده نباش؛ آنان که خدا را از یاد برده اند و به عقوبت همین فراموشی، خدا خودشان را از یاد خودشان برده است! فراموش نکن که کیستی، تاهل عمل باشی. این سه کلام را به خاطر بسپار که تمام حرف من همین سه کلمه

قرار جای دیگر است

«همانا داستان آن کس که دنیا را آزمود، چونان مسافرانی است که در سر منزلی بی آب و علف و دشوار اقامت دارند و قصد کوچ کردن به سرزمینی را دارند که در آنجا آسایش و رفاه فراهم است. پس مشکلات راه را تحمل می کنند و جدایی دوستان را می پذیرند و سختی سفر و ناگواری غذا را با جان و دل قبول می کنند تا به جایگاه وسیع، و منزلگاه امن، با آرامش قدم بگذارند. و از تمام سختی های طول سفر احساس ناراحتی ندارند، و هزینه های مصرف شده را غرامت نمی شمارند و هیچ چیز برای آنان دوست داشتنی نیست جز آنکه به منزل امن، و محل آرامش برسند.»

فرزندم! آنکه دنیا را آزموده؛ خوب می داند که همچون مسافری است که در منزلگاهی بی آب و علف گرفتار شده است، خوب می داند که در جایی است که نه امکان زیستن هست و نه مجال ماندن؛ چنین کسی عزم رفتن می کند، به سیرابی آباد و سرزمینی پر از نعمات. پس برای رسیدن به آن آبادی و آسایش همه سختی های راه را به جان می خرد و دشواری های راه را با جان و دل می پذیرد؛ چرا که خوب می داند ارزشش را دارد؛ دوری از دوستان ارزشش را دارد، غذاهای نامطبوع ارزشش را دارد، خانه های تنگ و گذرگاه های باریک ارزشش را دارد، دشواری های راه و خشونت های سفر ارزشش را دارد.

که سرانجام به جایگاهی آباد خواهد رسید و دوستانی دلسوز، به منزلی امن خواهد رسید و مأمونی مطمئن. و این است شیوه فکر مؤمنان و شیوه عمل خداجویان. همان ها که نه شیفته زرق و برق دنیا شده اند و نه در مانده درد و الم آن؛ همان ها که باور دارند به «این نیز بگذرد» های روزگار؛ همان ها که یقین دارند دنیا محل گذر است و آخرت محل استقرار.

همان ها که تردید ندارند که هر آنچه در جهان هست در گذر است و هر آنچه در آخرت هست، برقرار. و همانانند که از این نعمت ها لذت می برند؛ چرا که عزم کعبه دوست پست کرده اند و از خار مغیلان هراس ندارند.

این دنیا، و این هم آخرت

من تو را از دنیا و تحولات گوناگونش، و نابودی و دست به دست گردیدنش آگاه کردم، و از آخرت و آنچه برای انسان هادر انجام فراهم است اطلاع دادم، و برای هر دو مثال هازدم، تا پند پذیری، و راه و رسم زندگی بیاموزی. پس من هم از چم و خم دنیا برایت گفتم و هم از پستی بلندی های آخرت؛ هم از فراز و نشیب های دنیا با خبرت کردم و هم از پیچ و خم های آخرت، پس برایت مثال هایی زدم تا عمق حرفم را با جان و دل بفهمی و کنه بحثم را با همه وجود دریابی.

آبی به رسم سراب

«اما داستان دنیا پرستان، همانند گروهی است که از جایگاهی بر نعمت می خواهند به سرزمین خشک و بی آب و علف کوچ کنند، پس در نظر آنان چیزی ناراحت کننده تر از این نیست که از جایگاه خود جدا می شوند و ناراحتی ها را باید تحمل کنند.» آنکه به دنیا و خوشی های آن غره شده و به اندوخته هایش دل خوش کرده، اما مثل مسافری است که در خانه ای بزرگ و آباد به سر می برد و ناگاه خبردار می شود که باید از همه داشته هایش دل کنده، به جایگاهی دور افتاده و ویران قدم بگذارد. مثل مسافری که دل به سیرابی با آبی خوش کرده که از سراب بودنش مطمئن است! پس کیست که از چنین سفری خرسند باشد و از چنین سرنوشتی شادمان؟! چنین کسی خوب می داند که چه عقوبتی در انتظارش است و چه عذابی پیش رویش انتظار می کشد؛ پس از مرگ می ترسد و از آخرت، وحشت دارد. چونان دنیا پرستان بنی اسرائیل که «نه تنها آرزوی مرگ نمی کنند، بلکه» خریص ترین مردم حتی خریص تر از مشرکان بر زندگی (این دنیا) هستند، تا جایی که هر یک از آنها آرزوی عمر هزار ساله دارد، حال آنکه این عمر طولانی، آنان را از کيفر الهی باز نخواهد داشت «فرزندم! این کلام حق خداست؛ کلامی که پیامبر خاتم نیز بارها تکرار کرده است؛ آنجا که گفت: «دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است؛ و مرگ پلی است برای این مؤمنان به سوی بهشتشان، و پلی برای کافران به سوی دوزخشان»

کلام پدر از زبان پسر

و پسر چه نیکو نصیحت پدر را شنید و چه نیکوتر در پاسخ آنانی که علت کراهت مردم را از مرگ جویا می‌شدند، همان‌ها که پرسیدند «چرا ما مرگ را خوش نداریم و از آن بیزاریم؟» گفت: «زیرا شما آخرت خود را ویران ساخته‌اید و دنیایتان را آباد، از این رو کراهت دارید که از آبادی روبه ویرانی حرکت کنید.» شاید وقتش رسیده باشد که نگاهی دوباره به زندگی کنیم و ببینیم مرگ در نگاه ما چگونه است، شاید ما نیز رسم زندگی را بیاموزیم.

«راهی پر مشقت و طولانی در پیش داری، که در آن بدون تلاش فراوان و گردآوری توشه و سبک کردن بار گناه، موفق نخواهی شد.» امام علی علیه السلام با بیان این مطلب، امام حسن مجتبی علیه السلام را نسبت به راهی که پیش رو دارد آگاه کرده و برخی از راهکارهای طی مسیر را متذکر می‌شوند. در این مجال به بازخوانی بند ششم نامه امام علی علیه السلام به سبط اکبرشان می‌پردازیم.

گام سوم؛ بدی نکن

«ستم روا مدار آنگونه که دوست نداری به تو ستم شود.» جان پدر! اگر آنچه برای خود دوست داری برای دیگران هم همان را بپسندی و اگر آنچه خود از آن بیزاری می‌جویی را برای دیگران نیز روا ندانی، آنگاه دو گام پیشتر رفته و نفست را میان خود و دیگران میزان قرار داده‌ای. پس در گام سوم، بدی نکن، ظلم نکن، نامردمی نکن، حق کسی را پایمال ننما و به ناحق کسی را به آنچه شایسته نیست وادار نکن چرا که خودت نیز دوست نداری کسی با تو چنین کند. دوست نداری مظلوم باشی و ستم‌دیده، تاب ضایع شدن حقوقت را نداری و نمی‌پسندی که با تو با نامردمی رفتار کنند.

خود، میزان، دیگری

«ای پسر! نفس خود را میزان میان خود و دیگران قرار ده، پس آنچه را که برای خود دوست داری برای دیگران نیز دوست بدار، و آنچه را برای خود نمی‌پسندی برای دیگران می‌پسند.»

فرزندم! پاره تنم! بیا و خود را مبنای کارهای خودت و دیگران قرار بده؛ بیا و خود را میزان کن که این از اولین اصول اخلاقی است و نخستین آداب انسانی. بیا و خود را میزان کن و ببین برای خود چه چیز را دوست داری؛ همان را برای دیگران هم بپسند، و خود را معیار قرار بده و ببین چه چیزهایی را ناخوشایند می‌دانی؛ همان‌ها را برای دیگران نیز ناپسند بدان. بیا و همه کس را و همه امور همه کس را و همه خیر و شر و نیک و بد همه کس را با خودت و تمام آنچه‌هایی که برای خودت می‌خواهی یا نمی‌خواهی، بسنج. بیا و خودت را داور کن.

گام چهارم؛ نیکی کن

«و نیکو کار باش آنگونه که دوست داری به تو نیکی کنند.» پسر! مگر دل تو جویای خوبی‌ها و نیکی‌ها نیست، مگر محبت آدم‌ها را نمی‌خواهی، مگر حسن نیت‌شان را مطالبه نمی‌کنی؟! همانطور که تو چنین چیزی را دوست داری، بدان که دیگران نیز چنین خواسته‌ای دارند. پس به مردم نیکی کن و با ایشان خوش خویش و در حقشان نکویی بنما. با ایشان از در لطف معامله کن و از در مهربانی‌ات مدارا نما؛ درست همان گونه که دوست داری با تو از سر لطف و مهربانی‌شان برخورد نمایند.

شاهد مثال برادری

علی علیه السلام، همراه نبی، هم‌راز محمد، و نفس و جان پیامبر است. و چه نیکو در مکتب نبوی درس‌پس می‌دهد؛ که این شیوه برادری است. می‌گویند پیامبر سوار بر مرکب بود و راهی یکی از غزوات؛ که در راه مرد عربی رکاب مرکب پیامبر را گرفت و از او خواست تا علمی به او بیاموزد که بواسطه آن وارد بهشت شود. پیامبر در پاسخ آن مرد گفت: «آنچه را دوست داری مردم در پاره تو انجام دهند در پاره آنان انجام ده و آنچه را دوست نداری نسبت به تو انجام دهند نسبت به آنان انجام نده، همه حرف همین است که گفتیم، پس مرکب را رها کن» و حال، علی موبه مور مز رسالت را برای مجتبی‌پاز می‌گوید تا امتدادی باشد بر حکمت و رسالت.

زشت همیشه زشت است

«آنچه را که برای دیگران زشت می‌داری برای خودت نیز زشت شمار و چیزی را برای مردم رضایت بده که برای خود می‌پسندی.»

پاره و خودم! زشتی همیشه زشت است، چه از سوی تو باشد و چه دیگری و زیبایی همیشه برآزنده؛ چه از سوی تو باشد و چه دیگری. پس اگر کاری را برای دیگران قبیح می‌دانی، خود نیز آن را انجام نده و اگر به امری نیک برای خودت راضی می‌شوی، برای دیگران هم همان را طالب باش. اگر دنبال آشنایش خود هستی، آشنایش دیگری را هم فراهم کن؛ و اگر از ناامنی برای خود ناخرسندی، امنیت را به دیگران نیز هدیه نما. فرزندم! نکنند خودت دست به کاری زنی که انتظار نداری دیگران آن را در مورد تو انجام دهند و نکنند نیکی‌ها را تنها برای خودت بخواهی و وقتی کار به شر رسید، آن را به دامان غیر خودت بیندازی! نکنند خوشی‌ها و خیرها و ملایمت‌ها را منحصر به خودت بدانی و ناخوشی‌ها و شرارت‌ها و نااملائیات را برای دیگران بخواهی. اگر خلقی از اخلاق بدرانمی‌پسند، خود را نیز از آن بر حذر دار و اگر حسنه‌ای را دوست داری، پیش از همه خود را بدان آراسته ساز.

سکوت، سکوت، سکوت

«آنچه نمی دانی نگو، گر چه آنچه می دانی اندک است، آنچه را دوست نداری به تو نسبت دهند، درباره دیگران نگو»

جان پدرا از آنچه نمی دانی کلامی به زبان نیاورد، نه غیبت کسی را بگوونه به کسی تهمت بز، نه القاب زشت به دیگران نسبت ده و نه آنان را با خصلتی که نمی پسندند یاد کن، نه با حرفهای دلی را بشکن و نه با سخن چینی هامیان آدمها کینه و کدورت ایجاد کن؛ درست همان گونه نمی خواهی کسی غیبت را کرده یا تهمت به تو بز ند، همان طور که نمی پسندی تو را با لقبی زشت یا خصلتی بد بشناسانند، و نیز آنچنان که تمایل داری به کلامی دلت را آزرده ساز ند و به دروغ کینه ای در دلت بکار ند. اگر چیزی شنیدی و حقیقت امر را نمی دانستی سکوت کن «بگو این دروغی آشکار است» و بدان این نه کلام من، که توصیه پروردگار توست که چون بهتانی شنیدی «سزاوار آن است که مردان و زنان مؤمن چون چنین دروغهایی شنیدند، حسن ظنشان درباره یکدیگر بیشتر شد و بگوید این دروغی است آشکار» و این رسم مسلمانی است و آیین برادری.

به امروزت مشو غره

«بدان که خود بزرگ بینی و غرور، مخالف راستی و آفت عقل است»

پسرم! اگر خودت را بزرگ دیدی، حرف دیگران را نخواهی شنید و اگر به خود مغرور گشتی دیگران را خوار خواهی پنداشت؛ و آنگاه است که به واسطه این صفت ناپسند، پرده ای از جهل و حجابی از تعصب بر عقل تو سایه می افکند؛ که اگر چنین شود، عیوب خود را فضائی بر جسته می پنداری و نقایص خود را کمال خواهی شمرد، که اگر چنین شود یک عمر در خطا و اشتباه سرگردان خواهی شد و در این جهل همیشگی دنیا را ترک خواهی کرد. حال آنکه اگر همیشه خود را، و مقام خود را، و ضعف و ذلت و خواری خود را در بارگاه حق تعالی به یاد داشته باشی، از هر نظری بهره ای می ببری و از هر حکمی سودی می جویی؛ و آنگاه است که عیب های تو را می بینی و در رفعشان تلاش می کنی، و نقایص تو را می شناسی و به کمال شان بدل خواهی کرد. به امروز خود مغرور نباش که تو از فردایی خبری؛ از فردایی که در دنیا نصیب می شود و از عقبایی که در آخرت انتظارت را می کشد؛ «مگر آنکه زشتی عملش را به واسطه خود پسندی اش زیبا می بیند، یا آنکه واقعیت وجودی خویش را می داند، برابر است؟ (هرگز چنین نیست) و خدا هر که را بخواهد گمراه می کند و هر که را سزاوار هدایت ببیند، راهنمایی می کند، که خدا بر یکایک کارهایی که می کند عالم و داناست.»

خزانه دار دیگران مباش

«بهایت کوشش را در زندگی داشته باش و در فکر ذخیره سازی برای دیگران مباش» تمام تلاش خود را بکن تا زندگی ات را تأمین کرده، و مخارجت را خود به دست آوری که «هر آن کسی که بار خویش را بر دوش مردم بیندازد، ملعون و نفرین شده است.» مبادا دست روی دست بگذاری تا فقر به سراغت آید و آنگاه زبان گلاب به بارگاه بخشنده هستی بخش بگشایی و یا دست نیاز به سوی خلق دراز کنی! قوت بازویت را و همت وجودت را به کار گیر و روی پای خود بایست و از نعماتی که برای تو آفریده شده بهره ببر؛ اما مراقب باش که خزانه دار و انبار دار اموال دیگران نباشی. پس از آنچه نصیب می شود، اتفاق کن تا برای آخرت تو جمع شود و روزی که دستت از دنیا و مافیها، کوتاه است، فقیر و تهی دست و نیازمند نباشی و اندوخته های تو به کارت بیایند. مبادا عمرت را صرف نگهداری از اموالی کنی که قرار است به زودی به دست وراثت خود بسپاری؛ و رانی که شاید بعد از رفتن تو هرگز یادی از تو نکنند، شاید هرگز برای تو خیراتی ننمایند، و شاید به عوض تشکر از ثروت بی محنتی که برایشان فراهم آورده ای، ناشکری کرده و ثروتت را صرف حرام نمایند. برای دارایی هایی که دشتی و بی فایده از دست شان دادی، حسرت تیری و برای صدقات و احسان هایی که به سادگی از کنارشان گذشتی، افسوس نخوری. فراموش نشود «هستند کسانی که مال فراوانی از خود به یادگار می گذارند که بر اثر بخل، در راه خدا اتفاق نکرده اند. پس می میرند و آن را برای دیگری باقی می گذارند که در طریق اطاعت یا معصیت خدا هزینه می شود. اگر در راه اطاعت خدا صرف شود، آن شخص مال خویش را در ترازوی عمل دیگری می بیند و مایه حسرت او می شود در حالی که باز حمت آن سرمایه را به دست آورده بود، و اگر با آن معصیت خدا را کرده باشند آن شخص به وسیله مالش در آن معصیت مشارکت داشته است و باز حسرت خواهد کشید.»

اگر هدایت شدی ...

آنگاه که به راه راست هدایت شدی، در برابر پروردگارت از هر فروتنی خاضع تر باش.

پاره تن پدر! اگر به این حرف ها گوش جان سپردی و دل دادی و آن گاه به مقصد موعود ره یافتی، اگر هدایت شدی و از ضلالت در امان ماندی، پس فراموش نشود که شاکر لطف و رحمت و مرحمت خدا باشی که اگر او نخواهد، هدایتی در کار نخواهد بود. اگر هدایت شدی فراموش نشود که این، آخر راه نیست و تا همیشه باید خاکسار و قدردان نعمت هدایت باشی و خاضع و خاشع در ره رحمانیت. فراموش نشود که همه حمدها و ستایش ها و نیایش ها مخصوص خداست که همه نعمت ها و برکت ها از سوی اوست؛ و چه نعمتی بالاتر از هدایت و چه برکتی ارزشمندتر از سعادت؟! و چه شکری شایسته تر و زیبنده تر از خشوع و خضوع در برابر چنین نعمت گران سنگی؟! هنوز اول راه است...

بدان راهی پر مشقت و بس طولانی در پیش روی داری، و در این راه بدون کوشش بایسته و تلاش فراوان و اندازه گیری زاد و توشه و سبک کردن بار گناه، موفق نخواهی شد.



با کتاب خوب
میشه پرواز کرد



فرهنگ



هشتمندامروز اسیر خود است
محمد مهدی رسولی هنرمندی
است که دل در گرو آل الله دارد



گنجینه‌های پنهان
یادی از مرحوم قاسم ملکی شاعر
اهل بیت به بهانه انتشار کتاب
اشعارش



فرهنگ‌نامه مجالس
و آیین‌های سوگواری شیعی
معرفی اجمالی یک طرح بزرگ



در هیأت تربیت می‌شدیم
کارکرد تربیتی و اخلاقی
هیأت‌های خانگی در گفت‌وگو
با دکتر محسن ایمانی



■ چرا هنر تجسمی بین مردم عادی خیلی رواج ندارد؟ مثلاً یک کتاب خوب وقتی منتشر می‌شود، اهل کتاب آن را می‌بینند و به هم معرفی می‌کنند. چرا درباره هنر تجسمی این اتفاق نمی‌افتد؟ مخاطب خاص دارد؟

این هم هست، البته از گذشته معمولاً این طور بوده که هنر تجسمی با حمایت کسانی غیر از مخاطب عام پیش می‌رفته. مثل شعر که معمولاً صله بگیر بوده، اما وضعیت هنرهای تجسمی بدتر از شعر است. این اواخر در دوره پهلوی بیشتر دربار و وابستگان آن‌ها حمایت کردند و در نتیجه نسلی از هنرمندان به وجود آمدند که فقط چشم‌شان به دست آن‌ها بود و برای آن‌ها و مطابق سلیقه‌شان کار می‌کردند. خب این خودش تبعاتی داشته که تا حالا با نقاشی ما همراه شده. الان هنر تجسمی یک حمایت ویژه می‌خواهد برای اینکه لایروبی شود و جریان رو به رشد و خلاق رادر پیش بگیرد تا از این فضای منجمد و نگارخانه زده و تقلیدی که هیچ اثری از روح هنرمند در آن نیست، خارج شود. متأسفانه در فضای آکادمیک هم وضع بهتر از این نیست. استادان دانشگاه چیزهایی به دانشجویان منتقل کرده و می‌کنند که ربطی به شکوف کردن روح و استعداد هنر جو ندارد. الان هر استادی تعداد معتناهی شاگرد تربیت کرده که همه کپی خودش هستند. نه قرار است مبدع اتفاق خاصی باشند نه از خودشان دست خطی دارند و... به همین دلیل به وضعیت امروز رسیده‌ایم که هم مخاطب از دست رفته، هم نقاش و هم اثر هنری.

■ ارتباط گرفتن با مردم چه قدر در این ماجرا اثر دارد؟ معمولاً اثری که با مردم نسبت بیشتری برقرار می‌کند، ماندگارتر می‌شود. مثلاً در حوزه کار شما، نقاشی قهوه خانه‌ای تا حدی به اینجا رسیده، چرا در نمونه‌های دیگر به اینجا نرسیدیم؟ اتفاقی که افتاده این است که عنوان‌ها محتوایشان را از دست داده‌اند. مثلاً درباره همین نقاشی قهوه‌خانه‌ای، آن موقع تعریف یک نقاش با تعریف امروزی خیلی متفاوت بود. مثلاً مرحوم آغاسی ۱۴ روز می‌رفت در یک قهوه‌خانه ساکن می‌شد و همان جازندگی می‌کرد و روی یک پرده نقاشی کار می‌کرد. ایده‌هایش را از نیازها و رؤیاهای خود می‌گرفت. رنگ‌هایش همان رنگ لباس تن و محیط زندگی‌اش بود. یعنی اگر از چیزی هم تأثیری می‌گرفت خاستگاه آن چیز جهان خود و پیرامونش بود. آن موقع نقاش ذیل اثر خود قرار می‌گرفت، مثلاً پایین اثر می‌نوشت: تقصیر آغاسی، عمل آغاسی و... یعنی تا این حد مجذوب کار بود و در آن ذوب شده و خیلی تفکیک قایل نمی‌شد. منظور، عنوان امضاء نیست، منظور تلقی هنرمند از خودش است. هنرمند تا حد زیادی هنوز مدعی این فضا نبود



محمد مهدی رسولی هنرمندی است که دل در گرو آل الله دارد

هنرمند امروز اسیر خود است

زینب السادات شاه صاحبی

در خانواده رسولی‌ها برادر خوشنویس و هنرمندشان استاد جلیل رسولی از همه مشهورتر است هر چند برادرهای دیگر خلیل و مهدی هم از استادان برجسته‌اند. استاد محمد مهدی رسولی از آن آدم‌هایی است که می‌شود گفت از هر انگشتش یک هنر می‌ریزد. شاعر است. نویسنده است. نقاش است و... مانده بودیم که با او درباره کدام یک از این هنرها حرف بزنیم. بحث درباره نوع ارتباط مردم با هنرهای مختلف و هنر آیینی عمده صحبت‌مان برای این شماره بود. حرف‌های زیاد دیگری هم هست که گذاشتیمش برای بعد.



حقیقت به معنایی که برای خلق ایده نزد هنرمند است، با واقعیت بیرونی خیلی فاصله ندارد. شما نمی‌توانید در آتلیه‌تان حتی در خلوت خودتان کاری را نقاشی کنید که از فضای بیرون اثر نگرفته باشد

■ **آقای رسولی! ورودتان به فضای ادبیات چطور بود؟**
اولین کارم سال ۵۷ منتشر شد. آن موقع داستانی نوشته بودم به نام «سرزمین سیاه»

■ **آن موقع ۱۷-۱۶ ساله بودید، نه؟**
بله تقریباً. آن داستان را به انتشارات مفید بردم و جالب اینکه چون ستم کم بود، ناشر اعتماد نمی‌کرد و ناچار شدم خواهر بزرگم را برای عقد قرارداد ببرم. قرار شد ۵۰۰ تومان و ۵۰ جلد از کتاب را به ما بدهند. متن آن کتاب را یک بار در مدرسه گم کرده بودم و با اینکه متن سنگین و شعرگونه‌ای بود، دوباره دست به کار شدم و آن را نوشتم. بعد از آن حدود ۱۸-۱۹ کتاب چاپ کردم اما با فاصله، چون هر بار که بعضی از کارهایم را می‌دیدم، حس می‌کردم اشکال‌های زیادی دارد و به تعبیری برایم مثل آینه‌ای می‌شد. به همین دلیل چند سال کار نوشتن را کنار گذاشتم تا حدود ۶ سال پیش که چند کار نیمه تمام داشتم و آن‌ها را بازنویسی کردم. یک سری کار جدید در حوزه رمان و مجموعه شعر هم دارم که زیر چاپ است.

■ **چرا حس می‌کردید کارهایتان مشکل دارد؟**
خب یک دلیلش این بود که من در کارهایم خیلی اسیر شکل هستم.

■ **این به تجربه شما در زمینه نقاشی برنمی‌گردد؟**
بله، شکل خیلی به این موضوع ربط دارد یا حداقل معطوف می‌شود به این موضوع. چون بخش بصری ذهنیات من است. حتی دوره‌ای بود که این مساله به شکل یک وسواس درآمده بود. در مجموع فکر می‌کنم اگر نتوانیم ابتدا مخاطب را با شکل به کارمان جذب کنیم، ارایه محتوا به او خیلی سخت می‌شود. زمانی برنامه «اکسیژن» را برای تلویزیون ساختم که ابتدا واکنش‌های منفی از طرف برخی از مذهبی‌ها در برداشت، روزنامه‌ها تیتیر زدند که: «لس آنجلسی‌ها باز گشتند!» اسم برنامه ایراد گرفته بودند تا شکل و محتوا... اما کمی که کار پیش رفت و بخش‌های برنامه به سمت محتوای اصلی که در نظرم بود، هدایت شد، همان آدم‌ها از طرفداران پرو و پاقرص برنامه شدند. خب عقیده من این بود که اول باید جوان و نوجوان را به برنامه جذب کرد، بعد حرف‌های اصلی را در آن گنجاند.

■ **کار جدیدی هم در دست دارید؟**
امسال را با شعر «هوای ماریه ابریست» شروع کردم که یک مجموعه شعر عاشورایی است. کار دیگری که محرم امسال آن را آغاز کردم، مجموعه‌ای است تحت عنوان ۷۲ پیکر، که ۷۲ تابلو عاشورایی است بیشتر اتوذهای آن رازدهام و اولین آن، اختصاص دارد به

خط خوش بنویسم مردم ارتباط بهتری با آن برقرار می‌کنند تا اینکه مفاهیم و استعاره‌های بصری همان عبارت را در یک تابلو نقاشی کنم. جالب است که برخی از نقاش‌های ما به همین دلیل در دوره‌ای خط را وارد نقاشی کردند.

■ **واقعا دلیلش این بود؟**
واقعا همین بود. چون در دوره‌ای ناگهان شروع شد و بعد افول کرد. مثلاً در کنار نقش سیب، مشق می‌کردند: سیب!

■ **با مسیری که شما تعریف کردید، این طور به نظر می‌آید که در گذشته، اثر هنرمند به حقیقت نزدیک‌تر بوده تا الان. انگار امروز از نظر فکری مفهوم دقیقی اثر هنری را پشتیبانی نمی‌کند؟**

این سیر محتوایی را چطور می‌بینید؟
نکته ظریفی است. حقیقت به معنایی که برای خلق ایده نزد هنرمند است، با واقعیت بیرونی خیلی فاصله ندارد. شما نمی‌توانید در آتلیه‌تان حتی در خلوت خودتان اثری را نقاشی کنید که از فضای بیرون تأثیر نگرفته باشد. شما خواه - ناخواه از آدم‌ها و اتفاقاتی که در زمان خود اثر می‌پذیرید و همه این‌ها مثل غبار روی آن حقیقت درونی می‌نشینند. طبیعی هم هست چون هنرمند هم یک آدم است مثل بقیه آدم‌ها. کسی می‌گفت: هنرمند آدم برگزیده‌ای است که باید بیشتر در معرض اتفاق‌های زمانش باشد مثل پیامبران. شاید این تعریف اغراق شده‌ای باشد اما گاهی مصداق‌های کوچک‌تر آن را می‌بینیم. آدمی که باید صبوری کند، تحمل شنیدن حرف‌های خوشایند و ناخوشایند را داشته باشد و باید پوست کلفت باشد. جاهای خالی را در پیرامون خود ببیند و با جسارت برای پر کردن آن اقدام کند. متأسفانه الان ما، در حد اغراق آمیزی آدم‌های محتاط و معتادی شده‌ایم و جسارت در افتادن با مشهورات زمانه را نداریم. من نوشتن رمان «قص بسمل» را زمانی شروع کردم که خیلی از آدم‌هایی که در فضای دفاع مقدس کار کرده بودند، به نوعی در حال عقب نشینی بودند و فیگورهای جدید می‌گرفتند و آن کار را به دوره جاهلیت خود نسبت می‌دادند. آن زمان احساس کردم در آن موضع جای خالی وجود دارد و رفتم سراغ آن. ببینید، هنرمند به عنوان آدمی که انتخاب شده تابعی از حرف‌ها را به مردم بزند، مسوولیت مضاعفی دارد که نمی‌شود این مسوولیت را از او جدا کرد. البته هنرمند هم متأثر از جامعه است. دور از واقعیت است که بگوییم هنرمند باید نگاهی خارج از دایره نگاه مردم به وقایع اجتماعی داشته باشد. حقیقت این است که این اتفاق خیلی کم می‌افتد و هنرمند را نمی‌توان مثل یک تکه پازل از بقیه جامعه جدا کرد.

که؛ می‌آید تا خودش را عریضه بکشد! عمده‌ترین اتفاقی که متأسفانه در فضای امروز به آن مبتلا هستیم و اصلاً هم از آن ما نیست، این منبیت است. خاستگاه هنر مادر همه زمینه‌ها این است که هنرمند برای خودی خودش اثری خلق نمی‌کند. البته ادعا می‌شود که هنرمند به دنبال فردیت خودش است. اما مگر با تقلید، خود گم کردگی و وحشت از خود، فردیت مجال نفس کشیدن پیدایی کند؟ پس تعریف‌ها تغییر کرده و من دیگر آن هنرمند نیستم، اثری تولید می‌کنم تا خودم را فریاد بزنم. در گذشته هنرمند با اثرش شادابی می‌شد و کشف تازه‌ای از خودش پیدایی کرد. مثلاً تمام عشق آغاسی این بود که وقتی پرده‌اش را می‌کشد یک پرچم «نصر من الله» به دست رستم بدهد. با اینکه در شاهنامه چنین چیزی نیست. اتفاقاً آن هنرمند خیلی آوانگارد و چهارچوب شکن بوده، اما الان به چه کسی آوانگارد می‌گویند؟

الان در فلان مکتب غربی یک هنرمند صاحب نام می‌رود کنار ساحل و با چوب، روی شن‌ها طراحی می‌کند، راس ساعت ۴ همه مدعوین با یک ورودی سنگین می‌آیند و هزینه می‌کنند برای خرید کارها و تمام می‌شود. یک ساعت بعد - چون از قبل با هواشناسی در ارتباط بودند - در بامدمی کند و این‌ها را می‌شوید و می‌رود؛ یا مثلاً یک فضای بزرگ شیشه‌ای را برمی‌کنند از زباله و یک منفذ می‌گذارند که مردم از آن زاویه به آن نگاه کنند. این اثر را با ساختمان‌های فلان موزه معروف می‌خرند و شور و بخت هنرمندی که بدون آن زمینه و انگیزه‌های آیداز آن ایده پرداز لب ساحل تقلید می‌کند. حالا در این اثر قلب شده، نه هنرمند را می‌بینی، نه مخاطب را و نه حتی خود اثر را. حتی خود اثر خیلی زودتر از هنرمند، به کمارفته است!

تعریف هنرهای تجسمی عوض شده. هدف؛ جلب توجه است. به تعبیر دیگر، هر اتفاق نوظهوری اولین چیزی را که سقط می‌کند، خود هنرمند است. هنرمند می‌گوید اگر الان مکتب، مکتب جلب توجه است، چه پدیده‌ای برای جلب این توجه ارزشمندتر از خود من؟ به همین دلیل خودش را در تابلو نقش می‌کند. آغاسی خودش را در اثرش ذوب می‌کرد و این هنرمند لب ساحل هم ظاهر دارد همین کار را می‌کند و یا حتی آن بی‌پناهی که از او تقلید کرده، اما کیفیت‌ها با هم چه قدر فرق می‌کند؟!

■ **اما این اتفاق در خط و خوشنویسی کمتر افتاده، چرا؟**

اولاً خاستگاه این دوازدهم خیلی دور است. ثانیاً فرهنگ ما یک جهان‌روایی تعریف شده دارد. پس هر چیزی که نوعی روایت مکتوب در آن باشد، ارتباط سریع‌تری برقرار می‌کند. من اگر اینجا عبارتی را با



هست، منسجم نیست و هر کس برای خودش کار می‌کند و از هم بی‌خبرند.

■ شما هم در حوزه هنری کار کرده‌اید؟

نه. من وقتی خدمت سربازی‌ام تمام شد و از جنگ برگشتم، به حوزه رفتم. حدود سال ۶۲-۶۳ به حوزه رفتم و با آقای زم صحبت کردم. ایشان گفتند چه کار می‌کنید؟ من هم یک دسته از همه کارهایم برایش بردم. گفتم داستان می‌گویم، شعر می‌گویم، نمایشنامه می‌نویسم، نقاشی می‌کنم و... گفت اینجا هر کس می‌آید باید یک کار بکند. یکی را انتخاب کن. من یکی از اعضای فعال حوزه را که در چند زمینه کار می‌کرد را مثال زدم و گفتم: ایشان چند تا کار می‌کند. گفت: نه، او همه کارهایش را پاره می‌کند. فقط یک کارش را برای ما می‌آورد. گفتم: من حقیقتاً نمی‌توانم یکی را انتخاب کنم. شاید بعداً یکی از این‌ها را دست بگیرم اما الان نمی‌توانم. این شد که از حوزه بیرون آمدم. فکر می‌کنم بانی دیدار ما هم آقای سید مهدی شجاعی یا آقای مرتضی سرهنگی بودند. چون من در جبهه قصه می‌نوشتیم و می‌فرستادم برای «صحیفه» و در آنجا چاپ می‌شد. این دو عزیز هم آن زمان در «صحیفه» بودند.

■ الان چه می‌کنید؟

علاوه بر همان مجموعه نقاشی ۷۲ پیکر که گفتم از محرم امسال شروع کرده‌ام، مشغول نوشتن رمان جدیدم هستم که درباره‌ی یک سیاه‌لشکر سینماست. دیگر اینکه در حال گفتگو پیرامون ساخت فیلم سینمایی روح ریحانی هستم. شاید بالاخره پس از سال‌ها پیگیری، این فیلم ساخته شود. یک مجموعه شعر تحت عنوان «آهو درمانی» دست ناشر است و در مرحله مقدمات فنی پیش از چاپ قرار دارد. مجموعه‌ی دیگری هم تحت عنوان «هوای ماریه ابریست» خدمت دوستان در انتشارات خیمه است و... کارهای دیگر. تیار چه خواهد.

دارد. اینجا است که تعیین می‌شود بار دیگر اگر نمایشگاه تابلوهای عاشورایی بر گزار شد، چند نفر برای دیدن آن می‌روند. مثلاً ما در رویارویی با همین مسئله مهم و ضروری عاشورایید عصر و زمان خودمان را در نظر بگیریم. واقعه عاشورا نه مرز مکان دارد و نه مرز زمان. آدم بخصوصی را هم مخاطب قرار نداده. نسخه‌ای است برای بشریت. یک کروکی دقیق و یک راهنمای روشن و شفاف برای رسیدن به خویشستن خویش و سپس خدا، از طریق کربلا و امام حسین علیه السلام. این بی‌مرزی و سیال بودن این اندیشه، یعنی اینکه وقتی امروز از آن حرف می‌زنیم، باید بوی امروز را بدهد، فردا که از آن صحبت می‌کنیم، لهجه و طعم فردا داشته باشد. اصل ذات و روح اندیشه‌ی آقا اباعبدالله یکی است ولی در روح زمان و مکان و آدم‌های طالب آن، هر بار به طرز تازه‌ای ظهور می‌کند. دقیقاً همین تازگی است که آدم‌ها را تازه می‌کند. الان اگر هنرمند و اندیشمند می‌خواهد بگوید من معاصر و به روزم، راهی به جز طرح اندیشه‌ی حسینی ندارد. حسین علیه السلام مدرن‌ترین دلداس است. هر چه عاشق تر، امروزی تر. هر چه سرخ تر، مدرن تر. هر که غیر از این می‌پندارد، از اعماق جان یک یا حسین بگوید، ببیند، آثارش که هیچ، آیا زندگی‌اش رنگ‌آه می‌گیرد یا نه. و این آه البته غمی شادی‌آفرین است که نیاز فطری آدمی است.

■ الان وضعیت هنرهای تجسمی در فضای دینی چگونه است؟

در حقیقت خیلی مصداق ندارد. ما چندی پیش که یک مجموعه عاشورایی را جمع‌آوری می‌کردیم به سختی توانستیم تعدادی کار قابل قبول کنار هم جمع کنیم. زمانی خوب کار می‌شد به ویژه آن دورهای که هنرمندهای حوزه در اوایل انقلاب و جنگ از روی اعتقاد شخصی کار می‌کردند و کارهای خوبی هم شکل گرفت. اما متأسفانه امروز تعداد این کارها و این آدم‌ها زیاد نیست. یا اگر

حضرت ابوالفضل علیه السلام، در این مجموعه هم دنبال این هستیم که هم مخاطب عام با آن ارتباط برقرار کند و هم مخاطب خاص. البته این بار سعی کرده‌ام همه‌ی ابزار و ادوات را هم خودم بسازم. منظورم رنگ و قلم مونیسست، بلکه اشیاء و ابزاری است که به عنوان مدل، در اثر دیده می‌شود. مثلاً در همین اثر حضرت عباس (ع)، منچ و پیراهن و دیگر عناصر را خودم ساخته‌ام.

■ به نظر شما ورود از حوزه هنر به فضای دین چطور باید باشد که دلزدگی ایجاد نکند، خیلی رو نباشد و حرفی هم داشته باشد و فهمی اضافه کند؟

زمانی که شما دارید روی مفهومی کار می‌کنید که به شدت متعالی است و خودش در اوج قرار دارد، باید به شکل و فرمی برسید که ظرفیت آن محتوا را داشته باشد و قالب مناسب و درخوری برای آن محتوای متعالی باشد. اینکه بعضی می‌گویند «محتوا خودش خیلی مهم است و اگر همین طوری هم گفته شود، کافی است»، به نظر می‌رسد کمی تنبلی است. من فکر می‌کنم اتفاقاً در فضای مذهبی این دقت باید بیشتر باشد چون باور و اعتقاد آدم‌ها سر و کار دارد. مشکل ما در فضاهای هنری دینی این است که به قدری بد روی رخت و ریخت برخی از محتواها کار شده که مخاطب خود را از دست داده و دیگر نمی‌شود سمت آن رفت. یعنی قبلاً آن اندیشه و یا آن موضوع به شکل ضعیف و نازلی مطرح شده که اگر دوباره سراغ آن بروید، اول باید ذهنیت قبلی را از حافظه‌ی مخاطب پاک کنید تا در مقابل آن مقاومت نکند.

■ که خیلی هم زمان می‌برد. نه؟

بله خیلی زمان می‌برد. اهمیت آن شکل و فرم اینجا مشخص می‌شود. این مواجهه در سنت هنرمند با موضوع، در ارتباط مخاطب با هنرمند خیلی تأثیر

شماره هفتم و نهمین شماره

داستان ماهنامه



توی «داستان» برای همه جا هست

www.Dastan-magazine.com

توزیع و اشتراک: ۸۸۸۱۳۱۸۲

پیامک: ۰۹۳۷۸۷۶۵۱۶۱



هنرمندانی سرمایه ملی

قاسم آریانی

هنر ابزاری است که دشمنان ما از دیرباز صدور فرهنگ ابتذال، دستیابی به مطامع استعماری و در نهایت استیلای بر جوامع اسلامی را در استفاده بهینه از این ابزار یافته‌اند به گونه‌ای که با هجمه فرهنگی ضمن معنویت‌زدایی و تخریب جایگاه اخلاق‌مداری، زمینه دگرگونی‌های فرهنگی را فراهم ساخته، پس از سلطه فرهنگی و ترویج فرهنگ مصرف‌گرایی، سلطه اقتصادی و سیاسی خویش را اعمال می‌نمایند. در این خصوص اندیشمندان حوزه فرهنگ و هنر، عصر قاجار را کانون هجمه فرهنگی غرب و دروازه ورود هنرهای وارداتی به کشور می‌دانند.

خود بر این دستمایه‌ها نیز می‌توان قدمتی فراتر از تاریخ اسلام را متصور شد.

با این رویکرد، هنر آیینی مداحی اهل بیت علیهم السلام یک هنر اصیل و وطنی به شمار آمده و بر سایر هنرهای وارداتی از حیث هویت و اصالت به طریق اولی رجحان و برتری دارد. هنری که پایه‌های ایمانی آحاد مردم را تقویت و خانه‌های دل مخاطبان را منور به نور ایمان می‌سازد. هنری متعهد، قدسی و برآمده از فرهنگ غنی اسلامی، ایرانی که یقیناً توجه به آن و ساماندهی حوزه‌های آموزشی مرتبط با آن ضامن بقا و حفظ ارزش‌های ملی، اسلامی و عامل بازدارنده جوانان پاک‌سرشت از ابتلاء به معضلات و آسیب‌های فرهنگی اجتماعی بوده و ملهم از پیام خردمندانه رهبر معظم انقلاب مشمول عنوان سرمایه ملی و نیز شایسته حمایت مادی، معنوی متولیان و مسئولان محترم فرهنگی است. لیکن متأسفانه سرنوشت این سرمایه ملی متأثر از کج‌سلیقگی، غفلت و ناآگاهی برخی در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.

اگرچه تمایل قاجار به هنرهای وارداتی، تضعیف هنرهای داخلی را سبب شد اما با توجه به اینکه هنر آیینی ستایشگری اهل بیت ریشه در اعتقادات مذهبی و فرهنگی انقلابی مردم دارد، هرگونه خدشه‌ای به ساحت این هنر قدسی نه تنها بی‌نفسه تخریب هنر آیینی، بلکه موجبات تزلزل تعلقات دینی و تفکرات انقلابی جامعه اسلامی را در پی خواهد داشت. ضایعه‌ای که اگر نگوییم غیرقابل جبران است یقیناً برای جبران آن هزینه‌های سنگینی را متحمل خواهیم شد. در پایان چند پیشنهاد را به منظور ارتقای جایگاه و حمایت از این هنر قدسی تقدیم می‌دارد:

- ۱- توسعه و گسترش مراکز آموزشی و تخصصی هنر ستایشگری اهل بیت علیهم السلام
- ۲- حمایت از تألیف، چاپ و نشر کتب آموزشی مرتبط با این هنر
- ۳- تدوین آیین‌نامه‌های آموزشی و بهسازی روش آموزشی مبتنی بر علم آموزش
- ۴- حمایت مادی و معنوی از مراکز آموزش مداحی
- ۵- گزینش افراد متعهد، توانمند و عالم به جوانب هنر مداحی جهت تصدی مراکز آموزشی موجود.
- ۶- برگزاری مسابقات ستایشگری اهل بیت به مانند مسابقات قرائت قرآن.
- ۷- برپایی جشنواره‌های ستایشگری اهل بیت به صورت استانی، منطقه‌ای، کشوری و تقدیر از خادمان و فعالان این حوزه.
- ۸- درجه‌بندی علمی، هنری ستایشگران و اعطای مدارک معادل
- ۹- برگزاری دوره‌های آموزشی تربیت مربی
- ۱۰- انتخاب ستایشگر نمونه سال

هنرهای وارداتی و مهم‌تر از آن نشر و استواری فرهنگی دین ستیز و غرب‌گرایانه را فراهم آورد. اصالتاً هنر می‌بایست پاسخگوی نیازهای فطری و موجب دستیابی کمال و سعادت بشر باشد. در این خصوص متفکران حوزه هنر به صراحت اذعان داشته‌اند که هنرهای وارداتی فاقد این ویژگی‌اند و نمی‌توان با هنرهای وارداتی جامعه اسلامی را به سوی کمال هدایت نمود. از طرفی هنرهای غربی عمدتاً ماهیتی غرب‌گرایانه و مادی دارند و برای کشوری که خود مهد فرهنگ، تمدن و هنر می‌باشد رهاوردی جز ایتذال به ارمغان نمی‌آورند. متأسفانه نه در عصر قاجار بلکه می‌توان اذعان داشت که در عصر حاضر نیز با بی‌مهری و بی‌توجهی برخی مسئولان نسبت به هنرهای ملی، به ویژه هنرهای آیینی شاهد انزوای روزافزون هنرمندان متعهد، ترویج هنرهای وارداتی و در نتیجه شیوع بحران هویت ملی در جوانان پاک‌سرشت خود هستیم.

شایان ذکر است از منظر علم روان‌شناسی جوانی که ظاهرش غربی شده ذهنیت او به فرهنگ غرب نزدیک شده است. به نظر نگارنده جلوگیری از روند رو به رشد این معضل مستلزم توجه بیش از پیش به کالای فرهنگی داخلی و حمایت مسئولیت از هنرهای ملی مذهبی است و افسوس که این گونه نیست.

عبور از مسافتی کوتاه در خیابان‌های شهر، دیدن چند جنگ شبانه تلویزیون، مطالعه چند برگ روزنامه یا مجله کافی است تا صحت این مدعا ثابت شود. اینکه خواننده‌های موسیقی پاپ یا هنرپیشه‌های سینما با ویژگی‌های غیرارزشی منافای با دین اسلام و فرهنگ عمومی جامعه در صفحه تلویزیون ظاهر شده و مهمان منازل مامی شوند یا اکران عکس‌های تمام‌قد و غیرمتعارف هنرمندان با تیپ غربی در پرتابل‌های تبلیغاتی سطح شهر یا چاپ عکس ایشان با پوشش و ژست‌های غربی بر روی جلد مجلات و انتشار آگهی کنسرت در روزنامه‌های کثیرالانتشار از این دست مثال‌هاست که مؤید بی‌مهری به هنر و سرمایه ملی کشور است.

از جمله هنرهای ملی مذهبی مشمول این بی‌مهری، هنر «مداحی اهل بیت» علیهم السلام است هنری که مقام معظم رهبری پرداختن به آن را جهاد فرهنگی دانسته و در بیانات سال ۹۱، مداحان متعهد را سربازان خدا خطاب فرموده‌اند. به نظر نگارنده هنر مداحی هنری است که در فراز و نشیب تاریخ توانسته ماهیت فرهنگی و اصالت هنر خود را از گزند حوادث حفظ کرده و رسالت تبلیغی خویش در نشر معارف اسلام را به خوبی ایفا نماید. هنری که از دوران‌های دور در کشور رواج داشته و قدمت چندساله آن همپای قدمت اسلام در ایران است. شاکله این هنر متشکل از دو عنصر ادبیات و شعر بوده، که به نوبه



در سال ۱۲۷۷ هجری شمسی مظفرالدین شاه قاجار شخصاً دستور خرید «سینما توگراف» را صادر و در سال ۱۲۷۸ با ورود سه دستگاه از آن رسماً حرفه و هنر سینماگری در ایران پایه‌گذاری می‌شود. توجه بیش از حد دولتمردان قجر به سینما و سایر هنرهای وارداتی تأثیر سوء و مخربی را بر پیکر فرهنگ ملی وارد آورد تا آنجا که می‌توان این دوران را سرآغاز اضمحلال فرهنگ و هنر وطنی دانست. از سوی دیگر بی‌اعتنایی قاجاریان به هنر وطنی موجبات تقویت



معرفی اجمالی یک طرح بزرگ

فرهنگ نامه مجالس و آیین های سوگواری شیعی

محسن حسام مظاهری

آیین های سوگواری شیعیان، از جمله ی دیرپا ترین، مؤثرین و گسترده ترین آیین های مذهبی در جهان اسلام به حساب می آیند. ماحصل تلفیق و امتزاج باورهای شیعی، از جمله عاشورا و قیام امام حسین (ع) با فرهنگ، آداب و رسوم اقوام و نژادهای مختلف، ظهور طیف گسترده و متنوعی از آیین های سوگواری در کشورهای و مناطق و نواحی مختلف جهان اسلام شده است که در هر منطقه، نقشی و رنگی از باورها و مجموعه ی شرایط و ویژگی های آن اقلیم را داراست. با وجود این سرمایه ی ارزشمند، به دلایل مختلف، کم تر تلاشی در راستای مستندسازی های علمی این آیین ها و رسوم در قالب تدوین دانش نامه های مستقل شده است و دایره ی پژوهش های پیرامون این قلمرو، اغلب منحصر به تحقیقات پراکنده و شخصی پژوهشگران و کارشناسان علاقمند به این حوزه می شود. برخی تلاش ها هم نظیر «دایره المعارف امام حسین» که در گذشته صورت گرفته، به دلایلی از جمله هزینه های بالای مادی و معنوی نافر جام ماندند.

این خلأ در کنار افزایش اهمیت و توجه مضاعف رسانه ها، افکار عمومی و نهادهای علمی به این حوزه در سال های اخیر، ضرورت تدوین دانش نامه ای مشخصاً در این موضوع را بیش تر از پیش ساخته است. طرح نگارش و تدوین «فرهنگ نامه ی مجالس و آیین های سوگواری مذهبی» به سفارش «مرکز مطالعات راهبردی خیمه» و همکاری جمعی از پژوهشگران و نویسندگان حوزه های مرتبط، کوششی است در راستای پاسخ گویی به این ضرورت، در حد بضاعت مجریان و دست اندر کاران آن. مراحل اجرایی این طرح، از ۱۶ آذر ۱۳۸۹ (اول محرم الحرام سال ۱۴۳۲ قمری) آغاز شده است و تا کنون فاز نخست آن با نگارش ۹۸ مدخل به پایان رسیده و فاز دوم در حال اجرا است.

اهداف و ویژگی های فرهنگ نامه

در عرف، تدوین فرهنگ نامه ها، فارغ از موضوع شان، معمولاً دو گونه است: یکی در قالب پروژه های سترگ علمی و در چهار چوب یک سازمان اداری و علمی بزرگ، و دیگری در قالب تلاش های تحقیقی فردی یک پژوهشگر. گونه ی نخست، امتیازات بسیاری از جمله تولید دانش نامه و دایره المعارفی با اعتبار علمی بالا و حاصل مجموع تلاش های مجدانه ی صاحب نظران و کارشناسان خبره ی هر موضوع را داراست که شأن و جایگاه ویژه ای به ماحصل کار می بخشد. در عین حال، این گونه نقاط ضعفی چون زمان بندی زیاد که اقتضای چنان کاری است، هزینه های بالای مادی و معنوی، و نیاز به تشکیلات

برای تحقق این امر چند اصل کلی و محوری زیر مدنظر قرار گرفته است:

۱. تحدید موضوع

به نظر می رسد یکی از موانعی که بر سر راه انجام چنین پروژه ای قرار داشته و برخی تلاش های مورد اشاره ی در گذشته را نافر جام ساخته، هدف قرار دادن گستره ی وسیع موضوعی بوده است که عملاً بتواند تمام حوزه ها و ابعاد و ساحات مرتبط با مقوله ی عاشورا و حیات و قیام و شهادت امام حسین (ع) را شامل شود؛ از ابعاد تاریخی تا اجتماعی و مردم شناسی و فقهی و... طبیعی است که انجام چنین پروژه ی عظیمی نیازمند تأمین منابع حمایتی و تدارکاتی بسیاری

اداری و مدیریتی کمابیش گسترده نیز دارد که معمولاً گریزناپذیر اند. گونه ی دوم، گرچه نواقص مذکور را تا حد زیادی دارا نیست، ولی از آن جا که تنها منحصر به تلاش های فردی یک محقق است، اعتبار علمی کم تری دارد. چرا که هر چه هم آن محقق از شأن و جایگاه علمی بالایی دارا باشد، باز طبیعی است که اشراف لازم بر همه ی ابعاد یک موضوع خارج از توان یک فرد است. در فرهنگ نامه ی حاضر، کوشش شده است با اتخاذ مشی ای میانه که در عین تأکید بر رعایت استانداردهای علمی، روال کاری ساده تر و سهل تری را شامل شود، حتی الامکان ضمن بهره مندی از نقاط امتیاز دو گونه از نواقص آنها دوری شود.

قالب مجلداتی مستقل و در عین حال مکمل هم منتشر شوند. به عبارت دیگر، سیر اولویتی، جایگزین سیر الفبایی در انتشار می‌شود. با این حساب، مقالات فرهنگ‌نامه در دو نوبت و به دو شکل منتشر می‌شوند: نوبت اول در پایان هر فاز و در قالب یک مجلد یا ویژه‌نامه، و نوبت دوم به صورت یک جا و در پایان همه فازها در قالب مجلد یا مجلداتی واحد. مزیت دیگر این روند آن است که در فاصله‌ی دو نوبت انتشار، فرصت بهره‌مندی از نقدها و نظرات مخاطبان و صاحب‌نظران و اعمال آنها در ویراست نهایی و فاز دوم برای تحریریه فراهم می‌شود.

۶. طیف وسیع مخاطبان

با عنایت به ویژگی‌هایی که بر شمرده شد، طیف اصلی مخاطبان فرهنگ‌نامه‌ی حاضر، گستره‌ی وسیعی را شامل می‌شود که نه فقط عاشق‌وراپژوهان، بلکه عموم پژوهش‌گران، دانشجویان، طلاب و همه‌ی علاقه‌مندان به مقوله‌ی عزاداری و مقولات مرتبط با آن را دربر می‌گیرد.

۷. ساختار فرهنگ‌نامه

ساختار این فرهنگ‌نامه، شورای سیاست‌گذاری، ویراستار، گروه داوران، منبع‌شناسی و پنج گروه علمی را شامل می‌شود که عبارتند از:

- مفاهیم و کلیات
- مردم‌شناسی
- تاریخ و جغرافیا
- هنر
- ادبیات

مجموعه‌ی مداخل این فرهنگ‌نامه را از حیث موضوع، ذیل ۸ گروه می‌توان گنجانده که عبارت‌اند از:

۱. اصطلاحات و مفاهیم
۲. آثار مکتوب
۳. اشخاص
۴. اماکن و واحدهای جغرافیایی
۵. آیین‌ها، آداب و رسوم
۶. نهادها
۷. زمان‌ها
۸. وسایل و ابزار

و ضروری‌ترین‌ها بوده و از اعتبار علمی لازم نیز بهره‌مند باشند. اتخاذ چنین رویکردی، به صرفه‌جویی قابل توجهی در زمان، انرژی و هزینه‌های انجام طرح می‌انجامد.

۳. رعایت اختصار

به تبع رویکرد فرهنگ‌نامه‌ای، در طرح حاضر، در تدوین مطالب برای مداخل، از نگارش مقالات تفصیلی و طولانی پرهیز شده و نهایت تلاش در راستای رعایت اختصار و کوتاه‌نویسی در عین آوردن اطلاعات ضروری به کار بسته می‌شود.

۴. استفاده از ظرفیت پژوهش‌گران جوان

جامعیت و رعایت شأن علمی بالای مطالب در رویکرد دایره‌المعارفی ناگزیر اقتضا می‌کند که نگارش مداخل تنها بر عهده‌ی اساتید، محققان و کارشناسان زبده در بالاترین سطوح ممکن، قرار گیرد. این اقتضا، طبیعتاً گستره‌ی نویسندگان مداخل را بسیار محدود می‌کند و خصوصاً در موضوعاتی نظیر مقولات مرتبط با عاشق‌ورا و عزاداری، به جهت محدودیت محققان و کارشناسان در این سطح، کار با مشکلات بسیاری مواجه می‌شود. اما از آن جاکه در فرهنگ‌نامه‌ی حاضر، چنان‌که گفته شد، رویکرد فرهنگ‌نامه‌ای اتخاذ شده و داعیه‌ای مبنی بر جامعیت مباحث مطرح نیست، این امکان فراهم می‌شود که از ظرفیت پژوهش‌گران و محققان جوان‌تر و غیر معروف، بهره‌گیری شده و در نتیجه زمان و انرژی کم‌تری صرف شود. به موازات ایشان از ظرفیت اساتید سطوح بالاتر برای داوری مقالات یا مشاوره بهره گرفته می‌شود.

۵. فازبندی انتشار بر اساس اولویت

یکی از دیگر دلایل تطویل تدوین و انتشار فرهنگ‌نامه‌ها، پای‌بندی به سیر واحد در انتشار مجلدات مختلف مبتنی بر الفبای مداخل است. در طرح حاضر، کوشش می‌شود با فازبندی براساس درجه‌ی اولویت مداخل، فرهنگ‌نامه در

است که آسان به دست نمی‌آیند. به نظر می‌رسد راه بهتر و سهل‌الوصول‌تر برای رسیدن به چنین مقصدی، تدوین فرهنگ‌نامه‌های موضوعی در ابعادی محدودتر و مشخص‌تر است. روشن است که از مجموع چنین فرهنگ‌نامه‌هایی، دست‌یابی به آن دانش‌نامه‌ی بزرگ و گسترده نیز ممکن می‌شود. بر این اساس، در طرح حاضر، از مجموعه‌ی متنوع مقولاتی که ذیل مفهوم عاشق‌ورا و قیام امام حسین (ع) می‌گنجد، منحصرأ بر مقوله‌ی عزاداری و موضوعات مرتبط با آن تمرکز می‌شود. با این اوصاف مقولاتی چون مباحث تاریخی، کلامی، روایی و فقهی قیام یا رجال مؤثر و مرتبط با واقعه‌ی عاشق‌ورا و نظایر آنها خارج از رسالت فرهنگ‌نامه‌ی حاضر قرار می‌گیرند.

۲. ترجیح رویکرد فرهنگ‌نامه‌ای به رویکرد دایره‌المعارفی

به اعتباری، می‌توان مجموعه‌ی دانش‌نامه‌ها و فرهنگ‌ها را ذیل دو رویکرد گنجانده: یکی رویکرد دایره‌المعارفی یا حداکثری و دیگری رویکرد فرهنگ‌نامه‌ای یا حداقلی. در رویکرد اول، وجهی همت تدوین‌کنندگان بر نگارش و تنظیم مقالاتی است که از ابعاد مختلف جامعیت لازم را برای مراجعان داشته باشند و حتی الامکان همه‌ی اطلاعاتی که ممکن است در منابع گوناگون پیرامون یک موضوع یا مداخل موجود باشد را یک جا و ذیل مداخل مربوطه گردآوری کنند. روشن است که چنین مقصدی، نیازمند تلاش علمی زیادی است که اولاً در عهده‌ی هر محقق نیست، و ثانیاً مانی در خور و طولانی می‌طلبند و ثالثاً مستلزم مقالاتی تفصیلی است. اما در رویکرد فرهنگ‌نامه‌ای، به بیان حداقلی‌های لازم از اطلاعات و مباحث پیرامون یک موضوع اکتفا می‌شود و تدوین‌کنندگان، هیچ ادعایی مبنی بر جامعیت مطالب یا گردآوری حداکثر مطالب و اطلاعات حول موضوعات مرتبط را ندارند. البته نهایت کوشش می‌شود تا اطلاعات و داده‌های آمده ذیل هر مداخل، مهم‌ترین



کارکرد تربیتی و اخلاقی هیأت‌های خانگی
در گفت‌وگو با دکتر محسن ایمانی

در هیأت تربیت می‌نشلیم

سعید موسوی

به نظر شما هیأت‌ها چه
نقشی در تربیت دینی افراد
بویژه در سال‌های دور یعنی
دوران نوجوانی خود شما
داشته‌اند؟



من در زمان بچگی در محله‌های قدیم تهران
زندگی می‌کردم. بین مولوی و شوش که در آن
زمان مردم بیشتر بومی بودند و مثل الان مهاجر

دکتر محسن ایمانی استاد برجسته روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تربیت مدرس
خاطرات زیادی از هیأت‌های دوران نوجوانی اش دارد. او معتقد است که این
هیأت‌های خانگی اثر زیادی بر تربیت نوجوانان دارند و کم‌رنگ شدن آن‌ها نقصی
غیر قابل جبران است. اینکه تلویزیون می‌تواند جای هیأت را بگیرد یا نه؟ و اینکه چرا
مردم کمتر در خانه‌های شان روضه ثابت هفتگی برپا می‌کنند دغدغه‌های ماست در
گفت‌وگو با این استاد دانشگاه.



قدیم وقتی می گفتند فلانی هیأتی است او خیلی مراقب حرکات و رفتارش بود و زمینه های خوبی را در ذهن فرد به وجود می آورد

وضع مردم زیاد خوب نبود ولی در کنار آن همواره هیأت ها برپا بود. هم تذکر و هم نصیحت بود. بچه هایی که به هیأت تعلق داشتند سراغ جرم و بزه کاری نمی رفتند. همین بچه ها شب ها زمان نماز جماعت در مسجد حضور داشتند. پیوندی بین جوان و مذهب برقرار می شد.

مسن ترها برای برگزاری هیأت هزینه می کردند. هزینه هایی که برای مذهب و دیانت انجام می دادند و چون مفید بود این کار را می کردند و این شیوه ای بود که بچه ها از همان کودکی به مذهب گرایش پیدا می کردند. الان هم دیده می شود که زمانی که دسته امام حسین در محرم حرکت می کند به ترتیب قد می ایستند تا به کوچک ترین بچه ها می رسیم. بنابراین بچه ها از کودکی در یک فضای معنوی قرار می گرفتند. افرادی که در حرکت انقلاب شرکت کردند و آن را به ثمر رساندند در همین هیأت ها بزرگ شدند و از امام حسین الگو گرفتند.

■ هیأتی بودن چه نمود و اثری در زندگی شخصی و اجتماعی افراد داشت؟

قدیم وقتی می گفتند فلانی هیأتی است او خیلی مراقب حرکات و رفتارش بود و زمینه های خوبی را در ذهن فرد به وجود می آورد. یا مثلاً می گفتند فلان چیز را از فلانی بخر هیأتی است و اعتماد و احترام خاصی برای آن ها قائل بودند. همین هیأتی بودن برچسبی بود که وقتی به کسی می خورد می توانست روی کل رفتارهای فرد اثر مثبت بگذارد.

یکی از نکاتی که در دنیای غرب امروز مطرح می شود این است که ما در کنار انبوه جمع تنها هستیم. هیأت محفلی دوستانه بود که همه با هم می نشستند و گفتگو می کردند و مشکلاتشان را حل می کردند و راهکار می دادند و... حتی در بیماری ها. می دانیم وقتی فرد دچار بیماری جسمی می شود در مسائل روحی هم افت پیدا می کند. آن زمان این گونه بود که مثلاً کل هیأت حرکت می کردند تا به ملاقات شخصی که بیمار است بروند. یا شخصی از مکه آمده بود همه به دیدنش می رفتند و همه مراقب هم بودند و به هم کمک هایی می کردند. این نشان می دهد هیأت ها در ابعاد مختلف نقش ایفا می کردند و مثلاً در بعد معنوی عامل اعتلای معنوی بودند. میزان اطلاعات یک فرد هیأتی بیشتر از بقیه

به وجود می آورد و این هم جنبه های عاطفی و هم شناختی داشت که این دو مکمل همدیگر بودند و سخنرانی که می آمد احکام را می گفت که بچه ها مثلاً با احکام ماه رمضان آشنا شوند. بحث نماز و وضو و غسل و... که این ها دامنه اطلاعات فرد را افزایش می داد. من یادم هست حاج آقا حبوباتی بودند که به هیأت ما می آمدند.

■ خبر دارید که ایشان الان زنده هستند یا نه؟

بله الان هم کسانی برای یادگیری احکام و درس عربی به منزلشان می روند. ایشان به فراخور سن بچه ها صحبت می کردند و شبهات را مطرح می کردند و پاسخ می دادند. جلسه شان جنبه معرفتی داشت که برای گروه های سنی نوجوانان و جوانان تشکیل می شد و بچه ها با اعتقادات و احکام آشنا می شدند و مباحث اخلاقی هم مطرح می شد که بحث تربیت اخلاقی هم صورت می گرفت.

هیأت ویژگی دیگری هم دارد که به تلاش جمعی و گروهی افراد برمی گردد کسی چای درست می کرد و کسی چای را پخش می کرد و کسی هم کفش کسانی را که به هیأت آمده اند را جفت می کرد که این نشانه احترام به افراد است.

■ تمام اجزای هیأت نظم دارد.

من یادم هست که آقای به نام امیر معینی اشعاری می سرودند که الان هم

از جانبازان شیمیایی هستند. ایشان اشعاری می گفت که همه حال و هوای انقلابی داشت و وقتی شعارها و نوحه ها را تکرار می کردیم و از کنار پاسبان ها که رد می شدیم همه می گفتند این ها را نخوانید. چون در هیأت ما افراد جوانی بودند که انگیزه های سیاسی داشتند و آن شعارها شعارهای معمولی نبود. محله ما محله ای بود که با این مسائل آشنا بود. ما همه این صحنه ها را شاهد بودیم و محله هم در جنوب شهر تهران بود و زندگی مردم را می دیدیم که با دشواری روبرو بودند و دستمزدهای پایین داشتند و هر خانواده در یک اتاق زندگی می کرد و اینکه فاصله طبقاتی بین مردم بالا و پایین شهر وجود داشت. یادم است شب های احیا یک بخاری چوبی در مسجد بود. حاج آقا محقق پیش نماز آنجا بود.

نبودند و حال و هوای خوبی آنجا وجود داشت و در هر کوچه ای پرچم امام حسین علیه السلام را می دیدیم و هیأتی که شب جمعه و روز جمعه و... برپا بود. آنهایی هم که هیأت رسمی نداشتند در خانه شان روضه یا ختم انعامی می گرفتند و اغلب افراد محله همدیگر را می شناختند. اغلب خانم ها هم شاغل نبودند و در خانه تنها بودند و این مجالس آن ها را کنار هم جمع می کرد و زمینه رشد آن ها را فراهم می کرد. یک روحانی در هیأت سخنرانی می کرد. بعد هم مراسم روضه ای برگزار می شد و سینه زنی بود. گاهی روزهای جمعه دعای سمات را هم می خواندند و محفلی بود که آقایان کنار هم جمع می شدند و از حال هم باخبر می شدند و این مراسم در خانه های مختلف برگزار می شد و با حسینیه ها متفاوت بود. حسینیه ها معمولاً مکان ثابتی داشت ولی اینجا هر کس آمادگی خودش را اعلام می کرد و می گفت هفته بعد به منزل ما بیایید.

■ سطح رفاه و اقتصاد مردم در برپایی این جلسات مؤثر بود؟

اتفاقاً مردم آن محله امکانات اقتصادی محدودی داشتند و مراسم با یک قند و چای برگزار می شد. مگر آنکه مراسمی خاص مثلاً روز عاشورا بود که خانواده ای قبول می کرد ناهار یا صبحانه ای می داد. یا در اعیاد شربت و شیرینی تهیه می شد و جشنی واقعی بود که هم اصول مذهبی را رعایت می کردند و هم انسان می توانست نشاط را در چهره دیگران ببیند. بحث ها هم به فراخور این مجلس متفاوت می شد. من خودم یادم هست که هیأتی داشتیم که چهارشنبه شب ها برگزار می شد و یک هیأت هم روزهای جمعه در خانه های مختلف بود که مجموعه ای از افراد قدیمی و به نام هیأت طفلان حضرت مسلم بود.

یادم هست که حاج آقای که برای سخنرانی می آمد درس های طلبگی را خوانده بود ولی ملتس نبود. ایشان خودشان کاسب بودند و در بازار کار می کردند. مثل الان رفت و آمد آژانس نبود و معمولاً موتور پیاده می کردیم که کسی دنبال ایشان برود و ایشان را بیاورد. گاهی هم من این مسئولیت را قبول می کردم. تیپ های مختلف در جلسه شرکت می کردند. افراد مسن و دانشجو و دبیرستانی و کسبه و نظامی و... یک نکته جالب اینکه خود بچه ها هم گاهی در ایام محرم جلساتی را راه می انداختند و خیمه ای می زدند و در کوچه ها فضایی جالب را به وجود می آوردند. این جلسات مذهبی محاسن زیادی داشت. یک تعلق خاطری را بین فرد و مذهب

روزهای جمعه
دعای سمات را
هم می خواندند
و محفلی بود که
آقایان کنار هم
جمع می شدند و
از حال هم باخبر
می شدند

مردم بود. هیأتی‌ها در زمینه اخلاقی شئون و اخلاقیات را رعایت می‌کردند. در بعد اجتماعی به مناسبات اجتماعی توجه داشتند. در بعد اقتصادی به خانواده‌های فقیر کمک می‌کردند.

ما داریم که یکی از عواملی که باعث نشاط فرد می‌شود رفتن به دیدن دوستانش است. هیأتی‌ها هفته‌ای یک بار دور هم جمع می‌شدند. هیأت‌ها سلامت خانواده را تضمین می‌کردند. بالاخره هر خانواده‌ای باید آدابی را رعایت کند که هیأت‌ها در آنجا برگزار شوند. لذا معمولاً این جلسات در خانواده خوب که صلاحیت داشت برگزار می‌شد. این خانواده هم می‌توانست به عنوان یک نهاد اجتماعی اثرات مثبتی داشته باشد. به لحاظ سیاسی هم کارکردهای هیأت‌ها ارزشمند بود. روز عاشورا چه کسانی این جمعیت‌ها را به راه انداختند و شعارهایشان چه بود؟ شعارها سیاسی بود که ملهم از جریانات مذهبی و هیأت‌ها و مساجد بود. هیأتی بود که هم جوانان و هم افراد مسن در آن به امور سیاسی توجه داشتند. در کارکردهای تربیتی هم بیان حالت‌ها و اخلاقیات ائمه به تعلیم و تربیت افراد کمک می‌کرد. در قرآن داریم که پیامبر می‌فرمایند من ناصح شما هستم. فردی که مبلغ دینی بود ناصح بود و با حضور و مطالعه‌اش به رشد تربیتی بچه‌ها کمک می‌کرد. یادم است در آن زمان مرحوم فلسفی کتاب‌هایی را نوشته بود به نام‌های کودک فلسفی، جوان و نوجوان، اخلاق فلسفی و... که در این بحث‌ها از این کتاب‌ها استفاده می‌شد و مجموعه خوبی بود که آدم‌ها برای آن وقت می‌گذاشتند.

■ شما در صحبت‌هایتان از فعل‌های ماضی

استفاده می‌کنید و البته این گونه هم هست که یک سری از این‌ها از دست ما رفته است. باید پرسیم که چرا از دست ما رفته است و ضربات نبودن این‌ها چیست؟ در آن زمان مؤسسات فرهنگی و فرهنگ‌سرا وجود نداشته است. هر اتفاقی می‌افتاد در هیأت بود. انقلاب که شد بعضی از افراد گفتند از این به بعد ترقیتیم هم نرفتیم و آن چیزی که می‌خواستیم شد. یا مثلاً بعضی‌ها می‌گفتند ما این جلسات را از تلویزیون در خانه می‌بینیم. صرف حضور در هیأت و مجالس ارزشمند

است. شاید هم کمی مشغولیت‌های افراد زیاد شد و نتوانستند بروند. الان ممکن است هیأت آن وسعت و تعدد قبل را در بعضی از نقاط شهر نداشته باشد ولی این دلیل نمی‌شود که بگوییم الان نیست. الان هم هیأت‌های متعدد هستند اما عوامل و سرگردانی‌هایی وجود دارند که ممکن است این انگیزه را به وجود نیآورند که فرد در هیأت شرکت بکند. مثلاً استفاده از اینترنت و تلویزیون و ماهواره و بازی‌های کامپیوتری. کمی هم به خاطر این است که تلویزیون این مجالس را در دسترس قرار داد. بزرگانی مانند آیت الله جوادی آملی که تفسیر قرآن دارند و بهترین حرف‌ها را می‌زنند.

ولی می‌توان از هر دو استفاده کرد. وجود هیأت‌ها فقط در محروم صفر نباید باشد و در طول سال ادامه داشته باشد. الان باید به روش‌های دیگری صحبت کرد چون میزان تحصیلات بالا رفته است. الان سخنران باید قوی‌تر صحبت کند و سخن، محتوا و کیفیت بالاتری داشته باشد. هنوز جا دارد که در این وادی کار شود به خصوص الان که در جامعه بحران‌های اخلاقی هم هست و برخی مشکلات جوان‌ها را تهدید می‌کند و هیأت‌ها می‌توانند این سلامت اخلاقی را به وجود آورد.

هم خانواده‌ای باید آدابی را رعایت کند که هیأت‌ها در آنجا برگزار شوند. لذا معمولاً این جلسات در خانواده خوب که صلاحیت داشت برگزار می‌شد

نوحه خوانی. آن هم که گاهی همه عبارت‌هایش را غلط می‌خوانند. باید زمینه‌های حرکت امام حسین و تفکرانی که در پشت این حرکت است را روشن کرد. من با عزاداری موافقم ولی خوب است که روحانی باشد و وعظی داشته باشد. به نظر من این بعد محتوایی خیلی مهم است نه اینکه هر کس هر چه خواست بخواند. حتی خود مداحی را هم می‌شود سامان داد. کسی که فقط صدایش خوب بود این برای نوحه خوانی کافی نیست، اطلاعاتش هم باید خوب باشد. نباید غلط بخواند یا ابیاتی بخواند که خودش هم متوجه نشود. مثلاً بعضی از این‌ها شعر دختر بدر الدجا / امشب سه جا دارد عزا را این را این طور می‌خوانند:

دختر بدر دوجا / امشب سه جا دارد عزا! اصلاً معنی این شعر را نمی‌دانست. کمی باید کاری کنیم که هیأت حتماً با حضور یک روحانی که اطلاعات مناسب و به روزی دارد برپا شود. به این بُعد باید حتماً توجه شود. سینه زنی یا عزاداری باشد و بار محتوایی عزاداری را هم با پیام خوب و شعر وزین غنی کنیم که افراد جذب هیأت‌ها شوند.

■ ما دو عنصر در هیأت‌ها داریم که

کمی با هم تضاد دارند. یکی عنصر گریه است که اوج غم است و چند دقیقه بعد سینه زنی و شور و شفع پس از آن است. من می‌خواهم بدانم چگونه است که انسان از این به آن می‌رسد؟

یکی از نکات این است که وقتی نوحه‌ای خوانده می‌شود انسان از این همه مظلومیت دلش به در می‌آید و نمی‌شود گریه نکرد و آن حالت ناراحتی و تضرع وجود دارد. ولی زمانی که این اتفاق می‌افتد انسان دلش برای آدم‌های مظلوم می‌سوزد و این می‌تواند عامل حرکت انسان باشد. زمانی که انسان از هیأت خارج می‌شود حال خوبی دارد که توفیقی بود که توانستیم در این مجلس حضور پیدا کنیم. این جاری شدن اشک هم کار هر کسی نیست. کسانی که رقیق القلب هستند می‌توانند گریه کنند. در قرآن هم گفته شده است که کسانی که دل سنگ دارند اشک‌شان جاری نمی‌شود. می‌فرمایند چرا زمانی که بلایی نازل شد این‌ها گریه نکردند چون دلشان سخت شده بود ولی می‌گوید زمانی که آیات ما بر پیامبر نازل می‌شد کشیشانی که نسبت به حق شناخت داشتند چشم‌هایشان پر از اشک می‌شد.

■ یعنی هیأت می‌تواند نسخه‌ای برای

سلامتی اخلاقی جامعه باشد.

بله. ولی با کیفیت و ادبیاتی بهتر و جوان پسند. باید در زمینه‌های محتوایی کار بیشتری انجام داد. الان یکی از مشکلاتی که من در هیأت‌ها می‌بینم این است که بعضی نوحه‌ها اصلاً جالب نیست. گاهی عبارت‌ها خیلی سبک و نامناسب هستند. باید کمی دقت بیشتری کرد. بعضی از هیأت‌ها اصلاً سخنران ندارند. همه هیأت سینه‌زنی است یا





هفته نامه فرهنگی، هنری، اجتماعی کودکان و نوجوانان

تخفیف ویژه برای مدارس و مهدهای کودک

نشانی: خیابان سمیه . نرسیده به خیابان استاد نجات اللهی . پلاک ۲۴۱ . طبقه چهارم

تلفن: ۷۳ - ۸۸۹۳۴۹۷۰ صندوق پستی: ۱۹۴۱ - ۱۵۸۱۵



یادی از مرحوم قاسم ملکی شاعر اهل بیت
به بهانه انتشار کتاب اشعارش

گنجینه ای پنهان

ندا مفتی

است به دست آمده است. دستنوشته هایی که بخشی از آن نیز از ذاکران و مداحان قدیمی جمع آوری گردیده است.

همین پراکندگی نشان می دهد که مرحوم ملکی، دغدغه جمع آوری اشعار خود را نداشته حتی به روایت بعضی از نزدیکان، دیوان اشعار خود را به آب می سپارد.

به هر حال اهل بیت مکرم عصمت و طهارت علیهم السلام آن گونه اند که بی هیچ آداب و ترتیب نیز، پذیرا و بخشاینده اند و دلسوختگان اهل معرفتی همچون صاحب دیوان گنجینه پنهان نیز به نیکی این حقیقت را دریافته بودند. با این همه ابیات زیبا و پر شور و حال، که به لحاظ جوه جمال شناسانه و تعبیر ادبی نیز قابل پذیرشند، خوشبختانه آنقدر در اشعار مرحوم ملکی وجود دارند که از دیوان او مجموعه خواندنی و قابل استفاده برای علاقمندان به ادبیات مذهبی خصوصاً ذاکران ارجمند ساخته اند.

یکی از مراکز زایش ادبیات مذهبی، هیأت ها و کانون های مذهبی است که ریشه در فرهنگ و باورهای عمیق مردمان کشور ما و ارادت دیرینه آنان به آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین دارند و تجلی عینی این باور و اعتقاد را در آئینه آیین های گسترده عاشورایی می توان دید. کتاب گنجینه پنهان شامل مجموعه اشعاری است که از مرحوم قاسم ملکی به جا مانده که با همت موسسه هلال به چاپ رسیده است و این مجموعه ارزشمند می تواند مورد استفاده همه ذاکران و مداحان قرار گیرد.

التفات داشته اند و بدیهی است که اگر همچون برخی دیگر از شاعران مذهبی روزگار توجه بیشتری به سلامت لفظ و صنعت و پردازش کلام به لحاظ وزن و آهنگ و نحو آرایه و بدیعی و... داشتند، اشعاری پیراسته تر و آراسته تر از آن عزیز دلسوخته ای که بی شک مورد عنایت اهل بیت علیهم السلام قرار داشت به دست ما می رسید. غالباً اشعار آن مرحوم، از دست نوشته های ایشان که کمتر فرصت بازنگری و ویراستن آنان را داشته

ابوالقاسم ملکی از شمار سرایندگانی بوده است که طی سالیان متمادی در دامن همین هیات های مذهبی و در پای منبر عالمان دین رشد داشته اند و شعر آنان با همین فرهنگ عاشورایی و ولایی مردم عجین شده است، چنین شاعران و ذاکران دلسوخته ای بیش از هر چیز به حال و عرض نیاز و اتصال با ساحت ذوات مقدسه توجه و





او که بستگانش مایل بودند در پناه رفاه خانه و خانواده به کارهای تجاری و اجتماعی مشغول باشد، زندگی در مسجد را به راحتی در کنار خانواده ترجیح می‌داد

قاسم ملکی از این مهمانی و بخشش چه بود؟ ولی یکی از کتاب‌هایی که به بنده هدیه کرد «واصل دزفولی» بود که برای بنده بسیار مفید و قابل استفاده بود.

حاج اکبر مولایی: آخرین سال حیات مرحوم ملکی ایام مسلمیه در بازار حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام بالای چهارپایه مشغول خواندن نوحه بودم ناگهان حس کردم چهارپایه حرکت نامأنوسی دارد نگاهی به پایین انداختم دیدم مرحوم قاسم آقا زیر چهارپایه رفته‌اند بعد از اتمام مجلس گله‌مندانه علت کارش را پرسیدم: فرمود از ذاکری و شعر که به جایی نرسیدیم لاقل بگذار چهارپایه نوحه‌خوان آقا باشیم حتماً فرجی می‌شود...

ابوالفضل نجفی فرزند آیت‌الله آقا شیخ

محمود نجفی: روزی به عنوان گله از قاسم آقای ملکی سؤال کردم ما هر جا روضه‌ای می‌خوانیم شما از مضمون آن روضه در شعر استفاده می‌نمای گفت: اهل بیت علیهم‌السلام حرفی در دهان شما می‌گذارند و من از آن‌ها استفاده می‌کنم و ده‌ها مضمون بدیع از آن در شعر می‌آورم.

یادم هست که می‌گفت جناب آقای علی انسانی شاعر و ذاکر اهل بیت آینده درخشانی دارد. پرسیدم چطور؟ گفت چون برای اهل بیت می‌سوزد و با سوز دل جمع را می‌سوزاند.

حاج حسین شفیعی (انگشتر ساز): روزی مرحوم قاسم ملکی نزد من آمد و گفت می‌خواهم حساب سالم را نزد حاج آقای مجتهدی رحمت‌الله علیه‌السلام بدهم ولی خجالت می‌کشم، گفتم خجالت ندارد بیا با هم نزد حاج آقا برویم. گفت من نمی‌آیم چون پولی که حساب کرده‌ام سهمیه آن دوریال می‌شود و من رویم نمی‌شود به حاج آقا بدهم.

آقای شفیعی گفت: من پول را گرفتم و نزد حاج آقای مجتهدی بردم و این سوژه‌ای برای منبر حاج آقا بود و اکثر ایمی فرمودند: «بیایید حساب سالتان را مانند این جوان حتی اگر دوریال هم می‌شود ببر دازید»

خانواده ترجیح می‌داد تا لحظه‌ای از هدف بزرگ و مقدسش غافل نماند، در آستان جانان سر سپرد تا جان به جانان سپرد و به معنای واقع عاشق سعیدا و مات سعیدا...

حاج اصغر احمدی: روزی در مجلس توسل همراه مرحوم مرشد باقر معماری نشستیم بودم که مرحوم قاسم ملکی وارد مجلس شد، ظاهراً کسالتی داشت، به قصد شفا عصای مرحوم مرشد باقر را در استکان چای قرار داد و چای را نوشید. این نشانه ارادت و اعتقاد مرحوم ملکی به ذاکرین و مادحین اهل بیت علیهم‌السلام بود. زنده یاد قاسم ملکی یکی از شوریدگان و دلباختگان عشق حسینی علیه‌السلام بود. حقیر چند سال آخر با ایشان دوست بودم، اما دوستی ما از مجلس نورانی روضه آغاز شد. ملکی شاعر و ذاکر دلسوخته اهل بیت علیهم‌السلام بود، هم می‌سوخت هم می‌سوزاند عاشقی بود که روی پا بند نبود، خستگی نداشت، بی‌قرار بود و همچون ملک پرواز می‌کرد.

بالای چهارپایه مشغول خواندن نوحه بودم ناگهان حس کردم چهارپایه حرکت نامأنوسی دارد نگاهی به پایین انداختم دیدم مرحوم قاسم آقا زیر چهارپایه رفته

حاج سید حسن عرب: ایام شهادت حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها در منزل مرحوم حاج مرشد باقر معماری جلسه دهگی برقرار بود. مرحوم ملکی که از دوستان نزدیک مرحوم مرشد باقر بودند در آن مجلس خدمت می‌کرد، روزی مرحوم ملکی به بنده گفت آقای عرب امروز از شما در خواستی دارم روی مرا زمین نمی‌اندازی؟

گفتم بگو: در جواب گفت امروز می‌خواهم می‌خواهم ناهار شما را مهمان کنم. با تعجب گفتم چرا می‌خواهی مرا مهمان کنی؟ ایشان دوباره خواهش نمود، بنده ماشین داشتم او را سوار کردم مرا به محله سمنگان خیابان پدر ثانی در منزلی که کوچک و تمیز بود و اطاق‌های مرتبی داشت برد، قدری با هم صحبت کردیم تاغذای مفصلی که سفارش داده بود آوردند و پذیرایی کامل بود بعد از صرف نهار مقداری لباس نو و چند جلد کتاب مفید و مقداری پول به بنده داد و گفت: کتاب‌ها و پول مربوط به خود شماست و لباس‌ها را به هر کسی صلاح می‌دانید بدهید، تا عصر با ایشان در آن منزل بودم و عصر برای جلسات ماهانه از آنجا رفتم.

هنوز بعد از آن سال‌ها متوجه نشدم قصد مرحوم

ضمن آنکه باید گفت برخی از ابیات این مجموعه ارجاعاتی به مضامین شاعران گذشته دارند که یافتن چنین تکرارهایی در شعر اینگونه شاعران فارغ از دغدغه لفظ و بدعت و غرایب چندان غریب نیست و البته اگر خود آن مرحوم در قید حیات بودند، به این موارد اشاره می‌کردند اما دریغ که معمولاً رابطه شاعران مردمی با مخاطبان خود که حوزه عام مخاطبان محسوب می‌شوند و خاص و عام را با هم شامل می‌شوند، اینگونه بوده است که هنگامی که اطرافیان شعله‌ای از عنایت در جان سرائنده می‌بینند، او را با نوبه سفارش‌ها مواجه می‌کنند و در قالب‌ها و موضوع‌های مختلف اعم از مدح و مرثیه و نوحه و ترانه از او آثاری را طلب می‌کنند و عموماً کثرت مجالس موجب می‌شود که شاعر حتی برخی از شعرها را در راه رسیدن به فلان هیأت مذهبی بسراید و طبیعی است که می‌توان پرسش کرد این اشعار که بعدها به تلاش یکی از دوستان شیفته اهل بیت جمع آوری شده‌اند، چه مقدار توانسته‌اند از زلال چشمه طبع سرائنده را به تشنگان ادبیات مذهبی برسانند.

این است که امر گزینش و پیرایش در چنین دیوان‌هایی ناگزیر به نظر می‌رسد، با این همه درباره دیوان حاضر با توجه به حال و هوای اشعار و البته کثرت ابیات زیبا و رگه‌های قابل تأمل بهتر دیده شد که این گزینش به مخاطبان جدی و بی‌جو و نکته بین و منتقدان و صاحب‌نظران ارجمند وانهاده شود.

نظر برخی از مداحان و ذاکران را درباره اشعار و شخصیت مرحوم قاسم ملکی را می‌خوانیم:

حاج مرتضی طاهری: سال ۱۳۶۲ از اولین سفر حج که برگشتم هنوز شیرینی زیارت پیامبر و قبور ائمه بقیع علیهم‌السلام در کام جانم جاری بود که خبر درگذشت شاعر با اخلاص و بی‌ریا و پاکدل آل الله علیهم‌السلام، که در عنفوان جوانی به وصال مولایش شتافته بود کام جانم را تلخ نمود. جوانی با چهره دوست داشتنی اما ساده و بی‌آلایش، شاعری که در قریحه‌اش اقیانوسی از ذوق و لطافت در دلش دریایی از محبت و ارادت به موالیانش موج می‌زد اما به اندازه دانه ارزنی ادعا و توقع نداشت، کسی که اگر مضامین ساخته و پرداخته ذهنش را دیگران به استخدام می‌گرفتند او جز سکوت عکس‌العملی نشان نمی‌داد.

او که بستگانش مایل بودند در پناه رفاه خانه و خانواده به کارهای تجاری و اجتماعی مشغول باشد، زندگی در مسجد را به راحتی در کنار

اتشک فولاد

دگر مجتبی رحمان دوست

آن قدر چکش بر سر من کوبید که من و آن تکه آهن به هم چسبیدیم. آتش کوره آن قدر تند و پرلهیب بود، آن قدر پرسروصدا و پررنگ بود که نمی توانستم درست و حسابی ببینم که قطعه‌ای که در حال اتصال به من است چه شکلی است و بعد از اتصال من چه شکلی می شوم.

لحظاتی بعد وقتی آهنگر مطمئن شد که اتصال دو قطعه به خوبی انجام شده است، مرا از کوره بیرون آورد. من کم کم توانستم ببینم که چه هستم. من به یک تیر خیلی عجیب تبدیل شده بودم. زیرا به جای یک نوک تیز، سه پیکان کوچک که با هم موازی نبودند و نسبت به هم زاویه‌هایی را داشتند روی سرم بود؛ و در واقع او مرا تبدیل کرده بود به تیری دارای سه نیزه کوچک بر سر آن. این چشمه‌اش را دیگر نه دیده بودم و نه شنیده بودم؛ و اصلاً معلوم نبود به چه دردی می خورم. ولی من چه می توانستم بکنم. یک تکه آهن سفت و محکم که نمی تواند برای خودش تصمیم بگیرد، دست من نبود که نوک تیزی داشته باشم. یا سر

از صنعت آهن و فولاد، در صدد کشتن یکدیگرند و من از اینکه صاحب کارگاه، نوک تیزی برایم نساخته بود و در نتیجه عامل قتل کسی نمی شدم، خوشحال بودم.

در همین فکرها بودم که دیدم آهنگر به طرفم آمد. او تکه آهنی در دست داشت. مرا هم برداشت و به آن تکه آهن وصل کرد و با انبر بزرگی در کوره گذاشت. من معنی این کار آهنگر را نفهمیدم. وقتی که هر دو مادر داخل کوره قرار گرفتیم، نوک پهن و کند من هم گداخته شد، بعد او مرا بیرون آورد و

مردم خیال می کنند که ما احساس نداریم. آنها می گویند آهن و فولاد که چیزی نمی فهمد. مگر آهن هم حس دارد؟ مگر می فهمد که دور و برش چه می گذرد؟ فولاد که احساس ندارد و از آنچه در اطرافش می گذرد چیزی نمی فهمد و در برابر آنها عکس العمل نشان نمی دهد.

کاری ندارم که شما باور می کنید یا نه؟ اما من از لحظه اولی که در کوره آهنگری قرار گرفتم احساس دلشوره عجیبی پیدا کردم. قبل از ورودم به کوره در کارگاه شاهد بودم که ده‌ها نیزه، سر نیزه، خنجر، کارد، تیر و حتی قفل‌های فلزی تولید شده بودند و همگی در کارگاه در کنار هم منتظر مشتری بودند تا بیایند و آنها را بخرند.

اما وقتی آهنگر مرا از کوره در آورد، و نیمه‌کاره رهایم کرد، تعجب کردم. و در گوشه‌ای گذاشت، از خودم پرسیدم که اگر کسی بخواهد مرا به عنوان تیر در کمان نهد و به سوی دشمنش پرتاب کند، با این نوک کند، کاری از من بر نمی آید. من از مدت‌ها پیش از همان روزهایی که مواد اولیه من به کارگاه آهنگری وارد شده بود، بارها گفت و گوهای دوطرفه مشتری‌ها را با صاحب کارگاه شنیده بودم و می دانستم که تیر هر چه تیزتر باشد، بهتر است. چون تیر تیز و برنده، بهتر و بیشتر در بدن دشمن فرو می رود. به این ترتیب، وارد دنیای جدیدی شده بودم و شناخت تازه‌ای از این موجود دوا پیدا کرده بودم. تا قبل از این مرحله فکر می کردم که آدم‌ها چه موجودات شریف، مفید، نودوست و پرخیروبرکتی هستند؛ اما حالا می دیدم که اینها با استفاده



دکتر مجتبی رحماندوست
نویسنده و پژوهشگر

در آورد و دیگر زهر برای چی؟
- آقای آهنگر! می شود در کار من دخالت نکنی؟
- صلاح خود دانی، از ما گفتن بود.
- چشم قربان!
- ولی معلوم است که می خواهی به جنگ پهلوان
بزرگی بروی و نمی خواهی به من بگویی.
- دیگر فرمایشی نبود؟ خدا حافظ قربان!
در راه، حرمه تا به خانه برسد، خیلی خوشحال
بود و از اینکه صاحب چنین تیر-مردافکنی
شده بود، قند توی دلش آب می شد. طوری قدم
برمی داشت که معلوم بود کاملاً خوشحال است.
او با خود می گفت: در صحنه جنگ بسم الله
می گویم و این تیر کشنده و عجیب و غریب را
برای کشتن فرزند آن فرماندهای که بر فرمانده
بزرگ ما یزید عصیان کرده و از دین خارج شده
به کار می گیرم.
هر کس که بر خلیفه مسلمین - یزید - بشورد،
کافر می شود. من هم بچه شیر خواره او را طوری
پیش چشمش می کشم که داغ آن تا آخر عمر از
دلش بیرون نرود و از غصه این مصیبت دق کند.
زیرا اذیت کردن و عذاب روحی دادن بر حسین
که از دین ما روی برگردانده و با خلیفه، بیعت
نکرده، تکلیفی است دینی و الهی.

امروز عاشورا است. و چه جنگ عجیبی در گرفته!
جنگی نابرابر، یک طرف هزاران سوار مسلح و
یک طرف شصت، هفتاد نفر با مشت زنی و بچه. از
صبح حرمه مراد در دست گرفته، گاهی در دست
راست و گاهی در دست چپ. وزن من زیاد است
و اونمی تواند مدتی طولانی مراد در دست نگه
دارد.

من هر چه به چهره های لشگریان دوطرف خیره
می شوم، علائم گناهکاری و بی دینی را بر چهره
حسین و لشگرانش نمی بینم. او از لشگریان
یزید می خواهد که لحظه ای ساکت شوند تا
خودش را معرفی کند؛ اما آنها با ولوله کردن و
ایجاد سرو صدا و همه مانع از رسیدن صدای
حسین به لشگریان یزید می شوند. اما گوش
من تیزتر از اینهاست و سخن او را می شنوم.
او می گوید: من فرزند فاطمه و علی هستم. او
می گوید و می گوید و خودش را بیشتر معرفی

- زهر برای چه؟
- برای اینکه به نوک های تیز این تیر بزنم. آن
تیری که قرار بود برایم بسازی.
- مگر باز هم قصد آدم کشی داری؟ با این
تیری که سفارش داده ای و با این سم کشنده
نکند می خواهی با بزرگ ترین پهلوان عرب
بجنگی؟
- بزرگ ترین پهلوان که نه، ولی جنگ مهمی
در پیش است! تا ببینیم قسمت کی می شود!
- یعنی از حالا معلوم نیست که می خواهی
چکار کنی؟
- می خواهم کاری کنم که امیر به من جایزه
بدهد. گنجشکی را در نظر گرفته ام، این تیر را
هم برای او سفارش داده ام.
- شوخی می کنی حرمه! شکار کبوتر و
گنجشک که نیاز به تیر سه سر ندارد؛ تیر سه
شاخه نمی خواهد.
- حالا ببینیم تیر را ساخته ای؟
- آری ساخته ام. این است بیا بگیر!
- احسنت، احسنت همان چیزی است که
می خواستم.
- این تیر به تنهایی می تواند یک پهلوان را از پا

سه شاخه. من ابزاری بودم که به سفارش یک
مشتري ساخته شده بودم و حتماً آن مشتري
بعد می آمد و مرا می برد.
کم کم من سرد شدم. اما فکر و خیال به جانم
افتاده بود و دلنگران بودم. تشویش و اضطراب
رهايم نمی کرد. در میان مشتري های متعددی
که به آهنگری رفت و آمد داشتند و کالای
مورد نیاز یا جنس سفارشی خود را مطالبه
می کردند و با پرداخت پول، آن را با خود
می بردند، هیچ کس از من سراغ نگرفت،
نزدیک های عصر بود. آهنگر ابزارهایی را
که بیرون از مغازه چیده بود، به داخل مغازه
می آورد، تا کارگاه را تعطیل کند که سرو کله
آخرین مشتري پیدا شد.
- سلام، استاد آهنگر، خسته نباشی!
- سلام حرمه! دیر کردی؟ داشتم کارگاه را
تعطیل می کردم.
- خوب حالا که رسیدم و هنوز تعطیل
نکرده ای!
- معلوم است که سرت شلوغ است.
- بله رفته بودم، تا کمی زهر بخرم.
کشنده ترین زهر!



می کند و من گوش می دهم. درست است که جنس من از فولاد است و به سنگدلی مشهورم، اما فاطمه و علی را می شناسم. خانواده علی همان علی که مادر عالم آهنی و فولادی خودمان به او «علی مظلوم» می گوئیم، خیر خواه همه محرومان است. او حتی از اینکه کسی به یک حیوان ظلم شود یا باری بیشتر از ظرفیت یک چارپا بر او بار کنند، بر آشفته می شود و حتی از حقوق این بی زبان ها هم حمایت می کند. او حتی از ظلم کردن به اشیاء بی جان نیز برمی آشوبد. او از اجسام بدون روح و اشیاء نیز حمایت می کند، تا چه رسد به کشتن آدمی بی گناه. پس چگونه می تواند فرزند او از دین خارج شده باشد. من می شنوم که او فضایل خود و خانواده خود و اهل بیت پیامبر را می شمارد؛ و اما در دل لشکریان بزدله هیچ تأثیری نمی بینم. خدا خدای منم که حرمه مرا برای پرتاب به طرف یکی از لشکریان حسین نساخته باشد.

اما چشمانم چارتا می شود وقتی متوجه می شوم که عمر سعد نقطه ای را به حرمه نشان می دهد که در آن یک نوزاد در آغوش پدرش دیده می شود. خدایا چه می بینم؟! بچه ششماهه ای در آغوش حسین است. حسینی که مظهر پاکی و معنویت و اخلاص و صفاست و از صور تش نور می بارد. ریش های سفید او در سن پنجاه و هفت سالگی چقدر او را زیبا کرده است! کاش می توانستم یک بار او را ببوسم. اما نه، من هرگز نباید این آرزو را بر زبان آورم. ممکن است برای خیلی ها شک ایجا کند که من ظاهراً بوسیدن او را آرزو می کنم اما در واقع میخواهم با نوک های تیز خود در صورت او ... نه... نه، اصلاً

نباید این خیالات را بر زبان بیاورم و یا حتی در خیالم بگذرانم. مگر می شود کسی آرزو کند که آن صورت آسمانی را مجروح کند. دلم می خواست نوگل زیبایی را هم که در آغوش دارد، می بوسیدم.

در همین افکار هستم و اشک می ریزم که ناگهان متوجه می شوم حرمه مرا با ضربتی سهمناک پرتاب کرده است. وای خدای من! او مرا به سمت کدام انسان گناهکار یا بی گناهی افکنده است. از دور مسیرم را ردیابی می کنم و در کمال بهت و ناباوری می بینم که به سوی حسین در حرکت، نه امکان ندارد؛ اما چه می توانم بکنم؛ من که از خودم اراده ای برای تغییر مسیر ندارم. خدایا نکند مسیرم به انتها برسد و به حسین برخورد و او را بیازام! لحظات کوتاهی نگذشته است که بانزدیک تر شدن به حسین دقت می کنم و می بینم که حرمه حسین را هدف نگرفته است. می خواهم فریاد بکشم و خوشحالی کنم که در لحظه ای کمتر از یک صدم ثانیه تمام امیدهایم به ناامیدی مبدل می شود و پی می برم که او زیر گلولی فرزندی را هدف گرفته است که در آغوش حسین است. می خواهم فریادی بکشم و در آسمان نابود شوم؛ تا شاهد لحظه ای نباشم که به علی اصغر بخورم. اما هیچ کدام از اینها در اختیار من نیستند. در آن لحظه احساس می کنم که سر یکی از پیکان هایم به استخوان نرم تر قوه راست بالای سینه علی اصغر برخورد کرده است. در همین لحظات اولیه برخورد صدای ضربان قلب این کودک را می شنوم، تلاش می کنم که همان جا متوقف شوم و بیشتر پیشروی نکنم و یا به زمین بیفتم؛

اما قدرت و سرعت اولیه ای که حرمه در پرتاب من به کار برده است و دقت او در هدف گیری، مرا ناامید می کند. صدای ضربان قلبی را می شنوم که خیلی تند می زند. این ضربان، ضربان قلب حسین است. خدایا چه می بینم؟ سر تیز پیکان دوم، استخوان نرم تر قوه چپ بالای سینه علی اصغر را لمس کرده است و بدون اینکه من اختیاری از خود داشتم به ششم پیکان سوم بر وسط گلولی آن نازدانه می نشیند و با بی رحمی تمام پیکان های تیز من در بدن لطیف این فرزند ولی خدا فرو می رود. بدنی که جز پوست و اندکی گوشت نرم، چیزی ندارد و نمی تواند کمترین مقاومتی برای جلوگیری از فرو رفتن نوک تیز تیرها از خود نشان بدهد. مگر پیکر کودک ششماهه چقدر تاب و توان دارد که بتواند در برابر زور بازوی حرمه و تیزی سر آن سه تیر و هدف گیری دقیق او مقاومت کند؟ هنوز به خودم نیامده ام که می بینم تمام سه شعبه تیز من گوشت و پوست و استخوان و جسم نحیف و چون گل آن گنجشک باغ ولایت را دریده است. دست و پایم را گم می کنم؛ نمی دانم به پیش بروم و از سمت دیگر بدن بیرون آیم تا به او آسیب کمتری برسد یا از همین جایی که آمده ام برگردم؛ اصلاً چه می گویم؛ عمق این جسم چقدر هست که سخن از ادامه مسیر یا بازگشت از آن به میان آید! تا به خودم ببایم می بینم اصلاً نه اختیاری به انتخاب راه پس دارم و نه راه پیش. با فشار شدیدی از طرف دیگر این پیکر به نازکی گل و غنچه نورسیده بیرون می آیم؛ و همراه خودم بخش زیادی از اعضاء بدن او را بیرون می ریزم. در همین مدت کمتر از ثانیه که مسیر را طی می کنم، به تدبیر شیطانی حرمه یک مأموریت ضد انسانی دیگر هم انجام داده ام و آن آلوده کردن گلبرگ های این بدن نازک تر از گل به زهری است کشنده که حرمه می گفت بسیار گشته تا مهلک ترین نوع آن را پیدا کرده است.

به چهره علی اصغر نگاه می کنم. او امکان نشان دادن هیچ عکس العملی را از خود ندارد، تنها تأثیر ورود و خروج من در بدن او، لبخندی است که بر لبان او می خشکد و جاودانه می شود و دیگر صدای ضربان قلبش را نمی شنوم و تنها عکس العملی که آن ولی خدا، از خود بروز می دهد، این است که خون فرزندش را مشت می کند و به آسمان می باشد و از خدای شهیدان می طلبد که این قربانی کوچک را از او بپذیرد.



ته مقاله

آرام باش

اول ◀ قال علی علیه السلام: لا عقل لمن لا ادب له.

دوم ◀ اوضاع اقتصادی خراب است و اجناس گران اما این دلیل نمی شود که از فقرا و نیازمندان غافل باشیم. اگر در این شرایط کسی دست به جیب شد حساب است.

سوم ◀ یک وقت هایی فکر می کنم که چقدر ما خوبیم. چقدر تاریخ و تمدن بزرگ و افتخار آمیزی داریم. چقدر عالمان و دانشمندان شهیری داریم. این همه شاعر و نویسنده در این سرزمین قلم زده اند و این همه هنرمند در این سرا خرامیده اند. گاهی باخودم فکر می کنم که ما چه ها که نبودیم. گاهی باخودم فکر می کنم که فقط ما خوبیم...

چهارم ◀ استاد حبیب الله عسگر اولادی را این طور نگاه نکنید اگر این روزها در محاصره سیاستمداران است و مجبور شده شجاعانه و یک تنه و از روی اعتقاد حرف های خاص بزند. اواز آن هیأتی های قدیمی است و روزگاری هم شاگرد شیخ محمد حسین زاهد بوده. با گفت و گو کردیم امانه درباره سیاست.

پنجم ◀ نمی دانم این روزها که شما این مطلب را می خوانید حال آیت الله خوشوقت چطور است، اما به هر حال برای ایشان دعا کنید که کسالتشان برطرف شود. دیگر طاقت فراق این بزرگان را نداریم.

ششم ◀ گزیده ای از بیانات مرحوم حاج میرزا اسماعیل دولابی را در بخش قرآن منتشر کرده ایم که خواندنش شدیداً توصیه می شود.

هفتم ◀ یک نفر جایی نوشته بود:

آرام باش

حوصله کن

آب های زودگذر

هیچ فصلی را نخواهند دید

از ریگ های ته جویبار شنیدم.

هشتم ◀ قلبی شکست و دور و برش را خدا گرفت

نقاره می زنند... مریضی شفا گرفت

نهم ◀ انتخابات نزدیک است. ای کاش این بار مداحان

ارجمند ما دقیق تر و بهتر عمل کنند و بازی سیاست

بازان را نخورند. مداح اگر توی تیم امام حسین باشد خیلی بهتر است

از اینکه توی تیم فلان آقا و فلان کاندیدا باشد.. من مدعی هستم که

فضای فرهنگی تهران را هیأت های مذهبی نگه داشته اند و باید قدر

این محافل را دانست. پس لطفا مراقب باشید.

دهم ◀ آیت الله استادی یادداشتی درباره آیت الله مجتبی

تهرانی نوشته و افتخار چاپش را به خیمه داده اند که

در صفحات اولیه مجله چاپ شده است.

یازدهم ◀ جایی خواندم: امام علی علیه السلام بر اساس

سیاستی رفتار می کرد که منطبق بر قرآن و

اخلاق و انسانیت. آن چنانکه در نامه خود به مالک اشتر

نوشت:

ای مالک! مبدا به عنوان حاکم مردم، آنچه بر تو از افراد و اشخاص

جامعه، پنهان است و تو از آن ها مطلع هستی، بین عموم مردم آشکار

کنی، و آنچه از خطاهای خودت، هویداست پنهان کنی، که دآوری

آنچه از تو پنهان است، با خدای جهان خواهد بود...

ای مالک! در افراد جامعه عیب هایی هست و حاکم جامعه از هر کس

دیگری به پوشیدن آنها سزاوارتر است. مبدا که بخواهی خطاها و

عیب های پنهان افراد، آشکار شود، زیر آنچه وظیفه توست، پاکیزه

ساختن چیزهایی است که بر تو آشکار است... پس تایی توانی

عیب های دیگران را بپوشان، تا خداوند عیب های تو را که می

خواهی از مردم پنهان بماند، بپوشاند...

دوازدهم ◀ روزی تو خواهی آمد، اما ای کاش ما تاب عدالت تو

را داشته باشیم.

ویژه نامه موسیقی آیینی

خیمه به زودی منتشر می کند

کنکاشی در آواها و نواهایی که اقوام مختلف در عزای سیدالشهدا استفاده می کنند

شماره تماس: ۷۳ - ۸۸۹۳۴۹۷۰

برای تهیه کتاب‌های انتشارات خیمه به نمایندگی‌های فروش در تهران و شهرستان‌ها که لیست‌شان در صفحه ۷۹ منتشر شده مراجعه نمایید.

انتشارات خیمه تقدیم می‌کند

هفت قدم تا تو

باز خوانی زیارت هفت حدیث امام رضا (ع)

به قلم: زهرا نوری لطیف

من راه خانه را گم کرده‌ام / اسم آسان ستاره‌ها را هم / اما سه حرف ساده تجیب نام شما / راه گز گم نکردم / بردن نام شما / فهم و وحی هزار ساله است.



جوشن کبیر

چند قطعه ادبی به محضر سالار شهیدان

حامد صفایی پور

چرا قاسم «جوشن کبیر» می‌خواند؟!

مگر این نوجوان زره ندارد؟!



چهل چراغ

گزیده‌ای از میراث عاشورایی ادبیات عرب

گزینش و ترجمه: مهدی امین فروغی

در طول حیات پرفراز و نشیب شیعه، پیوسته بزرگانی سعی در ترویج معارف حقّه اهل بیت (ع) کرده و در قالب اشعاری بلند پایه، تعلیمات آسمانی پیامبر و خاندانش را به گوش مردمان رسانده‌اند و در این راه متحمل آزارها و رنج‌هایی جانکاه شده‌اند و از هیچ سعی و تلاشی فروگذار نکرده‌اند. بی شک آگاهی از چگونگی ادبیات عرب و آشنایی با نمونه‌های تابناک آن و استفاده از این گنج گرانسنگ یکی از وظایف اهل منبر اعم از وعاظ و مرثیه‌خوان‌هاست. در این کتاب، چهل قطعه از میراث عاشورایی ادبیات عرب برگزیده شده است. در انتخاب اشعار ذائقه اهل منبر مدنظر قرار داشته و انتخاب‌ها به گونه‌ای صورت گرفته که در اثنای منبر کاربرد داشته باشد.

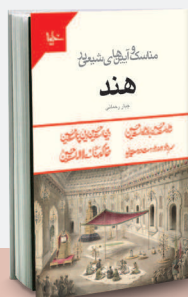


شبیه از نگاه فقیه

تعزیه در آرای فقیهان و عالمان شیعه

گردآوری و تحقیق: مسلم نادعلی زاده

تعزیه یا شبیه خوانی، از جمله هنرهای آیین‌های ایرانی است که نقشی بی نظیر در ترویج فرهنگ حسینی و زنده نگه داشتن یاد و خاطره واقعی عاشورا و شهادت سالار شهیدان و یارانش داشته است. یکی از عوامل مؤثر در گسترش تعزیه، حمایت علما و مراجع گرانقدر شیعه از اشکال صحیح و عاری از پیرایه و تحریف این آیین بوده است. در این کتاب اقوال و آرای بیش از ۱۳۰ تن از فقیهان و عالمان شیعه پیرامون تعزیه گردآوری و بررسی شده است.



آیین‌ها و مناسک شیعی در هند

نویسنده: جبار رحمانی

تشیع در سرزمین هند، پیوستگی تاریخی خاصی با فرهنگ ایرانی دارد. آیین‌ها و مناسک شیعی در این سرزمین طی حضور حکام شیعی که عموماً ایرانی تبار بودند، گسترش یافتند. با وجود کاهش روابط فرهنگی و مذهبی ایران و هند طی سده اخیر، به نظر می‌رسد شناخت سنت‌های مذهبی شیعیان هند از یکسوی تواند پیوندهای تاریخی فرهنگ شیعی در این دو کشور را نشان دهد و از سوی دیگر زمینه‌ای باشد برای افزایش آگاهی ایرانیان از فرهنگ شیعی در سایر نقاط دنیا. آیین‌ها و مناسک شیعی در هند، بیانگر ترکیبی از سنت‌های اسلامی ایرانی و هندی هستند. در این کتاب تلاش شده گوشه‌ای از آیین‌ها و مناسک معرفی شود.



خیابان

مجله خیمه را از نمایندگی های مادر سراسر کشور تهیه کنید

شماره تلفن	آدرس	مدیر فروشگاه	نام فروشگاه	شهر
۰۲۱۸۸۳۸۱۵۶۸-۹	خیابان آیت... طالقانی - تقاطع خیابان شهید مفتاح	شاه حیدر	خانه کتاب ۵۷	تهران
۰۲۱۸۸۹۶۸۴۹۸	خ انقلاب - خ قدس - خ پورسینا - پ ۲۱	حمید صدیقی میرزایی	کافه کراسه	تهران
۰۲۱۶۶۴۰۷۱۳۲	م فلسطین - جنب مسجد امام صادق ع	شکری	دفتر اعزام مبلغ دانشگاه امام صادق علیه السلام	تهران
۰۲۱۶۶۴۰۶۶۶۱	خیابان انقلاب - بعد از مظفر - نرسیده به چهارراه ولیعصر	*	خانه کتاب ۵۷ (شعبه ۲)	تهران
۰۲۱۳۳۰۸۱۳۱۷	انتهای بزرگراه شهید محلاتی (آهنگ -) نرسیده به بزرگراه بسیج - ورودی اصلی پارک بسیج - داخل پارک	موحدی	مرکز فرهنگی کتاب در دسترس	تهران
۰۲۵۱۷۷۳۶۴۲۴	ابتدای خیابان صفائییه، جنب دفتر آیت... سبحانی	آشوری	کلبه شروق	قم
۰۵۱۱۲۲۳۸۶۱۳	چهارراه شهدا - روبروی شیرازی ۱۴ - پاساژ رحیم پور	قدسی	کتاب آفتاب	مشهد
۰۳۱۱۲۲۹۰۱۱۱	میدان احمدآباد - خیابان سروش - نبش کوچه شماره ۷ - طبقه اول پاساژ	عبدالطیان	پاتوق فرهنگی آسمان	اصفهان
۰۳۱۱۷۹۳۲۵۹۰	میدان آزادی - دانشگاه اصفهان - ساختمان نهاد رهبری	موحدیان	پرسمان	اصفهان
۰۶۵۲۳۲۸۷۶۶	شهرک مطهری - خ مفتاح	کاظم کرد	پارسه	امیدیه
۰۶۱۱۲۲۱۱۷۲۵	خیابان حافظ - پاساژ الماس جنوب - طبقه اول	رستمی فر	کلبه کتاب (رسانه بیداری)	اهواز
۰۵۸۴۲۲۳۲۲۸۶	جنب میدان دفاع مقدس	رشیدی	مجمع فرهنگی تبلیغی نور	بجنورد
۰۴۱۱۳۳۵۷۸۸۶	ابتدای خ شهید منتظری (مارالان -) بالاتر از دبیرستان فارابی - بن بست فارابی - شماره - (ساختمان جوقانی - ط اول	حسینی زاده	مرکز کتابرسانی صبا	تبریز
*	چابهار - جنب مسجد امام حسین علیه السلام	سید جواد یاهو	میثاق	چابهار
۰۶۴۱۲۲۵۴۵۵۶	خ. امام خمینی شمالی - بالاتر از حرم سبز قبا - کوچه شهدا - روبروی مسجد لب خندق	سختاوت	موسسه فرهنگی وارثین	دزفول
۰۱۳۱۳۲۶۰۴۱۶	میدان شهرداری - ابتدای خیابان سعدی - کوچه اقتصاد - نبش بن بست خباز	علیزاده	میثاق	رشت
۰۳۸۱۳۳۴۳۵۳۲	خ سعدی - کوچه ۶۷ - نبش فرعی اول	جزائری	کوله بار	شهرکرد
۰۷۱۱۲۲۳۳۱۳۹	میدان امام حسین - پل باغ صفا - خ آزادی - کوچه ۲۲ - پلاک ۷۲	سید مهدی موحد	پلاک هشت	شیراز
۰۷۱۱۲۳۳۱۷۱۲	خیابان انقلاب اسلامی - کوچه ۱۱ - پلاک ۲۵ - ساختمان فرهنگ و اندیشه	دوست فاطمه	موسسه مطالعات پژوهشی راهبردی قدر	شیراز
۰۲۶۲۳۴۳۷۰۳۰	جنب شهرداری صفادشت	بیات	فرهنگسرای بعثت	صفادشت
۰۷۳۱۲۲۱۵۸۶۶	ضلع غربی میدان مصلی - جنب سر در اصلی مصلی	فیروزی	جبهه کتاب	فسا
۰۳۴۱۲۲۵۱۳۵۴	خ چمران - روبروی کوچه ۹	یونسی	کتاب میعاد حقیقت	کرمان
۰۸۱۱۸۳۸۱۳۹۲	خ مهدیه - سردر دانشکده علوم دانشگاه بوعلی	صدیقی	رواق	همدان

نخستین قرآن ویژه کودکان



ارائه مفاهیم قرآنی برای کودکان
با حفظ چارچوب زبانی قرآن کریم

«خدا به من گفت»

ارائه مجموعه‌ای از آیات قرآن کریم به تناسب شرایط مخاطبان کودک، به صورتی که هم مصحف به شمار آید و هم جذابیت‌های تصویری و شکلی و ظاهری آن به حرمت و قداست مصحف خدشه‌ای وارد نسازد، کاری دشوار و نیازمند تجربه است. «خدا به من گفت» قدم نخست در راه چنین تجربه‌ای است. این کتاب در بردارنده مجموعه‌ای از آیات قرآن کریم است که گرچه سیاق داستانی متناسب با سن و سال کودکان را دارد، اما در عین حال، فضای متنی قرآن کریم را حفظ کرده است.

برای سفارش این کتاب با ما تماس بگیرید: ۷۲ - ۸۸۹۳۴۹۷۰ (۰۲۱)